

سلسله مباحث  
امامت و مهدویت

# فروشگاه

## در

### دعای ندبه

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی



سلسله مباحث امامت و مهدویت (۲)

# فروع ولایت در دعای ندبه

حضرت آیت الله العظمی

آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۲۹۷.
عنوان و نام پدید آور	: فروغ ولایت در دعای ندبه / لطف الله صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: قم: مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۲ ص
فروست	: سلسله مباحث امامت و مهدویت ۲.
شابک	: ۱ - ۲۹۶ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: دعای ندبه - نقد و تفسیر
شناسه افزوده	: مسجد جمکران (قم)
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ۲ ص ۲۶۹/۷۰۴۲۲ BP
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۷۷۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۹۳۳۰۵



## سلسله مباحث امامت و مهدویت

- ◀ نام کتاب: فروغ ولایت در دعای ندبه
- ◀ مؤلف: آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی
- ◀ صفحه آرا: امیر سعید سعیدی
- ◀ ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- ◀ چاپخانه و شمارگان: وفا / ۳۰۰۰ جلد
- ◀ نوبت و تاریخ چاپ: دوم / پاییز ۱۳۹۰
- ◀ قیمت: ۱۶۰۰ تومان
- ◀ شابک: ۱ - ۲۹۶ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
- ◀ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- ◀ تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۲۵۱
- ◀ قم - صندوق پستی: ۶۱۷

## فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۱۳	دعای ندبه
۱۵	مقدمه
۱۵	امام صادق <small>علیه السلام</small> و ندبه بر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۹	فرمایش سید بن طاووس
۲۰	پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود
۲۶	تذکر مهم
۲۷	چهارده پرسش پیرامون دعای ندبه
۲۹	۱: اعتبار سند دعای ندبه
۳۶	اخبار «مَنْ بَلَّغَ» و تسامح در ادله سنن
۳۸	۲: ارتباط امام <small>علیه السلام</small> با ذی طوی و رضوی
۳۹	اما پاسخ
۴۱	ارتباط امام <small>علیه السلام</small> با ذی طوی و رضوی
۴۵	نکته قابل توجه
۴۶	۳: دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر <small>علیهم السلام</small>
۴۹	توضیح دیگر

## ۶ ■ فروغ ولایت در دعای ندبه

- ۴: دعای ندبه و معراج جسمانی ..... ۵۰
- کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب ..... ۵۲
- ۵: دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام ..... ۵۵
- ۶: دعای ندبه و بدعت ..... ۶۰
- ۷: دعای ندبه و آیه: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» ..... ۶۷
- ۸: قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» ..... ۷۱
- یک نکته راجع به قرآن ..... ۷۴
- ۹: دعای ندبه و علم پیغمبر و امام ..... ۷۶
- اما آیات دسته دوم ..... ۸۹
- تحقیق درباره یک حدیث ..... ۹۵
- پرسش از حکمت ..... ۹۹
- ۱۰: دعای ندبه و آیه مودت ..... ۱۰۳
- ۱- مکان نزول آیه ..... ۱۰۵
- ۲- تفسیر آیه ..... ۱۰۸
- تفسیر اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۱۰
- ۳- ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر ..... ۱۱۱
- ۴- روایات اهل سنت ..... ۱۱۴
- ۱۱: دعای ندبه و عقل ..... ۱۲۴
- ۱۲: بررسی جمله: «يَا بَنِي الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ» ..... ۱۳۲
- ۱۳: دعای ندبه، و کفر و شرک ..... ۱۳۵
- ۱۴: دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی ..... ۱۴۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد نبيه

و آله و سلم تسليماً

«اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عَيْدُكَ التَّائِقُونَ إِلَىٰ وَلِيِّكَ الْمَذْكُورِ بِكَ وَبِنَبِيِّكَ،  
خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَاذًا، وَأَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَمَعَاذًا، وَجَعَلْتَهُ  
لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَامًا، فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا  
رَبِّ إِكْرَامًا؛

«بارالها! ما بندگان ناتوان تویم که به ولی تو که (دیدار  
و یادش) تو را و پیغمبرت را به یاد آرد، پناهنده و مشتاقیم، تو  
او را برای ما پناه گاه و تکیه گاه آفریدی و وی را برای بقای ما  
ملجأ و نگهدار، و برای مؤمنین از ما، پیشوای مفترض الطاعة  
قرار دادی، پس از ما به حضرت او درود و سلامی فرست  
و مهربانی و نوازش خود را به ما بدین وسیله افزون فرمای.»

«قسمتی از دعای ندبه»

## پیشگفتار

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»<sup>۱</sup>

«و گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را...».  
یکی از احساسات اصیل و حقیقی بشر که ریشه فطری دارد، توجه به دعا و ارتباط یافتن با عالم غیب و مبدأ آفرینش و قدرت ازلی الهی است.

حاجت به دعا در ذات بشر موجود است، و در هنگام اضطرار و ناامیدی از وسایل متعارف و اسباب و قوای مادی آشکارتر می شود و انسان بی اختیار، با جان و دل به سوی خداوند کریم کارساز روی می آورد و از او یاری و مدد می طلبد.

دعا بهترین غذای روح و نشاط بخش روان است، و هیچ وسیله ای برای اقناع روح وسیع بشر از آن مؤثرتر نیست.

دعا سلاح مؤمن است، خستگی ها را می برد و فشار مصایب و آلام را سبک می سازد.

---

۱. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

انوار دعا، ضمایر را روشن و تیرگی قلوب را برطرف می‌نماید.  
 چه احساسی از احساس احتیاج به دعا بهتر، و برای کمال نفس  
 مفیدتر است؟!

دعاکننده ضعف و فقر و نیاز و حاجت خود را، که تمام هویت هر  
 ممکن است، درک می‌کند، و به قدرت و توانایی و بی‌نیازی مطلق  
 خدای جهان پناه می‌برد، و با منبع واقعی تمام قدرت‌ها و بی‌نیازی‌ها  
 و کمالات، ارتباط برقرار می‌کند و ضعف و فقر و حاجت خود را با آن  
 جبران می‌نماید، و با اطمینان و اعتماد، به سوی آینده هرچه بهتر گام  
 برمی‌دارد.

اگر دعا نباشد و اگر بشر خدا را نخواند، چگونه می‌تواند بر حوادث  
 پیروز شود؟ و در سختی‌ها و شداید، چه پناه‌گاهی دارد؟

فواید نفسی و روحی و تربیتی دعا، و حتی تأثیر آن در ترقی فکر  
 و معالجه بیماری‌های روانی ثابت شده است و بشر عصر فضا، به این  
 فواید بیشتر از گذشته نیاز دارد.

چون دعا برای انسان یک امر فطری است و شعور هر کس به آن  
 مسلم است، پیشرفت علم و صنعت، بشر را از آن بی‌نیاز نساخته؛ بلکه  
 دعا یک امر لازم و ضروری زندگی انسان شناخته شده، و در اجتماعات  
 به اصطلاح پیشرفته، توجه به مظاهر دعا رو به افزایش است.

در روش دعا نیز، مثل نواحی دیگر، انسان محتاج به هدایت‌های  
 صحیح و معقول است که این احساس فطری و ضرورت روحی، سبب



گمراهی و سقوط او نشود، و وسیله‌ای برای افراد سودجو و منحرف نگردد.

مظاهر دعا در جاهلیت و میان ملل قبل از اسلام و ملل غیر مسلمان معاصر، مظاهری بود که به انحطاط فکری و اخلاقی و خرافه‌پرستی<sup>۱</sup> کمک می‌کرد، و تبهکاری‌ها را زیاد و اعمال غیر انسانی و وحشیانه را ترویج می‌نمود.

وقتی آفتاب جهان‌تاب اسلام در جهان تابید، و پرده‌های خرافات را درید، چنانچه می‌دانیم انقلاب عظیم آن، همه شؤون زندگی اجتماعی، معنوی، اخلاقی، فکری و سیاسی را فراگرفت، و در همه نواحی وارد شد و تاریکی‌ها را برطرف کرد.

دعا نیز از اموری بود که طبعاً در درجه نخست، مستقیم و غیر

---

۱. اگر بعضی گمان کنند ملل به اصطلاح پیشرفته عصر ما، از خرافات و اندیشه‌های بی‌اصل و باورهایی که حاکی از عدم رشد و علیل بودن قوای فکری است، آزاد شده‌اند، اشتباه می‌نمایند. آنها با همه ادعاهایی که دارند، چنان گرفتار خرافات هستند که واقعاً عجیب است. آمارهایی که گاهی در مجلات و روزنامه‌ها می‌خوانیم، معلوم می‌سازد که این صاحب اختیار آن جوامع انسانی محروم، در هر رشته از مظاهر زندگی تا چه حد گرفتار خرافات و روش‌های ناپسند هستند که اگر یک صدم آن از یک جامعه شرقی ظاهر شود، از هر سو چماق ارتجاع و عقب‌ماندگی را بر سرش می‌کوبند. هم‌اکنون در کشورهای غربی، مردم اعتقاد عجیبی به فالگیرها دارند که متأسفانه غرب‌زدگی، بعضی جراید ما را نیز مشوق آن ساخته است. تنها فرانسه طبق یک خبر رسمی (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۴۶۰) در یک سال، بیش از سیصد میلیارد فرانک به فالگیرها پرداخته است. در سایر رشته‌ها نیز زندگی این جوامع، پُر است از تضاد و ضعف قوای عقلانی و اعمال خلاف شرف و فضیلت. باز در همین روزنامه (اطلاعات، شماره ۱۳۸۲۳، ص ۶) مقاله "در قلب آمریکای متمدن" را بخوانید تا از انحطاط قوای فکری و معنوی به اصطلاح پیشرفته و مافوق بشر مطلع شوید.

مستقیم مشمول این انقلاب گشت و برنامه آن، طوری ریخته شد که شایسته شأن هر بشر آزاد و مترقی و فهمیده، و برای همه طبقات و تربیت عموم، مفید و مدرسه آموزش و پرورش باشد.

اسلام برنامه‌های آزادی‌بخش دعا را اجرا کرد، و شخص پیغمبر اکرم ﷺ و اوصیای آن حضرت علیهم‌السلام برنامه‌های دعا را به مسلمانان آموختند، و بسیاری از اهداف عالی اسلام را در ضمن دعا به مردم تعلیم و در دسترس جامعه گذاردند.

یکی از ذخایر بزرگ علمی و تربیتی اسلام را باید دعا شمرد؛ زیرا مسایل توحید و الهیات و نبوت و نظام حکومت و زمامداری و اخلاق و حقوق مدنی و احکام و آداب مختلف، همه در دعاهایی که از اهل بیت رسالت علیهم‌السلام رسیده، مطرح شده و به‌طور تحقیق، مدرسه دعای اهل بیت، یکی از مدارس عالی‌ای است که در رشد فکری و ترقی روحی و اجتماعی مسلمانان - اگر از آن استفاده شود - اثر عظیم دارد. و تا مسلمان این مدرسه را نبیند، شخصیت اسلامی او کامل نمی‌شود؛ مدرسه‌ای است که در آن همواره شب و روز به روی همگان باز، و تکرار درس‌های آن، شخص را علی‌الدوام از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود می‌دهد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم فلسفه و اسرار دعا و ارزش ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم‌السلام؛ مانند صحیفه سجادیه و نقش دعا را در ساختن شخصیت بیان کنیم و نمونه‌هایی از جمله‌های ادعیه و مضامین بلند آنها را در هر

موضوع بیاوریم،<sup>۱</sup> تا معلوم شود دین مادر هر ناحیه تا چه حد غنی است و چه سرمایه‌های باارزش و وسایل سعادت و نیکبختی در دسترس ما قرار دارد و از آن استفاده نمی‌کنیم؛ زیرا این موضوع محتاج به تألیف کتابی جداگانه است؛ بلکه فقط می‌خواستیم متوجه باشیم که هدایت‌های اسلام به حد کافی و وافی دعا را نیز فرا گرفته، و به طور صحیح تقاضای فطرت ما را برآورده و برداشت بهترین بهره‌ها را از دعا پیشنهاد کرده است.

### دعای ندبه

یکی از دعا‌های مشهور که همواره بسیاری از مؤمنان و مشتاقان و منتظران ظهور دولت حق و حکومت جهانی عدالت اسلام و ارادتمندان درگاه ولایت‌مدار حضرت بقیة الله، ناموس الدهر و ولی عصر، مولانا و سیدنا صاحب الزمان - ارواح العالمین له الفداء - خواندن آن را شعار خود قرار داده و در مناسبت‌ها و فرصت‌های معین، با آن رهبر ابرار و سرسلسله اخیار و احرار تجدید عهد نموده و مجالسی پرشور و روحانی، به عنوان قرائت آن تشکیل می‌دهند، دعای شریف ندبه است.

نظر به اینکه بعضی از آقایان عزیز، از این ناچیز توضیحاتی در مورد

---

۱. در کتاب «عالی‌ترین مکتب تربیت و اخلاق، یا ماه مبارک رمضان» اثر نگارنده به طور اختصار پیرامون دعا و برنامه‌های ماه مبارک مطالبی که با این بحث ارتباط دارد، نوشته شده است.

این دعا خواسته‌اند و ردّ تقاضای آنان را سزاوار ندیدم، با کثرت اشتغال و ضعف مزاج، به طور مختصر پاسخ پرسش‌های ایشان و دیگران را به عرض می‌رسانم.

امید است مورد قبول چاکران آستان ولیّ زمان، و قطب دوران  
-عجل الله تعالی فرجه الشریف- واقع شود.

## مقدمه

### امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام

پوشیده نماند که ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام و اظهار شوق به لقای آن حضرت، و گریه و ابراز نگرانی از مفارقت و محروم بودن از فیض حضور، و دعا برای تعجیل فرج و ظهور و ذکر فضایل و مناقب و اقدامات و برنامه‌های انقلابی و اصلاحی آن وجود مبارک، و اظهار تأسف از اوضاع ناهنجار و روی کار بودن حکومت‌های باطل و مستبد و روش‌های بیدادگرانه، یک سنت حسنه‌ای است که همواره شیعه بر آن مداومت داشته و آن را شعار خود قرار داده و تا ظهور دولت حق و تأسیس حکومت جهانی اسلام و آزادی و نجات تمام انسان‌ها، این شعار برقرار و روشنگر خواسته‌های ارزنده و باارج و هدف مترقی و نجات‌بخش اسلام است.

و در ضمن، یک نوع انکار مُنکر و محکوم کردن باطل و نکوهش ظلم و بیداد و فساد و گناه، و پشتیبانی از حق و عدالت، و نشانه زنده بودن احساسات انسانی پیروان مکتب مبارزه قرآن و تشیع است که:



«مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»؛<sup>۱</sup>

«هرکس انکار منکر را ترک کند (نهی از منکر ننماید) به دل و دست و زبان، پس او مرده‌ای است میان زندگان».

شیعه این ندبه را از امامان خود، که کار و عملشان سر مشق، و پیروی از گفتار و رفتارشان - برحسب حدیث متواتر ثقلین و احادیث صحیح دیگر - وظیفه هر مسلمان است، آموخته‌اند.

حضرت رسول اکرم و ائمه علیهم السلام برحسب روایات، کراراً ضمن آن که از اوضاع آخرالزمان و فتنه‌هایی که ظاهر می‌شود و فشارهایی که بر اهل حق وارد می‌گردد، خبر می‌دادند، نگرانی و تأثر خود را هم اظهار می‌فرمودند.

شیخ صدوق و شیخ طوسی - رضوان الله علیهما - هر یک به سند خود، حدیث مفصلی را از "سدیر صیرفی"<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند که در آن، گریه و ندبه امام جعفر صادق علیه السلام بر غیبت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - بیان شده است. ما برای رعایت اختصار، جمله‌ها و مضمون قسمتی از این حدیث شریف را که ارتباط با ندبه دارد، در اینجا نقل می‌نماییم.

۱. وافی، ج ۹، ب ۲۲، ص ۲۸.

۲. سدیر صیرفی از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام است که «کشی» در رجال خود، ص ۱۲۸، طبع بمبئی حدیث معتبری روایت کرده است که بر بلندی پایه او دلالت دارد.

شدیر صیرفی می گوید: من و مُفضَّل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر آقایمان حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت بر روی خاک نشسته و لباسی که از مو بافته شده و طوق دار و بی گریبان بود، پوشیده است و مانند فرزند مرده جگر سوخته گریه می کند. آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار، و اشک کاسه چشم هایش را پر کرده بود و می فرمود:

«سَيِّدِي! غَيْبُكَ نَفَتْ رُقَادِي، وَضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي، وَابْتَزَّتْ  
مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي. سَيِّدِي! غَيْبُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ  
الْأَبَدِ، وَفَقَدْتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَفْنَى الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَمَا  
أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرْقِي مِنْ عَيْنِي وَأَنْبِيْنَ يَفْتُرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ  
دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلٌ بِعَيْنِي عَنْ غَوَابِرِ  
أَعْظَمِهَا وَأَفْظَعِهَا وَبَوَاقِي أَشَدِّهَا وَأَنْكَرِهَا، وَنَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ  
بِفَضْبِكَ، وَنَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ»؛

«ای آقای من! غیبت (دوری) تو خوابم را گرفته و خوابگاهم را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت دلم را ربوده است. آقای من! غیبت تو مصیبتم را به مصیبت های دردناک ابدی پیوسته، و از دست دادن یکی پس از دیگری، جمع و عدد را فانی می سازد. پس احساس نمی کنم به اشکی که در چشمم خشک می گردد و ناله ای که در سینه ام آرام می گیرد، مگر آنکه مصایب

بزرگ‌تر و دلخراش‌تر و پیشامدهای سخت‌تر و ناشناخته‌تر  
در برابر دیده‌ام مجسم می‌شود».

سدید گفت: عقل از سر ما پرید و دل‌های ما از غم و اندوه این  
پیشامد هولناک و حادثه خطرناک پاره شد، و گمان کردیم از اتفاق  
ناگوار کوبنده‌ای این چنین گریان و سوگوار است، یا از روزگار به او  
مصیبتی رسیده است.

عرض کردیم: خدا دیدگانت را نگریاند ای پسر خیر الوری! از چه  
پیشامدی این‌گونه گریانی و از دیده اشک می‌باری؟ چه حالی روی داده  
که این‌گونه سوگواری؟

حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتی‌اش از آن افزون شد،  
و فرمود: وای بر شما، بامداد امروز در کتاب "جَفر" نگاه کردم و آن  
کتابی است که علم مرگ‌ها و بلاها و آنچه واقع شده و تا روز قیامت  
واقع می‌شود، در آن مندرج است و خدای، محمد ﷺ و امامان بعد از او  
را به آن اختصاص داده است. و تأمل کردم در موضوع ولادت غایب ما  
و غیبت و طول عمر او<sup>۱</sup> و گرفتاری‌های مؤمنان در آن زمان،  
و شک‌هایی که از جهت طول غیبت در دل‌هایشان پیدا می‌شود، و اینکه  
بیشتر آنها از دین برگردند و رشته اسلام را از گردن بردارند (تا آخر

۱. در موضوع طول عمر و فلسفه غیبت آن حضرت رجوع شود به دو کتاب از نگارنده  
«منتخب الاثر» باب ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ از فصل دوم و «نوید امن و امان» بخش  
دوم، ص ۱۴۵ - ۲۰۶ و بخش سوم ص ۲۰۷ - ۲۹۱.

حدیث که طولانی و مفصل است و مشتمل است بر دلیل بر طول عمر آن حضرت و اینکه خداوند متعال نسبت به حضرت قائم علیه السلام سه برنامه را که در مورد سه پیغمبر جاری شده اجرا فرموده است.<sup>۱</sup>

### فرمایش سید بن طاووس

سید اجل، اورع، ازهد، صاحب کرامات، سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی (ت ۶۶۴ هـ) در کتاب مستطاب اقبال الاعمال، ص ۲۶۰، پس از ذکر دعاهای وداع ماه رمضان، بیاناتی فرموده که ترجمه‌اش بدین مضمون است:

«از وظایف شیعه امامیه؛ بلکه از وظایف امت محمدی این است که در این اوقات و این فرصت‌ها متأسف و اندوهناک باشند برای محروم بودن از برکات فیض حضور، و سعادت ظهور حضرت مهدی علیه السلام، تا خدا ببیند که بر قدم صفا و وفا و اخلاص و ارادت به آن رهبران بزرگ ثابت و استوارند، و باید مضمون این شعر را از روی تأسف بگویند:

أَرَدِدُ طَرْفِي فِي الدِّيَارِ فَلَأَرَى      وَجُوهَ أَحِبَّائِي الَّذِينَ أُرِيدُ<sup>۲</sup>

زیرا مصیبت هجران و حرمان از لقای امام، از مصیبت گذشتن ماه رمضان بزرگ‌تر است.

اگر به فراق پدر مهربان یا برادر پشتیبان، یا فرزند عزیز گرفتار

۱. رجوع شود به کتاب‌های «کمال الدین» ص ۳۵۲-۳۵۷ و «غیبت شیخ طوسی» ص ۱۰۴-۱۰۸ و ترجمه بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۶-۱۷۰.

۲. می‌گردانم نگاهم را در خانه، پس نمی‌بینم صورت دوستانی را که می‌خواهم.

شوند، وحشت زده و ناراحت و غمناک می‌شوند، در حالی که بهره و انتفاع از پدر و برادر و فرزند، در برابر برکات و انتفاعات مهم ما از حضرت مهدی علیه السلام که خلیفه خاتم الانبیا و امام حضرت عیسی در نماز و ولی امور و برطرف کننده انواع گرفتاری‌ها و بلیات و مصلح تمام کارها است، ارزشی ندارد».

### پرسش‌هایی که پیرامون دعای ندبه می‌شود<sup>۱</sup>

۱. نکته‌ای که در اینجا یادآوری آن مناسب است، این است که: یکی از بیماری‌های خطرناک و مسری، بیماری تردید و شک‌پذیری در مسائل دینی و مذهبی است. مانند آنکه یک آمادگی و گرایش به این پذیرش فراهم شده باشد، شبهه‌ها، شک‌ها و مغلطه‌کاری‌ها را بدون تحقیق و بررسی کامل می‌پذیرند و به عکس در مسایل عصر و علمی و اجتماعی و تربیتی و آنچه به دروغ، تجدد و ترقی و محصول دنیای مادی و ماشینی و اجتماعات غربی و شکستن سدهای اخلاقی است، زودپذیری و زودباوری رایج شده و حتی خرافات را به جای حقایق می‌پذیرند، و رفتارهای ننگین و کردار زشت و ناپسند بیگانگان را به جای آداب حسنه بر می‌گزینند و با افتخار و بی‌چون و چرا از آنها تقلید می‌کنند.

در سنت‌های دینی و دستورات اسلامی تا می‌توانند خرده‌گیری‌های ناهنجار و بی‌معنی می‌نمایند و از فلسفه و فایده آنها می‌پرسند؛ ولی عادات و آداب اجانب را در لباس و خوراک و مو و سبیل و امور اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی ندانسته و بدون اینکه فایده‌ای از آن در نظر بگیرند، سرمشق خود قرار داده و بلکه غالباً با علم به ضرر، از بیگانگان پیروی می‌کنند.

در احادیثی که در کتاب‌های معتبر روایت شده و مردان خبیر و اهل فن و اطلاع به آن اعتماد کرده‌اند شبهه می‌کنند و نمی‌پذیرند درحالی که خبرهای مؤسسات خبرسازی و شایعه‌پردازی را با وجود هزار علت و احتمال جعل و دروغ، قبول می‌کنند. بدیهی است این حال ناشی از ضعف اخلاق و جهل و غفلت و خودباختگی و تسلیم کورکورانه افکار و عادات بیگانگان بودن است.

پاره‌ای هم پیدا شده‌اند که با القای شبهه و استهزا و مسخره کردن آداب دینی یا خودداری از انجام وظایف اسلامی، می‌خواهند خود را در جمع روشنفکران وارد و اهل تحقیق



↔ و منطق معرفی نمایند.

این روش در سطح‌های مختلف و پیرامون موضوعات متنوع ظاهر می‌شود. از مسائل اصول دین و الهیات و محرمات و مستحبات و مکروهات سخنی می‌گویند و به طور تحقیرآمیز و استفهام پرسش می‌نمایند.

ما آنچه دیده‌ایم بیشتر این افراد یا از صلاحیت علمی محروم و عامی و بی‌سوادند و یا اینکه می‌خواهند با این روش خود را نواندیش معرفی کرده و در جمع برخی جوانان و کسانی که با مسائل دینی آشنایی کامل ندارند و باور کردن بسیاری از حقایق برایشان دشوار است، جایی باز کنند و صاحب مکتبی شوند.

اینها بیشتر برای فریفتن و اغفال افراد خام و نپخته، حتی از الفاظ داغ و اصطلاحات و لغات انگلیسی و فرانسه و اسامی مکتب‌های گوناگون نیز استفاده کرده و کسانی را که غرب زده و عاشق الفاظ فرنگی مآبانه هستند، فریفته و در اشتباه می‌اندازند؛ چون اگر ساده و بی‌پیرایه سخن بگویند، مقاصدی که دارند آشکار شده و بیشتر مردم ملتفت می‌شوند و کالای آنها را نمی‌خرند. پس افکارشان در لابلای الفاظ و لغات بیگانه یا اصطلاحات جدید می‌گویند تا افراد غیر وارد، گمان کنند سخن آنها مبتنی بر یک اساس مسلم علمی جدید، و فلسفه پذیرفته شده تازه است.

به هر حال در عین حال که معتقدیم باید باب بحث و نظر و پی‌جویی و تعقل و بررسی آزاد، به روی همه باز باشد و از این جهت از کسی گله نمی‌کنیم؛ بلکه از آن استقبال کرده و آن را سبب تنویر افکار و روشن شدن حقایق و تجلی هرچه بیشتر انوار معارف اسلام می‌دانیم، به این اشخاص نیز نصیحت می‌کنیم که آقایان! اشتباه کاری و تدلیس و اظهار شک و تردید، شبهه‌سازی و مسخره کردن حقایق و سست کردن عقاید عامه از راه تمسخر و استهزا، و بیانات جسارت‌آمیز و حمله به این و آن، دشنام دادن و مردم را به هم بدگمان کردن و سرگردان نمودن و اندیشه‌های سوء را رشد دادن، کار آسانی است. آنچه مشکل و دشوار است و کار همه کس نیست مردم را بر یک اصول صحیح استوار داشتن، و متحد کردن و از شبهه و شک خارج گردانیدن و به سوی یک مسیر معقول و مقرون به خیر و سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کردن است که فقط انبیا و اولیا و رجال الهی از عهده این خدمت برآمده‌اند و حتی فلاسفه و حکما نیز در جنبه ایجابی و مثبت این موضوع نتوانستند مقام سازنده و مؤثر داشته باشند.

آنان که نقش مخرب را بازی کرده و خواستند این کاخ با عظمت و این یگانه پناهگاهی را که انبیا به امر خدا برای مردم ساختند خراب و ویران سازند، سرانجام جز ایجاد نابسامانی و بی‌ماخذی و بی‌مقصدی و لامسلکی چه دردی را درمان کردند؟ و بر کجای این همه

↔

پرسش‌هایی که پیرامون این دعا می‌شود، چهارده پرسش است به این شرح:

۱- اعتبار دعا از جهت سند

۲- جمله:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْ  
ثَرَى؟! أِبْرَضَوَى أَوْ غَيْرِهَا أَمْ ذِي طُوَى؟»

«ای کاش می‌دانستم در کدام زمین قرار داری، آیا در کوه  
رضوی یا ذی طوی یا نه اینجا و نه آنجا؟»

چه ارتباط به امام زمان علیه السلام دارد، و چرا سراغ آن حضرت را در  
"ذی طوی" و کوه "رضوی" می‌گیرند، و حال آنکه به عقیده فرقه  
کیسانیه، "رضوی" جایگاه و محل اختفا و غیبت محمد حنفیه است  
و معتقد بودند که در این کوه از انظار مخفی و از آنجا ظهور خواهد کرد.

↔ زخم‌هایی که پیکر جامعه انسانیت از دست جهل و نادانی و فساد اخلاقی و تکبر  
و حسد و غرور و جاه‌پرستی برداشته، مرهمی گذاردند.

اگر در بیان این نکته بیش از حد این کتاب سخن طولانی شد، برای این است که معلوم  
باشد حقیقت جویی و تلاش برای بالا بردن سطح معرفت و بصیرت و روشن شدن  
اذهان و تحصیل یقین کامل‌تر و همچنین مجاهده برای جستن حق، یک مطلب است  
و شبهه‌سازی و مسخره کردن حقایق و اتکا به غرور و دانستن یک سلسله الفاظ فریبده  
و توخالی، مطلب دیگر است. آن کسانی که رجال قهرمان آن میدان مقدس هستند، با  
افرادی که در میدان دوم خودنمایی می‌کنند از زمین تا آسمان فرق دارند و نباید آنها را با  
هم اشتباه کرد و شبهه‌سازی را حقیقت‌جویی شمرد.

پس به هر دستی نباید داد دست

که برد انسان به دوزخ نه بهشت

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست

ای بسا ابلیس آدم‌وار زشت

و حال آن‌که امام زمان علیه السلام؛ نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه‌ای با این کوه ندارد و اساساً غیبت آن حضرت به این صورت نیست که در جای مخصوصی قرار گرفته باشند؛ بلکه در همه جا و هر مکان بخواهند حاضر می‌شوند و این ما هستیم که آن ولی خدا را نمی‌شناسیم و تشخیص نمی‌دهیم.

بنابراین، سؤال از اینکه: تو در کدام جایگاه مخفی به سر می‌بری؟ ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدی موعود از دیدگاه شیعه امامیه سازگار نیست؟  
 ۳- از مطالعه دقیق متن دعا، که از ائمه اثنی عشر علیهم السلام به تصریح و ترتیب نام برده نشده، و پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، که به تفصیل از مناقب و فضایل آن حضرت سخن می‌گوید، ناگهان و بی‌واسطه به امام غایب خطاب می‌کند، باز این سؤال (سؤال دوم) بیشتر در ذهن طرح می‌شود.

۴- جمله:

«وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ»

«و روح او را به آسمانت عروج دادی».

نیز با اجماع و اتفاق و آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث که دلالت بر جسمانی بودن معراج حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند، مخالفت دارد.  
 ۵- چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او خطاب کرده‌اند:

«لَيْتَ شِعْرِي أَئِنِ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى...»؛

«کاش می دانستم در کجا سکونت داری...».

۶- دعای ندبه بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به

ایشان نسبت داده شده و بدعت است؟

۷- این جمله دعا:

«وَسَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا»؛

«و از تو برای خویش نام نیک بین آیندگان خواست، پس او را

اجابت کردی و آن را عالی و بلندمرتبه قرار دادی».

با قرآن مخالف است؟

۸- جمله:

«وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ»؛

«و وارد ساختی او را به مشارق و مغارب خود».

نیز مخالف با قرآن مجید است؟

۹- این جمله:

«وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ»؛

«و دانش گذشته و آینده تا پایان آفرینشت را به وی ودیعه

دادی».

نیز با قرآن مخالفت دارد؟

۱۰- این جمله:

«ثُمَّ جَعَلْتَهُ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ...»؛

«سپس اجر محمد - صلواتک علیه و آله - را در کتاب خویش مودت و دوستی و پیوند با ایشان قرار دادی...».

نیز با قرآن سازگار نیست؟

۱۱ - پرسش دیگر این است که: این دعا را در هزار مسجد و مکان می خوانند. آیا امام در همه جا حاضر و شنوا و لامکان و حاضر در هر مکان است، مانند خدا؟ البته خیر! پس اگر در همه جا حاضر نیست، چرا در دعا می خوانیم:

«يَا بْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا بْنَ النَّجْبَاءِ الْأَكْرَمِينَ!»؛

«ای زاده آقایان مقرب درگاه خدا، ای زاده نجیبان گرامی.»

پس این دعا خلاف عقل است؟

۱۲ - یکی از موارد دیگر که مخالف با عقل است، این جمله است:

«يَا بْنَ يَسَّ وَالذَّارِيَاتِ! يَا بْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ!».

۱۳ - خواندن غیر خدا شرک است و چون در این دعا، امام خواننده

می شود؛ پس خواندن آن کفر و شرک است؟

۱۴ - خواندن این دعا، سبب رکود فعالیت های اسلامی، و خمود

و تخدیر افکار، و اقناع نفوس به ندبه و گریه و مانع از اشتعال آتش

ناراحتی ها و نارضایتی ها و انقلاب و قیام علیه اهل باطل می شود،

و افراد را از امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش برای برقرار



نظم صحیح اسلامی و حرکت و اقدام باز می دارد؟

شاید پرسش هایی که پیرامون این دعای شریف می شود، بیش از این چهارده سؤال نباشد که ما به حول و قوه الهی، به هر یک جداگانه پاسخ می دهیم.

### تذکر مهم

معتبر دانستن دعای شریف ندبه از اصول دین نیست، و معتبر نشناختن آن، به صحت عقاید و اصولی که در نزد شیعه معتبر است، خللی وارد نمی آورد.

این موضوع یک مسأله فرعی است و اظهار نظر درباره آن، برای کسی که اهل اجتهاد باشد، آزاد است و من دوست نمی دارم این هم یک عنوانی باشد که سبب تشکیل دو جبهه موافق و مخالف شود.

بله بعضی از شبهاتی که بر عدم اعتبار این دعا القا شده، و حکایت از دارا بودن یک سلیقه و روش های خاص مذهبی و گرایش به آرای فرقه وهابیه و نواصب و دشمنان عترت پیغمبر خدا ﷺ دارد، مخالف مذهب شیعه و طریقه اهل بیت رسالت ﷺ است.

عَصَمْنَا اللَّهُ وَجَمِيعَ إِخْوَانِنَا مِنَ الزَّلَّاتِ

وَهَدَانَا إِلَى صِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ

**چهارده پرسش**  
**پیرامون دعای ندبه**

### اعتبار سند دعای ندبه

در باب حجّیت خبر واحد، بالاخره در علم اصول، اطمینان به صدور، میزان اعتبار شناخته شده و روش عرف و عقلا نیز بر همین نحو قرار دارد؛ بلکه به اخبار تاریخی و نقل‌هایی که بسا از نظر محدّث مورد اعتماد نیست، اعتماد می‌کنند، و همین قدر که تاریخ معتبر یا مشهوری واقعه‌ای را نقل کرده باشد، آن را قبول می‌نمایند؛ ولی علمای اسلام در اخبار و احادیث، به خصوص راجع به احکام شرع، تعیین هدف‌ها، تعالیم دین و تفسیر قرآن و فقه، از این روش عرف، پارافراتر نهاده و تحقیق و دقّت و رسیدگی بیشتری می‌کنند و در رجال سند احادیث و عدالت و ثقه بودن راوی و سوابق اخلاقی، و عقیده و مسلک سیاسی او، کاملاً کنجکاوی می‌نمایند و تا اطمینان پیدا نکنند، به حدیث عمل نمی‌نمایند و اصولی که در این موضوع مراعات می‌شود، حاکی از نهایت دقّت و تفحص و اعتنای شیعه به واقع‌جویی و حقیقت‌پژوهی است.

این جهت هم هست که این فحص و رسیدگی و تحصیل اطمینان به

صدور حدیث، در مورد احادیثی که راجع به حکم الزامی شرعی مثل واجب و حرام، یا معاملات و امور مالی و حقوقی و سیاسی باشد، بیشتر انجام می‌شود و معمولاً در احادیث دیگر، مانند اخبار مربوط به اصول عقاید<sup>۱</sup> و مستحبات، به این مقدار رسیدگی و دقت نیاز پیدا نمی‌شود.

راجع به دعاهم، در صورتی که مضامین آن مقبول و شرع پسند باشد، اگر سند آن معتبر نباشد و ورود آن بالخصوص ثابت نشد؛ چون به نحو عموم، دعا وارد و راجح و از عبادات مؤکده است، خواندن آن بر حسب عمومات قرآن مجید و روایات دعا، راجح و مستحب است و در مقام عمل، حاجت زیادی به معرفت سند دعا نیست، و به همین قصد خوانده می‌شود و برای درک فیض و ثواب مخصوص آن نیز بر حسب اخبار «مَنْ بَلَغَ» رجاء هم که بخوانند، به آن نایل می‌شوند.

قوت متن و الفاظ و مضامین هم، بر اعتبار دعا می‌افزاید و سخن‌شناسان و کسانی که با اخبار و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده مانوس هستند، آن را می‌شناسند. چنانچه از جمله بندی‌های سست و مضامین کوتاه بعضی از دعاهای می‌فهمند که از اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

پس از این مقدمه فشرده و مختصر، راجع به اعتبار دعای شریف ندبه می‌گوییم: این دعا از حیث سند، اگرچه مسند نباشد، مع ذلک

۱. در قسمت‌هایی که عقلی خالص باشد فقط متن حدیث ملاحظه می‌شود؛ ولی در قسمت‌هایی که دلیل اثبات آن نقل باشد، سند حدیث را هم باید ملاحظه کرد.

اطمینان بخش و معتبر است و برای اینکه آن را بخوانیم و مانند یکی از دعا‌های مشهور و متداول مواظبت بر آن داشته باشیم، به اعتبار بیشتر نیازی نیست؛ زیرا:

۱- این دعا را سید جلیل، صاحب مناقب و مفاخر "سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله" که از اعلام قرن هفتم هجری و از رجال بزرگ شیعه و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف و بااطلاع از کتب و تصنیفات بوده، در کتاب مستطاب "اقبال الاعمال" (ص ۲۹۵ - ۲۹۹) و در کتاب "مصباح الزائر" فصل هفتم، و شیخ جلیل "محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری" از اعلام قرن ششم در کتاب "مزار" معروف به "مزار محمد بن المشهدی" که علامه مجلسی آن را "مزار کبیر" نامیده، (دعای صد و هفتم) نقل کرده‌اند و همچنین در مزار قدیم که ظاهراً از تألیفات "قطب راوندی" است، نیز نقل شده و نقل دعا در مثل هر یک از این سه کتاب، دلیل این است که این شخصیت‌های بزرگ و متبحر و حدیث‌شناس، این دعا را معتبر شناخته‌اند.

اگر کسی بگوید: مدرکی برای این دعا جز کتاب سید بن طاووس نیست و سید هم این دعا را از بعضی شیعیان مجهول الحال نقل کرده است؛ زیرا عبارت او این است:

«ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي قُرَّةَ:  
نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَفَرِيِّ رحمه الله  
دُعَاءَ النَّدْبَةِ، وَذَكَرَ أَنَّهُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ،  
وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ.»



جواب این است که:

اولاً: چنانچه گفته شد و پس از این هم خواهیم گفت، در کتاب‌هایی که پیش از عصر سید تألیف شده، این دعا ذکر شده است.

ثانیاً: فردی چون سید بن طاووس، از مجهول الحال، به این الفاظ «بعض اصحابنا» که مشعر بر تعظیم و احترام است، نقل نمی‌کند.

ثالثاً: هر کس اهل فن باشد، ملتفت می‌شود که مراد ایشان هم از «بعض اصحابنا»، همان «شیخ محمد بن المشهدی» صاحب مزار کبیر است و عبارت او در مزار کبیر که دعای صد و هفتم آن است، این است که:

«الدُّعَاءُ التُّدْبِيَّةُ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَفَرِيِّ رضي الله عنه هَذَا الدُّعَاءِ، وَذَكَرَ فِيهِ: أَنَّهُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَفَرَجَنَا بِهِ - وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ».

این عبارت را با عبارت سید بن طاووس پیش هم بگذارید، و خودتان دآوری کنید.

۲- پیش از این سه بزرگوار، شیخ جلیل ثقه «ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنانی» معاصر نجاشی از شیوخ و بزرگان قرن پنجم، در کتاب دعایی که شیخ محمد بن المشهدی در کتاب مزار، و سید بن طاووس در مصباح الزائر و اقبال، از آن بسیار نقل

کرده و بر آن اعتماد فرموده‌اند، و همچنین از مآخذ کتاب مزار قدیم می‌باشد، این دعا را روایت کرده است. و چنانچه گفته شد. ایشان نیز از رجال شیعه می‌باشد و علاوه بر کتاب دعای مذکور، کتاب دیگری به نام "التهجد" دارد، و در کتبی مثل رجال نجاشی و علامه توثیق شده است و نقل ایشان نیز دلیل این است که این دعا را معتبر شناخته و بلکه استحباب خواندن آن را در اعیاد اربعه تأیید کرده است، چنانچه ظاهر این است که سید بن طاووس و شیخ محمد بن المشهدی - علیهما الرحمة - نیز آن را بخصوص مستحب می‌دانسته‌اند.

۳- شیخ جلیل ثقه، ابو جعفر محمد بن الحسین بن سفیان بزوفری<sup>۱</sup> در کتاب دعای خود، دعای ندبه را روایت کرده است و ایشان از مشایخ شیخ مفید - رضوان الله علیهما - است که بر حسب اسانید روایات کتاب امالی شیخ ابی علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده و برای او طلب رحمت نموده است، و محدث نوری، در خاتمه "مستدرک"، او را چهل و دومین شیخ از مشایخ شیخ مفید شمرده، و وثاقت و جلالت قدر او را گواهی فرموده است، و این شیخ جلیل نیز صریحاً به استحباب خواندن این دعا فتوا داده است.

اگر گفته شود: صاحب کتب رجال، محمد بن حسین بزوفری را مجهول الحال دانسته‌اند.

---

۱. بزوفری بفتح تین و سکون واو، و فتح فاء، ده بزرگی است از توابع قوسان در نزدیکی واسط و بغداد، در کنار نهر موفقی در غربی دجله (معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۶۶).

جواب این است که: چنانچه تحقیق آن شد، ایشان معلوم الحال و از مشایخ شیخ مفید بوده، و آن مرد بزرگ از او بسیار روایت کرده<sup>۱</sup> و برای او طلب رحمت نموده است، چنانچه محمد بن المشهدی و "سید" در حق او «رضی الله عنه» فرموده‌اند.

اگر کسی بگوید: محمد بن الحسین بزوفری در عصر ائمه نبوده تا از امام این دعا را اخذ کرده باشد، و معلوم نیست از چه کسی و از کجا این دعا را گرفته است؟

جواب می‌دهیم: مگر کسی گفته است: محمد بن الحسین بن سفیان بزوفری، بدون واسطه این دعا را از امام روایت کرده است؟ مگر لازم است هر کس روایتی را از امام روایت می‌کند، معاصر با ائمه باشد؟ مگر نمی‌شود حدیثی را با سند در کتاب خود روایت کرده باشد، یا روایت معتبر و مسلمی را با حذف سند به طور ارسال نقل نماید؟ بلکه چون در آن اعصار که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام بوده، رسم بر این نبوده است که در کتاب‌ها روایتی بدون سند بیاورند، و اگر هم بدون سند می‌آوردند، عین متن را ذکر می‌کردند.

اطمینان حاصل است که یا این دعا در کتاب بزوفری با سند بوده

۱. مرحوم استاد اعظم، زعیم اکبر، آیت الله بروجردی رحمته الله علیه که در علم رجال و حدیث، و معرفت طبقات و تمیز مشترکات مانند سایر علوم اسلامی یگانه و بی‌نظیر بود، می‌فرمود: یکی از طرق معرفت رجال، شخصیت تلامذه و شاگردان آنها است که وقتی شخصیتی مثل مفید از کسی کثیر الروایه باشد و قدحی هم در او نشده باشد، اماره است بر آنکه او مورد وثوق و اعتماد بوده است.

و پس از اینکه از کتاب او نقل شده، مسامحهٔ سند آن را نقل نکرده‌اند، و یا اینکه آن قدر معروف و مشهور بوده که بزوفری هم خود را از ذکر سند آن بی‌نیاز می‌شمرده است.

بنابراین می‌توان حدس زد خواندن این دعا، در اعصار نزدیک به عصر ائمه علیهم‌السلام و غیبت صغری هم، مثل عصر ما، بین شیعه متداول و مرسوم بوده و این شعاری است که دست به دست رسیده و اخلاف از اسلاف و بازماندگان از گذشتگان آن را گرفته و در محضر و منظر محدثین و شیوخ آن اعصار که همه متبحر در علم حدیث، و استاد فن بوده و از خواندن دعاهای بی‌مأخذ و پیروی از روش‌های بی‌مدرک به شدت ممانعت می‌فرمودند، خوانده می‌شده و کسی بر اعتبار آن ایرادی نداشته است.

۴- علامه مجلسی با دقت و تتبع و احاطه و اطلاع وسیع و فوق‌العاده‌ای که در اخبار و احادیث و رجال روایات و معرفت اسانید دارد، علاوه بر آنکه این دعا را در کتاب‌هایی مثل بحار و تحفة الزائر - که در مقدمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است - نقل فرموده، صریحاً و بالخصوص، اعتبار سند دعای ندبه را که منتهی به امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌شود، تصدیق فرموده است. عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم، در کتاب مستطاب "زاد المعاد" این است: «و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقّه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه‌السلام به سند معتبر، از امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است،

و مستحب است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند؛ یعنی جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر».

محقق است که ایشان، چنین کلام صریح و شهادت محکمی را بدون مأخذ و مصدر معتبر نفرموده است.

علاوه بر ایشان، سید جلیل علامه صدرالدین محمد طباطبایی یزدی (متوفی ۱۱۵۴ هجری) نیز در ابتدای شرحی که به دعای ندبه مرقوم فرموده، استناد به روایت مرویه از امام جعفر صادق علیه السلام نموده است.

با توجه به مجموع مطالبی که عرض شد، اعتبار این دعا، به خصوص به ملاحظه متن آن، مُحَرَز و صدور آن از امام علیه السلام مورد اطمینان است و استحباب خواندن آن نیز بالخصوص و حداقل از جهت ادله عامه مسلم و ثابت است و محل هیچ گونه اشکالی نمی باشد و محتاج به تمسک به اخبار «مَنْ بَلَّغَ» نیست.

### اخبار «مَنْ بَلَّغَ» و تسامح در ادله سنن

بعضی گمان کرده اند: مستند کسانی که این دعا را در کتاب های خود نقل کرده و فتوا به استحباب خواندن آن داده اند، اخبار «مَنْ بَلَّغَ» و تسامح در ادله سنن است. لذا اشکال کرده اند که تسامح در ادله سنن در جایی است که با سند ضعیفی به معصوم برسد و برای دعای ندبه سندی که منتهی به معصوم بشود، ذکر نکرده اند.

جواب اشکال این است که:

اولاً: ورود و صدور این دعا از معصوم علیه السلام مورد اطمینان است، و آن

چیزی که ملاک حجیت خبر واحد است، اطمینان به صدور است و لذا به اخبار موقوفه هم گاهی در فقه اعتماد می شود.

ثانیاً: به نفس اطلاق ادله عامه دعا، استحباب این دعا هم ثابت است.

ثالثاً: در باب تسامح در ادله سنن و اخبار «مَنْ بَلَغَ» ذکر نشده است که

باید بلوغ با سند متصل به معصوم باشد؛ بلکه بلوغ و رسیدن به هر نحو

باشد - مسنداً یا مرسلأ - کفایت می کند. شما چرا به قاعده و احادیث،

بی دلیل حاشیه می زنید و اطلاق آن را مقید می سازید. حتی فتوای فقیه

به رجحان عمل، اگر استناد او به روایتی محتمل باشد، نیز در بلوغ کافی

است، چنانچه شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری رحمتهما هم در تنبیه پنجم از

تنبیهات رساله‌ای که در جواز تسامح در ادله سنن مرقوم فرموده،

تصریح کرده است و اولی به اعتبار، فتوای فقهای است که در کتب

فتوایی نیز متون روایات را ذکر می کرده‌اند. جایی که قُدماً به رساله

«علی بن بابویه قمی» در موارد فقدان نص یا به زبان علمی «عند إغواز

النصوص» عمل می کردند، در مورد مستحبات با وجود اخبار «من بلغ»

ورود مطلق خبر، و فتوای فقیه به طریق اولی کافی است.<sup>۱</sup>

۱. راجع به مطالب این فصل رجوع شود به رجال نجاشی، ص ۲۸۳؛ رجال علامه، ص ۱۶۴؛ هدیه الزائرین، ص ۵۰۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸؛ الذریعه، ج ۸، ص ۱۸۴ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ج ۴، ص ۵۰۳؛ مصباح الزائر، فصل ۷ (نسخه خطی) مزار محمد بن المشهدی، دعای ۱۰۷ (نسخه خطی) هر دو نسخه از کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی؛ اقبال، ص ۲۵۵ - ۲۹۹؛ مستدرک، ج ۳، ص ۵۲۱؛ زاد المعاد و تحفة الزائر علامه مجلسی، رساله جواز تسامح در ادله سنن شیخ؛ معجم البلدان، شرح دعای ندبه شریف صدر الدین محمد طباطبایی.



### ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

برای اینکه بررسی بهتر این پرسش، لازم است نخست ذو طوی و رضوی، این دو مکان مقدس را بشناسیم و سپس جواب را مطرح کنیم.

ذو طوی: "مجمع البحرین" می گوید: ذو طوی - به فتح طاء و ضم؛ اما ضم مشهورتر است - موضعی است در داخل حرم، در یک فرسخی مکه که از آنجا خانه های مکه دیده می شود.

"قاموس" گفته است: ذو طوی - مثلثة الطاء که گاهی هم با تنوین تلفظ می شود - موضعی است نزدیک مکه.

"معجم البلدان" از جوهری نقل کرده است: ذی طوی - به ضم طاء - موضعی است نزدیک مکه.

"اخبار مکه المشرفة" <sup>۱</sup> می نویسد: ذو طوی نمازگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. هر زمان آن حضرت به مکه تشریف می آوردند در ذی طوی فرود

می آمدند و شب را در آنجا توقف فرموده، نماز صبح را در آنجا می خواندند.

و نیز در "اخبار مکه المشرفة"<sup>۱</sup> روایت شده است: ذوطوی بطن مکه؛ یعنی زمین آن است.

بنابراین، به هریک از این دو معنا که مراد باشد، ذوطوی مکانی است مقدس و محترم و مبارک و محل نزول رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

رضوی: رضوی - به فتح راء - مانند سکری؛ کوهی است مقدس و مبارک که از کوه‌های مدینه طیبه بوده و در نزدیکی "ینبع" قرار دارد و دارای درّه‌ها و زمین‌ها و مسیل‌ها و آب‌ها و درخت‌ها می‌باشد و آن، ابتدای کوه‌های تهامه است و تا مدینه چهار شب راه است و در مدح و فضل آن روایاتی وارد شده است.<sup>۲</sup>

### اما پاسخ:

اینکه فرمودید: غیبت امام علیه السلام به این صورت نیست که در مکان مخصوصی منزل گزیده باشد و از آنجا بیرون نرود، سخنی حق و صحیح است. آن حضرت نه در رضوی و ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، چنانچه بعضی از اهل سنت به شیعه افترا بسته‌اند، پنهان نمی‌باشند. و این سخن که آن حضرت در سرداب غایب شده و از آنجا

۱. ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، فصل ۷ از باب پنجم و فصل ۸ از باب هفتم، ص ۹۲۶ و ۹۲۷، ج ۳، ص ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹، ج ۴.

ظاهر می شود و شیعه انتظار بیرون آمدن ایشان را از سرداب می کشند، یکی از افتراهای شاخ دار آشکار است.<sup>۱</sup>

در موضوع رضوی و ذی طوی نیز مطلب به همین قرار است؛ یعنی این دو محل نیز جایگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام در طول زمان غیبت نمی باشد؛ نه شیعه امامیه این را گفته و حتی اهل سنت هم به ایشان آن را نسبت نداده اند. بله! فقط در مورد محمد حنفیه نقل شده، که برخی از فرق کیسانیه<sup>۲</sup>، که قرن ها منقرض شده و از بین رفته اند، این عقیده را داشته اند که وی در کوه رضوی اقامت گزیده است.

این مطلب نیز که آن حضرت در عصر غیبت، در مکان معینی قرار ندارند؛ بلکه به هر جا و هر مکان بخواهند تشریف می برند و وظایفی را که دارند انجام می دهند و این ما هستیم که آن حضرت را نمی بینیم، صحیح است و در همین دعای ندبه در این جمله:

«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا»؛

«جانم به فدایت ای که از چشم ما نهانی؛ ولی از اجتماع ما به

دور نیستی».

۱. در دو کتاب نوید امن و امان، ص ۲۰۴ و ۲۰۶ و منتخب الاثر، ص ۳۷۱-۳۷۳، تألیف نگارنده، این موضوع به طور مفصل بیان شده و بطلان این افترا آشکار گردیده است.  
 ۲. کیسانیه فرق متعددی بوده اند: فرقه ای می گفتند محمد حنفیه نمرده و غیبت کرده و جایش معلوم نیست. فرقه ای می گفتند: در جبال رضوی مقیم شده و فرقه دیگر گفتند او از جهان رفته و فرزندش عبدالله ابو هاشم بعد از او قائم مقامش شد. بالجمله فرق و اختلافات زیاد داشتند و آنها که گفتند در کوه رضوی است یک فرقه از کیسانیه بوده اند. (رجوع شود به فرق الشیعه نوبختی، ص ۲۶-۳۶؛ التبصیر، ص ۳۴-۳۸).

به این معنی تصریح شده است، و از نهج البلاغه و اخبار و احادیث دیگر نیز استفاده می شود<sup>۱</sup> و در عبارت یکی از زیارات است:

«السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ الْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ»؛

«سلام بر آن امامی که از چشم‌ها پنهان و حاضر در شهرها است».

### ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

از آنچه گفته شد، معلوم شد که امام علیه السلام نه در ذی طوی و نه در رضوی قرار ندارند و این جمله «لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أَيْ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْ ثَرِي؟!» هم پرسش از قرارگاه دائمی آن حضرت نمی باشد و پرسش از زمان حال و همان هنگام خطاب و دعا است؛ بلکه پرسش و استفهام حقیقی نیست؛ زیرا بر حسب احادیث، کسی بر قرارگاه آن حضرت مطلع نیست.<sup>۲</sup> و عبارات و استفهام‌هایی که در این دعا است، همین موضوع را تأیید می کند.

پس این جمله دلالت دارد که آن حضرت قرارگاه مشخص و معینی ندارند و با عقیده کیسانیه، که یک فرقه از بین رفته و منقرض شده‌اند، ارتباطی ندارد؛ بلکه این جمله و بسیاری از جمله‌های این دعا، صریحاً

۱. رجوع شود به نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰ که ابتدای آن این است: «وأخذوا يميناً وشمالاً»؛ و غیبت شیخ طوسی، ص ۱۰۲ و منتخب الاثر نگارنده، باب ۲۷ فصل ۲، ص ۲۵۷ و ۲۶۲.  
۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۱۰۲.

عقیده کیسانیه را ابطال می‌کند و این استبعادی را که شده است، ردّ می‌نماید.

آقای من! شما ببینید این جمله‌ها با عقاید کیسانیه و یا محمد حنفیه چه ارتباطی دارد و غیر از این است که صریحاً عقاید کیسانیه و امامت و مهدویت محمد حنفیه را رد می‌کند؟

«أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ؟ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَصَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ! أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ؟ أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ؟ أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟... أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، وَابْنُ خَدِيجَةَ الْغُرَاءِ وَابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى؟! يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي لَكَ الْوِقَاءُ وَالْحِمَى! يَا بَنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا بَنَ النُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ...»

«چه شد امام حسن و چه شد امام حسین و چه شدند فرزندان حسین علیه السلام که هریک پس از دیگری خلف صالح از سلف صالح و جانشین راستین پس از پیشوای راستین بودند. کجاست راه (و راهنمای هدایت) پس از راه (و راهنمای هدایت)؟... کجاست فرزند پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی؟ کجاست فرزند خدیجه غراء و فاطمه کبری؟ جان من و پدر و مادرم در راهت نثار باد...»

ده‌ها از این‌گونه جمله‌ها که همه موافق با مذهب شیعه اثنی عشری است و کیسانیه و قائلین به امامت محمد حنفیه را رد می‌کند، در این دعا موجود است.

اگر گفته شود: با اینکه به طور یقین این جمله هیچ تأییدی از عقیده کیسانیه ندارد، و خود این جمله و سایر جملات مذکور به صراحت، بطلان عقیده آنها را اعلام می‌کند، پس ارتباط حضرت صاحب الزمان -عجل الله تعالی فرجه- با این دو مکان از چه جهت است، و چرا این دو مکان بالخصوص در دعا ذکر شده است؟

پاسخ این است که: ارتباط آن حضرت با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدسه و متبرکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد. مثل مسجد الحرام و مسجد مدینه طیبه و مشهد غروی حسینی و مسجد کوفه و سهله که معلوم شده است حضرت در این اماکن رفت و آمد دارند و این دو مکان را نیز به واسطه همین دو خصوصیت در دعا نام می‌برند؛ زیرا چنانچه از بعضی اخبار استفاده می‌شود، در غیبت صغری و کبری، کوه رضوی نیز یکی از مقامات آن حضرت، و از اماکنی است که گاهی آنجا تشریف می‌برند.<sup>۱</sup> نکته دیگر اینکه: این دو مکانی که در این دعا نام برده شده -علاوه بر اینکه ممکن است اشاره به اشتباه کیسانیه در تعیین مهدی باشد، و اینکه آن موعودی که همه در انتظار ظهور او با هم شریکند، از عترت پیغمبر و از اولاد علی و فاطمه و فرزندان امامان و حجت‌های الهی است - نکته‌ای ادبی است؛ زیرا در مقام ندبه و اظهار تأثر از بی‌اطلاعی از جا و مکان آن حضرت، ذکر این دو مکان مناسب‌تر و در قلوب نافذتر

۱. غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۳؛ بحار الانوار ج ۲۲، ص ۲۶۷؛ مصابیح الانوار ج ۲، ص ۳۴۵.

است تا اماکن دیگر، مانند خانه آن حضرت در سامرا یا مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر ﷺ.

مثل اینکه اگر بخواهیم محبوب سفر کرده‌ای را یاد کنیم و از سوزش آتش هجران و فراق او بنالیم و از بی‌خبری از حال و جا و مکان و آسایشگاهش اظهار نگرانی کنیم، سراغ آن مسافر عزیز را در کوه و دریا و بیابان و هوا می‌گیریم، نمی‌گوییم: «نمی‌دانیم اکنون در کجایی، به منزل رسیده‌ای یا در بستر خواب آرمیده‌ای یا در اطاق یا کنار جویبار و سبزه نشسته‌ای»؛ زیرا این مضمون‌ها ندبه را تسکین می‌دهد؛ بلکه مناسب این است که بگوییم: «نمی‌دانیم اکنون در کجایی، در حال حرکتی یا در بیابان و در کوه و دور از آبادی، ناراحت و تنها هستی؟»  
 بر حسب بلاغت و تکلم به مقتضای حال، باید این‌گونه جمله‌ها در حال ندبه آورده شود و ذوق سلیم و طبع مستقیم و مأنوس باادب، این نکات را درک می‌کند.

و ممکن است ذکر اماکنی مثل رضوی و ذی طوی برای اشاره به این باشد که همه مکان‌های مقدّس، حتی ذی طوی و رضوی هم که مورد نظر کیسانیه بوده، تحت تصرف امام و آمد و شد آن حضرت هستند.  
 و احتمال دیگری نیز بعد از این سه احتمال هست، و آن این است که: مراد از ذی طوی، چنانچه از "اخبار مکه المشرفة" هم نقل شد، خود مکه معظمه و مراد از رضوی، مدینه طیبه باشد.<sup>۱</sup>

۱. به قرینه مقابله.

به هر حال، ذکر این دو مکان در مثل این دعا به رعایت این گونه نکات ادبی یا معنایی است و به هیچ وجه، متن آن را سست نمی‌سازد و به خصوص با توجه به جمله‌هایی مثل «بِنَفْسِي أَنْتَ...» و کلمه «أَوْ غَيْرِهَا» و کلمه «أُمُّ ذِي طُوى» که هم صراحت دارند بر اینکه سراغ آن حضرت را در مکان معینی نمی‌گیریم و هم اینکه آن حضرت قرارگاه معلومی ندارند، معلوم می‌شود که بالمره با عقاید کیسانیه بی‌ارتباط است.

### نکته قابل توجه

این جمله پرسش‌آمیز «لَيْتَ شِعْرِي...» در زیارت‌های دیگر نیز وارد شده و علاوه بر علامه مجلسی در بحار،<sup>۱</sup> علامه متبحر سید عبدالله شبّر نیز از مشایخ خود، در ضمن یکی از زیارت‌ها روایت فرموده است، به این لفظ:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ أَمْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْ ثَرَى؟! أِبْرَضَوِي أَنْتَ أَوْ ذِي طُوى؟»<sup>۲</sup>

بنابراین، صحت و اعتبار این جمله از این راه نیز تأیید می‌شود و به اصطلاح اهل فن، حدیث از غرابت متن هم خارج می‌شود.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۰.

۲. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۲۰۳.



### دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام

تصریح نداشتن دعا به نام و عدد ائمه اثنی عشر علیهم السلام از قوت متن آن چیزی نمی‌کاهد و از این جهت، در اعتبار آن خللی وارد نمی‌شود، و عدم تصریح در اینجا مفهوم ندارد، خصوصاً که تصریح یا اشاره به مطلبی که خلاف مذهب شیعه اثنی عشری باشد، به هیچ وجه در دعا وجود ندارد.

در دعای ندبه، مطالب عمده و حسّاس و ارزنده‌ای در موضوع نبوت مطرح شده و سپس مسأله خلافت و ولایت علی علیه السلام و بعضی از نصوص و ادله این موضوع، و مجاهدات و فداکاری‌ها و فضایل و مناقب آن حضرت عنوان شده و همچنین به مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی که اهل کینه و نفاق و جاه‌پرستان با آن خلیفه منصوب و تعیین شده از جانب خدا و رسول کردند، و مسیر واقعی اسلام را - که منتهی به سعادت و آزادی همه انسان‌ها می‌شد - تغییر دادند - و شد آنچه شد - و رهبر واقعی اسلام را خانه‌نشین ساختند، اشاره گردیده است.

بدیهی است مسأله اساسی و مهم که بیشتر در احادیث و اخبار

و ادعیه مورد تعرّض قرار می‌گیرد، مسأله زمامداری است که ترک تمسک به امام منصوب و تعیین شده از آغاز کار و روز اوّل، سنّت سیئه زمامداری ناهلان را چون عصر جاهلیت جلو آورد، و اجرای برنامه‌های نجات‌دهنده و آزادی‌بخش اسلام را به طور یکپارچه و در بست و جهانی تا ظهور حضرت بقیه الله صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - به تأخیر و تعویق انداخت.

این مصیبت از هر مصیبت بالاتر بود که با آن همه سفارش‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعلام‌های متعدد و با آن تعیین رسمی و تاریخی غدیر، و با آن همه تأکیدات رسا، برای حبّ جاه و کینه‌هایی که از مولای متقیان علی علیه السلام از غزوه بدر و احد و خیبر و حنین و احزاب و غیر اینها در دل داشتند، آن یگانه مرد حقّ و عدالت و پیشوای لایق و عالم و فاتح را کنار گذاشتند و چون خویشاوندان مشرک و مستبد و استعمارگر آنها را - که سدّ راه نجات جوامع محروم و مانع از پیشرفت دین توحید و برنامه‌های الهی و مترقی اسلام و مهاجم به حوزه دین و دعوت خدا بودند - از میان برداشته بود، با او به مخالفت برخاستند و با اشتباه‌کاری و نیرنگ و اغفال مردم، یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اسلام را پایمال کرده و جامعه را تا امروز، گرفتار این همه مفاسد و دردسرها و نابسامانی‌ها ساختند.

سایر مفاسد هم از اینجا ایجاد شد و موضوعی که باید به آن توجه بیشتر شود، همین است. لذا در دعای انقلابی و سیاسی ندبه هم در مقدمه، همین مصیبت مطرح شده است.

مع ذلک، در جمله‌هایی از این دعا، سخن از امامان دیگر و مصایبی که در راه هدایت خلق متحمل شدند، نیز گفته شده، از جمله:

«لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، ... فُقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُبِيَ مَنْ سُبِيَ، وَأُقْصِيَ مَنْ أُقْصِيَ»؛

«فرمان رسول خدا ﷺ درباره هدایت کنندگان پی در پی اطاعت نشد... شخصیت‌هایی کشته شدند، عده‌ای اسیر گشتند و دسته‌ای از وطن آواره گردیدند».

و جمله‌های بعد، همه تذکر مصایب اهل بیت علیهم‌السلام و مطابق مذهب شیعه است که امامت را در فرزندان حسین علیه‌السلام می‌دانند؛ مانند این جمله‌ها:

«أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ؟ ... أَيْنَ...»

و بالجمله فقرات دعا در مورد مصایب و فضایل ائمه علیهم‌السلام و خصوصیات و نشانه‌های حضرت ولی عصر - ارواحنا فداء - همه متضمن مطالبی است که در روایات و احادیث کثیر، صحت آن مسلم و ثابت شده است و یکی از جهاتی که موجب قوت این دعا شده، همین متن محکم و پر از نکات اعتقادی و مهیج عواطف می‌باشد. و چنانچه علمای حدیث می‌فرمایند، گاهی متن سبب قوت اعتبار سند و گاهی به عکس، سبب ضعف می‌گردد و اینجا از همان مواردی است که سبب قوت می‌شود.

### توضیح دیگر

این دعا برای ندبه است، و در چنین دعایی، شرح تمام مناقب ائمه علیهم السلام موجب طولانی شدن کلام و خلاف بلاغت است. غرض بیان عقاید حقه به طور تفصیل نیست؛ بلکه غرض دعا و ندبه با اشاره به بعضی مطالب است که خواننده به واسطه انس و سابقه ذهنی می فهمد که مراد و مقصود از آن چیست، هرچند بعضی جمله ها فشرده باشد، لذا مثلاً وقتی می گوید: «أَيُّنَ الْحَسَنِ أَيُّنَ الْحُسَيْنِ؟»، همه مصایب این دو امام را به خاطر می آورد و در ذهنش مجسم می شود.

### دعای ندبه و معراج جسمانی

چنان‌که گفته شد، پرسش دیگر این است که: جمله «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» با اجماع و اتفاق آیات و اخبار که دلالت دارند بر جسمانی بودن معراج رسول اکرم ﷺ مخالفت دارد و به این جهت، متن دعا ضعیف و موجب عدم اطمینان به صدور آن از امام علی می‌شود.

پاسخ این است که: این جمله نزد اهل فن علی‌التحقیق تحریف شده، که صحیح آن «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ» می‌باشد:

۱- محدث نوری - رحمة الله علیه - در "تحیة الزائر" <sup>۱</sup> فرموده است: در کتاب مزار محمد بن المشهدی و کتاب مزار قدیم - که تألیف هر دو مدت‌ها قبل از تألیف "مصباح الزائر" بوده - عبارت دعا چنین است که نقل کردیم: «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ»، و در بعضی از نسخ مصباح الزائر که حقیر دیدم نیز چنین بود، ولیکن در جمله‌ای از نسخ مصباح، این فقره چنین است: «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» و نسخه مصباح مجلسی

نیز از این نسخ بوده. پس معلوم می‌شود در نسخ مصباح به وسیله بعضی از ناسخین که مبتلا به امراض قلبی و عقاید فاسد بوده‌اند، تحریفی شده است.

۲- مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی نیز در "هدیه الزائر"<sup>۱</sup> همین سخن استاد خود، محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است.

۳- در نسخه خطی قدیمی نفیسی از مزار کبیر محمد بن المشهدی، که قبلاً به آن اشاره کردیم، این جمله «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ» ضبط شده است.

۴- جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» نیز شاهد و مؤید این است که نسخه «وَعَرَجْتَ بِهِ» صحیح است؛ زیرا «أَوْطَأْتُ» ظاهر در جسمانی بودن است، چنان‌که «وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ» نیز همین معنی را تأیید می‌کند؛ چون عروج روحی احتیاج به مرکب ندارد.

۵- همین دو جمله دلالت دارند بر اینکه: فرضاً نسخه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ» صحیح باشد، مراد عروج روحی تنها نیست.

۶- علاوه بر وجه پنجم، بر فرض صحت نسخه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ»، می‌گوییم: این فقره صراحت ندارد که معراج فقط با روح بوده است؛ زیرا در زبان عرب و عجم، استعمال لفظ موضوع برای جزء در کل بسیار متداول است؛ مانند استعمال لفظ رقبه در انسان. و شاید به همین

۱. هدیه الزائر، ص ۵۰۶ و ۵۰۷.

معنا باشد: «رُوحِي لَكَ الْفِدَاءُ» و «جِئْتُكَ بِرُوحِي». در فارسی نیز استعمال در جان می شود و از آن، اعم از جان و بدن؛ بلکه گاهی خصوص بدن، اراده می شود، مثل این شعر:

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم

صانع خدایی کاین وجود آورد بیرون از عدم

### کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای: اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، کلام علامه شهیر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی (متولد ۱۳۱۶ هـ) را که در علوم عقلی و نقلی استاد و از مفاخر فن ادب و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سید حیدر حلّی، و سید محمد سعید حبیبی رحمتهما بوده است، نقل می کنیم. این مرد ادیب دانشمند می فرماید:

گاه روح را به علاقه حال و محلّ یا ملا بست به معنی جسم با روح استعمال می کنند، چنانچه عرب فعلاً می گویند: «شالَ رُوحَهُ» یا می گویند: «جَرُحَ رُوحَهُ». در عراق و حجاز، این استعمالات متعارف است که می گویند: جانش را پوشید یا جانش زخم شده و این علاقه ای صحیح و استعمالی است فصیح، و عبارت دعای ندبه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» منزل بر این است؛ چون ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد او است، چنانچه در جای خود مقرر شده.<sup>۱</sup>

۱. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ص ۱۰۸.

ایشان پس از تحقیقاتی در شرح این جمله از زیارت عاشورا «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» در بیان اینکه مراد از ارواح، همه اصحاب باوفای حضرت مولانا ابی عبدالله علیه السلام می باشد، می فرماید:

نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می آید: یکی اینکه مراد از ارواح، همان اجسام مقدس و طاهر باشد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنا استعمال می شود، و چون اصحاب آن جناب، البتّه حیات جاودانی دارند که قدر متیقّن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند و خدای تعالی می فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۱</sup>

«کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندارید؛ بلکه زنده به حیات ابدی شده و نزد خدا متنعم هستند».

پس اطلاق روح و اراده این اجسام مکرمه مانعی ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که: «المُيَخَّضَةُ بِقَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» گفته است. بنابراین مراد از رحل و فنا، همان قبر و حائر است که شیخ مفید رحمته الله در کتاب ارشاد می فرماید: ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگرچه خصوصیات

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.



قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس علیه السلام اگرچه دور است؛ ولی داخل در فنا و رحل سید الشهداء است. و شاید مراد، همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنا با ظاهر رحل و فنا انسب و اقرب است و عبارت زیارت اقبال، شاهد این احتمال می شود.<sup>۱</sup>

و حاصل و خلاصه جواب این است که: این جمله طبق نسخه‌های صحیح خطی «وَعَرَجَتْ بِهِ» است و اما نسخه «بِرُوحِهِ» هم غیر ثابت و بلکه به فرمایش محدث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیق ادبی صاحب "شفاء الصدور"، هیچ شبهه‌ای باقی نمی ماند که مراد از روح در این جمله، جسم با روح است و با ادله معراج جسمانی کاملاً قابل جمع و سازگار است و به هر حال، از این راه خللی به صحت دعا وارد نمی شود.

و مخفی نماند که در بیان مراد از این جمله، علامه متبحر سید صدرالدین محمد حسنی طباطبایی وجه دقیق دیگری را در شرح دعای ندبه فرموده است که چون بیش از این، اطاله کلام را مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد. کسانی که بخواهند به شرح دعای ندبه ایشان مراجعه نمایند.<sup>۲</sup>

۱. شفاء الصدور، ص ۱۰۹.

۲. شرح دعای ندبه، سید صدرالدین، ص ۱۱۶.

### دعای ندبه وامکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام

یکی از پرسش‌ها یا ایراداتی که به دعای ندبه شده، این است که: چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او می‌گویند:

«لَيْتَ شِعْرِي أَتَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، أَمْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْ  
 تُرَى؟! أِبْرَضَوِي أَنْتَ أَوْ ذِي طُوًى؟ بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ  
 لَمْ يَخْلُ مِنَّا».

آیا معقول است امام ششم یا دهم یا هر امام دیگر، به نواده‌اش که هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده، بگوید: تو کجایی؟ و اگر بگویند: امام زمان خودش برای خود، این دعا را خوانده و از فراق خود ناله کرده، آن هم معقول نیست که آن حضرت جای خودش را نداند....

جواب: اولاً: سبحان الله! مگر کسی گفته است که امامان گذشته این دعا را می‌خوانده‌اند و امام ششم یا دهم به حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام این خطابات را فرموده یا خود امام زمان علیه السلام به خودشان خطاب فرموده و از فراق خود ناله و ندبه کرده‌اند.

علامه مجلسی می‌فرماید: این دعا به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: مستحب است این دعا را در چهار عید بخوانند. از کجای فرمایش او، همچنین سید بن طاووس و شیخ محمد بن المشهدی و محمد بن علی بن ابی قره و بزوفری استفاده می‌شود که ائمه آن را می‌خوانده‌اند یا امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - خودشان برای خود آن را خوانده‌اند.

از فرمایش این بزرگان، بیش از این استفاده نمی‌شود که دستورالعمل است برای مؤمنانی که در عصر غیبت زندگی می‌کنند، این دعا را در اعیاد اربعه بخوانند. این چه ربطی دارد به اینکه ائمه هدی علیهم السلام هم این دعا را می‌خوانده یا نمی‌خوانده‌اند؟

**ثانیاً:** مخاطب قرار دادن کسی که هنوز به دنیا نیامده و معلوم است که به دنیا می‌آید و نور و حقیقت وجود او آفریده شده، اگرچه هنوز به این بدن عنصری تعلق نیافته؛ ولی از کسانی که با آن عوالم ارتباط دارند، چه مانعی دارد؟ مگر نه برحسب قرآن مجید در سوره اعراف (آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵) خداوند به بنی آدم در حالی که هنوز وجود پیدا نکرده بودند، خطاب فرموده است،<sup>۱</sup> یا اگر بعضی وجود داشتند، این خطابات که عام است؛ مثل: "یا بنی آدم!" شامل همه معدومین و موجودین است.

**ثالثاً:** این دعا، دعای ندبه است و در مقام ندبه، مجازاً این‌گونه خطابات به جا و موافق با ذوق است. گوینده خود را مانند یکی از

۱. رجوع شود به تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹ و ۴۱۲ و ۴۱۵؛ تفسیر تبیان، م ۴، ص ۴۰۷-۴۰۹-۴۱۵-۴۲۱.

کسانی که در دوره غیبت زندگی می‌کنند و در آتش فراق و هجران ولی عصر علیه السلام می‌سوزند و از ستمگران، ستم و جفا می‌بینند، فرض می‌کند و این خطابات را می‌نماید و برای آن دوران و آن روزگار و آن سختی‌ها و امتحانات که جلو می‌آید، ندبه می‌کند، نه اینکه واقعاً بخواهد جای امام زمان را پیدا کند.

این‌گونه خطابات در آثار ادبی بسیار است که غایب را حاضر و بعید را قریب و موجود نشده را موجود می‌شمارند؛ بلکه به زمان و مکان و غیر ذوی العقول خطاب می‌کنند و احساسات خود را اظهار یا آتش درونی را خاموش و ناراحتی‌ها و آلام روحی را تخفیف می‌دهند.

غرض این جمله‌ها، همه تعلیم ندبه و ابراز علاقه به ولی عصر و اظهار حالت انتظار است.

پس هیچ مانعی ندارد و خلاف ذوق و عقل نیست اگر امامان گذشته هم این دعای ندبه را خوانده باشند و یا اینکه خود حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه - آن را تعلیم فرموده باشد. با وجود اینکه قبلاً گفتیم، در هیچ یک از مدارک و مصادر این دعا دیده نشده که یکی از امامان یا خود ولی عصر علیه السلام آن را خوانده باشند.

بله، در روایات دیگر از بعضی ائمه علیهم السلام خطاب به آن حضرت و دعا برای ایشان روایت شده است؛ مثل روایت سُدير صیرفی که قبلاً نقل کردیم و مثل دعای امام زین العابدین علیه السلام برای آن حضرت در دعای عرفه، و مثل دعایی که در تعقیب نماز ظهر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است، از عباد بن محمد مدائنی که گفت: در مدینه به حضور امام

جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدم، هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته، دست‌های مبارک را به سوی آسمان بلند کرده و عرض می‌کرد:

«أَيُّ سَامِعٍ كُلِّ صَوْتٍ! أَيُّ جَامِعٍ كُلِّ فَوْتٍ! أَيُّ بَارِيٍّ النَّفُوسِ  
بَعْدَ الْمَوْتِ! أَيُّ بَاعِثٍ! أَيُّ وَارِثٍ! أَيُّ سَيِّدِ السَّادَاتِ! أَيُّ إِلَهٍ  
الْإِلَهَةِ! أَيُّ جَبَّارِ الْجَبَابِرَةِ! أَيُّ مَالِكِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ! أَيُّ رَبِّ  
الْأَرْبَابِ! أَيُّ مَلِكِ الْمُلُوكِ! أَيُّ بَطَّاشٍ! أَيُّ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ!  
أَيُّ فَعَالٍ لِمَا يُرِيدُ! أَيُّ مُحْصِيٍّ عَدَدِ الْأَنْفَاسِ وَثِقَلِ الْأَقْدَامِ!  
أَيُّ مَنْ السِّرُّ عِنْدَهُ عَلَانِيَةٌ! أَيُّ مُبْدِيٍّ! أَيُّ مُعِيدٍ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ  
عَلَى خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَى  
نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَأَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ  
السَّاعَةَ بِفِكَارِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ. وَأَنْجِزْ لَوْلِيكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ  
بِإِذْنِكَ، وَأَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ، وَعَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ، وَحُجَّتِكَ  
عَلَى خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَبَرَكَاتُكَ وَعِدَّةُ. اللَّهُمَّ أَيْدُهُ  
بِنَصْرِكَ وَأَنْصُرْ عَبْدَكَ، وَقَوِّ أَصْحَابَكَ بِهِ وَصَبِّرْهُمْ وَافْتَحْ لَهُمْ  
مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْكِنَهُ مِنْ أَعْدَائِكَ  
وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛

«ای شنونده هر صدا! ای جمع کننده هر فوت! ای آفریننده  
نفوس بعد از موت! ای برانگیزنده! ای ارث برنده! ای آقای  
آقایان!... سؤال می‌کنم تو را به حق تو بر برگزیدگان از خلق  
تو و به حقی که برای ایشان بر خودت واجب کردی، که درود  
فرستی بر محمد و اهل بیت او، و اینکه منت گذاری بر من در

این ساعت به آزادی ام از آتش. و وفاکن از برای ولی خودت که دعوت کننده به سوی تو، به اذن تو است و امین تو در خلق تو و عین و دیده تو در بندگان تو بر خلق تو است. بر او باد صلوات و برکات تو. که وعده دادی او را. خدایا تأیید کن او را به نصرت خودت و یاری کن بندهات را و نیرو بده به وسیله او اصحابت را و شکیباگردان ایشان را و فتح کن برای ایشان از نزد خودت سلطنت و استیلای یاری کننده‌ای را (یا یاری شده) و نزدیک ساز فرج او را و مسلط ساز او را بر دشمنان خودت و دشمنان پیغمبرت. ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان».

(عباد بن محمد که این دعاها را شنید) عرض کرد: آیا برای خود دعا

کردی فدایت شوم؟ فرمود:

«دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ وَسَابِقِهِمْ وَالْمُسْتَقِيمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ  
أَعْدَائِهِمْ»؛

«برای نور آل محمد و سابق ایشان و انتقام گیرنده به امر خدا از دشمنانشان دعا کردم».

سپس راوی خبر، از علایم ظهور آن حضرت پرسید و جواب شنید و این روایت را که از آن استفاده می‌شود مراد به ولی مطلق در لسان ائمه علیهم‌السلام حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام است، جمعی از علما - مانند شیخ طوسی در مصباح المتعجل - روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. رجوع شود به باب سوم، از فصل دهم کتاب منتخب الاثر، تألیف نگارنده.

### دعای ندبه و بدعت

اگر کسی بگوید: دعای ندبه بدعت است و بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به ایشان بسته شده و کسانی که مهدیه می سازند و دعای ندبه برای عوام می خوانند و مردم را سگ امام زمان کرده و عوعو می کنند، اهل بدعت و دشمن امامند. آیا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مهدیه یا زینبیه و یا خانقاه و صومعه در اسلام بوده و آیا شرافت مؤمن سگ شدن است و یا آدم حقیقی شدن؟

جوابش این است که: بدعت، وارد کردن کار و روشی است از پیش خود در برنامه های شرعی، که نه بالخصوص از پیغمبر و ائمه علیهم السلام درباره آن دستوری صادر شده و نه عموم یا اطلاق دستورات و اوامر آن بزرگواران شامل آن باشد؛ ولی دعای ندبه:

اولاً: چنان که گفته شد بالخصوص وارد شده و اطمینان به صدورش هست و هیچ کس از پیش خود آن را نیاورده و لااقل کسانی که می خوانند اطمینان به صدور آن دارند.

ثانیاً: به واسطه آنکه متضمن حمد و سپاس خدا بر قضا و قدر او

و ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت است، عمومات دعا و حمد و ذکر فضایل و مناقب و مصائب شامل آن می شود.

ثالثاً: این دعای ندبه را اگر شخص از پیش خود هم انشا کند و بخواند، بدعت نیست، مثل اینکه خطبه یا قصیده‌ای مشتمل بر این مطالب انشا کند و مانند «دوازده امام خواجه» آن را برای مردم بخواند، یا مردم آن را بخوانند. این نه خلاف سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نه بدعت و نه وارد کردن چیزی است در دین. این همان اجرای تعالیم و برنامه‌های دین است که به حسب صور و مصادیق و مظاهر، مختلف می شود.

و اما ساختن مهدیه و منتظریه و قائمیه نیز بدعت نیست مانند حسینیه؛<sup>۱</sup> زیرا اگر ما برای ذکر فضایل و مناقب، خانه‌ای بسازیم و آنجا را «دارالفضایل» بنامیم، یا برای قرائت قرآن و تعلیم تجوید خانه‌ای به نام «دارالقرائت» یا «دارالحفاظ» بنا کنیم، یا برای تعلم و آموزش علوم اسلامی و فقه و تفسیر و حدیث، خانه دیگر و اسم آن را «مدرسه» بگذاریم، یا برای مطالعه و قرائت کتب «دارالکتب» یا «کتابخانه» درست کنیم، یا برای رسیدگی به حال فقرا و مستمندان و جمع آوری اعانه،

---

۱. مؤید مشروع بودن این ابنیه برای ذکر فضایل و گریه در مصائب پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام این است که: حضرت امیرالمؤمنین برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع بیت الاحزان بنا فرمود و سیده نساء عالمیان وقتی صبح می کرد، با حسین علیه السلام به آنجا می رفت و تا شب در آنجا می گریست. هنگامی که شب می شد، امیرالمؤمنین علیه السلام می آمد و آن مظلومه محزونه را به منزل می آورد (بیت الاحزان، ص ۷۳).



محلّی به نام خانۀ نیکوکاری بسازیم یا «دار الایتام» یا پرورشگاه یا بیمارستان یا زایشگاه - قربة الی الله تعالی - تأسیس کنیم همه مشروع و اجرای دستورات اسلام و برنامه‌های دین و اطاعت او امر:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾؛<sup>۱</sup>

«همکاری و معاونت کنید بر نیکی و پرهیزکاری».

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛<sup>۲</sup>

«و باید بوده باشد از شما گروهی که می‌خوانند به سوی خیر، و امر می‌کنند به معروف و نهی می‌کنند از منکر».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾؛<sup>۳</sup>

«به درستی که خدا فرمان می‌دهد به عدل و احسان».

و او امر دیگر است.

مجرد اینکه در عصر پیغمبر ﷺ این بناها نبوده، دلیل بدعت نمی‌شود.

بله! اگر غرض کسی از این بناها، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و تشعب و دودستگی و اغراض شخصی و فردی و هم‌چشمی و رقابت و سوء استفاده و جاه‌طلبی باشد، البته مذموم است، و اگر به قصد منصرف ساختن مسلمانان از مساجد و ایجاد مابۀ الامتیاز مذهبی و اجرای

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۱. سوره مائده، آیه ۲.

۳. سوره نحل، آیه ۹۰.

برنامه‌های غیر مشترک و غیر وارد و خواندن اوراد و اذکاری که نرسیده (مثل ذکر جبرئیلیه یا یونسیه به عدد مخصوص و امثال آن) محلی مثل خانقاه بسازد، بدعت و ضلالت است.

غرض این دو جهت را نباید با هم اشتباه کرد، و باید متوجه بود که دارالحفاظ و دارالضیافه و دارالمعلمین یا دارالوعاظ یا حسینیه و مهدیه، با خانقاه و صومعه خیلی فرق دارد. اینجا (خانقاه) مرکز یک فرقه خاص و دسته‌ای است که ملتزم به طریقه مخصوص و شیخ و پیرو و مرشد و سلسله‌ای شده‌اند که از شرع نرسیده است و آنجا یک مرکز آزاد برای همه و بدون قید و شرط است.

مع ذلک چون مقام، مقام بیان حقیقت است، تذکر می‌دهم که حفظ مرکزیت مساجد - که خانه خدا و خانه عموم مسلمانان است - لازم است و همه باید با هم در عمران مساجد به جماعات و مجالس دعا و وعظ و تبلیغ و قرائت قرآن و غیر اینها همکاری کنند تا باشکوه‌ترین اجتماعات دینی در مساجد تشکیل شود و قدر و منزلت مسجد محفوظ بماند. و اگر این مؤسسات را هم به نام آن حضرت در مسجد قرار دهند یا رواقی از رواق‌های مسجد را به این عنوان بنامند، یا آنکه مدارس و مراکز تبلیغی تأسیس کنند و به نام جامع المهدی یا مسجد المهدی یا رواق صاحب الامر، یا مدرسه المهدی و مکتبه المهدی بنامند، و در موقع خواندن دعای ندبه یا کمیل یا ادعیه دیگر از آنجا استفاده کنند، مناسب‌تر و بانظر مبارک خود آن حضرت موافق‌تر است،

به علاوه در تأسیس این اماکن، وضع محیط‌ها و مساجد و مناسبت‌ها را هم باید در نظر گرفت.

اما اینکه نوشته شده: بعضی خود یا دیگران را سگ امام می‌شمارند و شرافت مؤمن به این است که آدم حقیقی باشد نه سگ.

جواب این است که: هیچ کس نمی‌گوید مؤمن سگ است، و این عبارات که من سگ درگاه خدا یا سگ در خانه پیغمبر یا امام هستم، معنایش این نیست که من سگ هستم. این الفاظ معنای لطیف و دل‌پسندی دارد که خود به خود در ذهن شنونده وارد می‌شود و لذا کسی جز شما به گوینده آن اعتراض نمی‌کند که چرا خود را سگ خواندی و چرا دروغ گفتی. غرض این است که همان‌گونه که سگ در خانه صاحبش را رها نمی‌کند و اگر او را براند و دور کند به جای دیگر روی نمی‌آورد و وفا و حق‌شناسی دارد و پاس احترام ولی نعمت خود را نگاه می‌دارد و از صاحبش و خانه‌اش دفاع می‌کند و عنایت کم و لقمه نان صاحبش را بر سفره‌های چرب دیگران بر می‌گزیند، من هم بر سر کوی شما مقیم شده و در خانه شما را رها نمی‌کنم، و به پاسبانی منزل محبوب و مراد خود افتخار می‌کنم.

این تعبیر بسیار عرف‌پسند و شیرین و عاطفی و مهیج است و در اشعار شعرا و اهل ذوق عرب و عجم، بسیار است که در درگاه خدا، یا پیغمبر یا امام، حقیرانه خود را سگ می‌شمارند؛ مانند این اشعار:

لقمه نانی به این سگ کن عطا      کم نگردد از عطایت ای خدا

شاهها چو تو را سگی بباید  
گر من بودم آن سگ تو شاید  
هستم سگگی ز حبس جسته  
بر شاخ گل هوات بسته  
از مدح تو باقلاده زر  
زنجیر و فاب به حلقم اندر  
خود را به قبول رایگانت  
بستم به طویله سگانت  
افکن نظری بر این سگ خویش  
سنگم مزن و مرانم از پیش  
من سگ اصحاب کهفم بر در پاکان مقیم

نیم نانی می رسد تا نیم جانی در تن است  
و این ضعیف هم در منظومه مناجات علی علیه السلام خطاب به آن حضرت  
عرض کرده‌ام:

بسته سنبل گیسوی توام    فخرم این بس که سگ کوی توام  
نابغه علم و ادب و افتخار جامعه شیعه و اسلام، شیخ بهاء الدین  
عاملی رحمته الله برای کسی مثل شاه عباس کبیر از بین تمام القاب شاهانه این  
لقب را برگزیده و در آغاز کتاب "جامع عباسی" چنین می فرماید:

«چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس، کلب آستان

علی بن ابی طالب علیه السلام شاه عباس الحسینی الموسوی...»

به نظر ما این جمله «کلب آستان علی بن ابی طالب علیه السلام» برای معرفی  
شاه عباس کبیر از تمام القاب نفرت‌انگیز و پراز مبالغه‌ای که برای  
شاهان صفوی و سلاطین دیگر گفته شده، دلپذیرتر و ارزنده‌تر  
و جذاب‌تر است و لطفی که در این جمله به کار رفته در هیچ یک از  
عناوینی که در ابتدای کتاب‌ها برای پادشاهان نوشته شده، وجود ندارد.

هم اکنون از تاریخ وفات عضد الدوله دیلمی قریب یک هزار و بیست سال می‌گذرد، و این افتخار در ضمن مفاخر او در کتاب‌ها نوشته می‌شود که در روی سنگ قبر او در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی علیه السلام این آیه نوشته شده:

﴿وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾<sup>۱</sup>

مع ذلک، ما نمی‌گوییم: گویندگان همه این‌گونه الفاظ را در هر مجلس و منبر، یا در هر شعر و قصیده تکرار کنند و از طریق بلاغت و تکلم به مقتضای حال بیرون روند.

دعای ندبه و آیه:

﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾

ایراد دیگری به متن دعای ندبه شده است که: این جمله که راجع به حضرت ابراهیم - علی نبینا و آله و علیه السلام - می‌گوید:

«وَسَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلَيَّ».

با قرآن مخالف است؛ یعنی حضرت ابراهیم از تو سؤال کرد برای او زبان راستی قرار دهی در آیندگان، پس اجابت کردی او را و قرار دادی آن را علی و این افترا به قرآن و حضرت ابراهیم است؛ زیرا حضرت ابراهیم، چنان‌که در قرآن سوره شعرا آیه ۸۴ گفته: ﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ و مقصود او این بوده است که آیندگان از امم درباره او خوش‌گفتار باشند و دروغ به او نیندند و تهمت‌هایی که به حضرت داوود و سلیمان و عیسی علیهم‌السلام زدند به او نزنند و خدا او را اجابت کرده و تمام امت‌ها، چه یهود و چه نصاری و چه مسلمین، به حضرت ابراهیم خوش‌بین و او را قبول دارند، و او را بت شکن می‌دانند و این

تناسبی با جمله «وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» ندارد. خدا در کجای قرآن حضرت ابراهیم یا مقصود او را علی قرار داد؟ اصلاً «او را علی قرار دادی» معنی ندارد. بله مقصود از «علیًّا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی است برای گفتار تمام انبیا.

جواب: این جمله دعای ندبه از قرآن اقتباس شده و دلیل بر قوت متن آن است. شما در آیه ۴۹ و ۵۰ از سوره مریم و آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعرا دقت کنید و ببینید دعای ندبه با این لطف تعبیر چگونه مضمون این آیات را بیان می‌کند و قرآن و دعای ندبه هر دو یک حقیقت را می‌پرورانند و هیچ‌گونه مخالفتی با هم ندارند.

در سوره شعرا آیه ۸۳ و ۸۴، از حضرت ابراهیم نقل می‌فرماید که این‌گونه از خدا مسألت کرد:

«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ \* وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»؛

«پروردگارم مرا حکمی عطا کن و به شایستگان ملحق ساز، و برای من زبان راستی در آیندگان قرار ده».

و در سوره مریم آیات ۴۹ و ۵۰ می‌فرماید:

«فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا \* وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»؛

«چون ابراهیم از آنها و آنچه که غیر از خدا می‌پرستیدند

دعای ندبه و آیه ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ ■ ۶۹

کناره گیری کرد، اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را نبی گردانیدیم و از رحمت خودمان به آنها بخشیدیم و برای ایشان (یعقوب و اسحاق و ابراهیم) لسان صدق علی قرار دادیم».

حال ملاحظه فرمایید جمله‌ای که در دعای ندبه است، مضمون همین آیات است و هیچ مخالفتی با قرآن در آن تصور نمی‌شود.

شما چطور این جمله را با قرآن مخالف می‌گیرید؟ بر حسب این آیات، نه سؤال حضرت ابراهیم از خدا قابل انکار است و نه اجابت خدا، شما می‌گویید مقصود از «علیاً» در سوره مریم ارتفاع و بلندی برای گفتار تمام انبیا است، تا این دو آیه را از هم جدا کنید. چرا ضمیر «لهم» را به مرجعی که باید طبق سیاق کلام به آن ارجاع داد، ارجاع نمی‌دهید؟ چرا قرآن را مطابق میل خودتان تفسیر می‌کنید و جمله دعا را به نحو دیگر معنی می‌نمایید، تا مخالفت درست شود و دلیل بر بی‌اعتباری دعای ندبه بتراشید، و جمله‌ای را که حقاً دلیل اعتبار دعا است دلیل بی‌اعتباری آن قرار می‌دهید؟

عجیب است؛ شما بفرمایید: مراد از این آیات قرآن این است که ابراهیم از خدا خواست که ذکر نیک او در بین امم باقی و نام نیکش بر زبان‌ها جاری باشد و خدا هم این دعا را مستجاب گردانید و نام نیک او را بلند، و اسم و آوازه او را علی قرار داد و این جمله دعا را هم به همین معنی حمل کنید، و «وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» را چنان‌که در آیه ﴿لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ به معنی علی علیه السلام نگفتید، در جمله دعا هم نگویید، مختارید. اما



چرا قرآن را به یک نحو معنی می‌کنید و دعای ندبه را نحو دیگر، و بعد می‌گویید: دعا با قرآن مخالف است؟!

چرا می‌گویید: «جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» که امتیازی برای حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب در بین انبیای گذشته است، ارتفاع و بلندی گفتار تمام انبیا است، و آیه را برخلاف ظاهرش تفسیر می‌کنید؟ به علاوه اگر هم مربوط به تمام انبیا باشد، چه اشکالی دارد که اعلام اجابت دعای حضرت ابراهیم نیز در اینجا مراد باشد؟ مگر دعای ابراهیم نباید مستجاب شود؟

به هر حال یا به این نحو بگویید، یا به تفسیر مراجعه کنید و احادیث و روایات اهل بیت علیهم‌السلام را در تفسیر قرآن بپذیرید و روایت علی بن ابراهیم قمی، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام را ملاحظه کنید که امام می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» یعنی امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - .<sup>۱</sup>

اگر این حدیث را در تفسیر آیه مستند قرار دهیم که طبق احادیث متواتره ثقلین و «امان و سفینه» و غیر اینها، باید همین حدیث را مستند تفسیر قرار بدهیم، باز هم آیه و جمله دعا با هم مطابق و موافقند، و باز هم این جمله چون موافق با قرآن و تفسیر آن می‌شود، بر اعتبار دعای افزایش می‌دهد. پس معلوم شد که به هر نحو در تفسیر آیه بگوییم، این موضوع تأیید می‌شود که این جمله دعا از کتاب خدا اخذ شده و با قرآن مجید موافق است.

۱. تفسیر صافی، م ۲، ص ۴۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۹.

قرآن مجید و جمله:

«وَأَوْطَاتَهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ»

اشکال دیگری که به متن دعای ندبه کرده‌اند این است که جمله: «وَأَوْطَاتَهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» که می‌گوید پیغمبر را داخل کردی به تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها، با آیه اول سوره اسری مخالف است؛ زیرا خدا در این آیه می‌فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»<sup>۱</sup>

یعنی منزّه است خدایی که سیر داد بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی، نه تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها و ثانیاً زمین، مشرق‌ها و مغرب‌ها دارد؛ اما برای خدا مشرق‌ها و مغرب‌ها نیست؛ زیرا خدا همه جا هست و مکان ندارد. گوینده دعای ندبه خدا را در وسط مشرق‌ها و مغرب‌ها قرار داده.

۱. سوره اسراء، آیه ۱.

جواب از این اشکال این است که:

اولاً: لفظ مشارق و مغارب در این مقامات، صریح در اینکه مراد تمام مشارق و مغارب است، نیست. مثل اینکه می‌گوییم: فلانی سفر دریا کرده و حیوانات دریایی را دیده یا به فلان شهر رفت و مردم آن شهر را دید، یا مناظر فلان قاره را تماشا کرد، یا مملکت شما را دید، که غرض این است که از این نقاط دیدن کرده و از وضع فلان شهر یا مناظر فلان قاره یا اوضاع فلان مملکت با اطلاع است. در این جمله نیز ممکن است مراد این باشد که خدا آن حضرت را در مشارق و مغارب وارد گردانید. بله البته باید به قدری باشد که این اطلاق که معرض توهم تمام افراد است، حُسن استعمال داشته باشد.

ثانیاً: این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب زمین نیست؛ زیرا مردم دیگر هم این مشارق و مغارب را کم و بیش دیده‌اند و امتیازی برای رسول اکرم ﷺ نمی‌شود، بلکه مراد از این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب کرات و ستارگان و شموس و کهکشان‌ها و عوالمی است که پیغمبر ﷺ را خدا بر آنها سیر داد و امکان دارد که مراد هم مشارق و مغارب تمام آنها باشد؛ زیرا با اعجاز، همان‌طور که سیر دادن آن حضرت به اکثر این مشارق و مغارب امکان پذیر است، به تمام آنها نیز امکان دارد.

بنابراین، اگر مراد از «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» در آیه شریفه بیت المقدس باشد، با این جمله منافات ندارد؛ زیرا این جمله به جریان

قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأَتْهُ مَشَارِقُكَ وَمَغَارِبُكَ» ■ ۷۳

معراج از بعد از مسجد اقصی اشاره می‌کند، و آیات و اخبار دیگر را شرح می‌دهد. و اگر مراد از مسجد اقصی در آسمان باشد<sup>۱</sup> که خدا پیغمبر ﷺ را به آنجا سیر داد، پس سیر به مشارق و مغارب کرات دیگر برای آن حضرت حاصل شد و این جمله موافق با مضمون همین آیه نیز هست.

به هر حال و به هر نحو که آیه تفسیر شود، به هیچ وجه دلالت بر عدم ورود پیغمبر ﷺ به مشارق و مغارب ندارد و مخالفتی بین دعا و قرآن از این نظر فرض نمی‌شود.

و اما جواب اشکال دوم: اگر کسی اندک ذوق و آشنایی به ادب و لسان عرب و عجم داشته باشد، می‌داند معنی این اضافه این نیست که خدا هم دارای مشرق‌ها و مغرب‌ها است، بلکه مقصود از این اضافه، اضافه شیء است به مالک و صاحب و مربی و صانع و خالقش، مثل اینکه می‌گوییم: «سَمَائُكَ وَأَرْضُكَ وَبَحْرُكَ وَبِرُّكَ»؛ یعنی آسمان و زمین تو و برّ و بحر تو. این معنایش این نیست که ذات خدا آسمان و زمین، دریا و خشکی دارد، یا اینکه آسمان و زمین و برّ و بحر مکان خدا است، بلکه معنایش این است که او مالک و صاحب اختیار و خالق آنها است. مشارق و مغارب هم چون از آیات خدا است، به خدا اضافه می‌شود؛ زیرا او جاعل و قرار دهنده نظام مشارق و مغارب و پدید آورنده همه

۱. به کتب تفاسیر مراجعه شود.

است، و اگر کسی این معنی را که بر ذوق هیچ کس حتی عوام هم پوشیده نیست، ملتفت نشود واقعاً جای تعجب است.

### یک نکته راجع به قرآن

این جمله «وَأَوْطَأَتْهُ مَشَارِقُكَ وَمَغَارِبُكَ» هم، جمله‌ای است که از قرآن اقتباس شده، از آیه:

﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾<sup>۱</sup>

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنها است و پروردگار مشرق‌ها».

و نیز آیه:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾<sup>۲</sup>

«پس نه قسم به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها».

و این دو آیه و آیه:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ

وَمَغَارِبِهَا﴾<sup>۳</sup>

«و به ارث دادیم قومی را که استضعاف می شدند، مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن».

از معجزات علمی قرآن شمرده شده است؛ زیرا با اینکه در عصر نزول قرآن، کرویت زمین و سایر کرات کشف نشده بود و زمین را ساکن

۲. سوره معارج، آیه ۴۰.

۱. سوره صافات، آیه ۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» ■ ۷۵

و مرکز می‌دانستند، و برای آن یک مشرق و مغرب حقیقی بیشتر تصور نمی‌کردند و از قاره جدید اطلاع نداشتند، این آیات از مشارق و مغارب حقیقی زمین و کرات دیگر و منظومه‌های شمسی خبر می‌دهد، و اعلام می‌دارد که به طور دائم و متوالی و متعاقب به واسطه کرویت زمین و حرکت آن به دور خود، طلوع آفتاب بر هر نقطه‌ای از نقاط ارض، حقیقتاً مستلزم غروب آن از نقطه دیگر است تمام نقاط زمین، مشرق و مغرب حقیقی می‌شود.

در ضمن، این آیات از نظام واحدی که در تمام این کرات و از مشارق و مغارب صدها میلیون کره و منظومه و کهکشان برقرار است خبر می‌دهد و نیز خبر می‌دهد که پروردگار و به وجود آورنده این نظم محیرالعقول، خدای واحد یگانه است و این معانی در اخبار نیز مطرح شده و اهل بیت رسالت علیهم‌السلام هم که مفسر قرآن هستند، از آن خبر داده‌اند<sup>۱</sup> که اینجا محل بیان تفصیلات آن نیست.

۱. صحیفه سجادیه، «دعائه عند الصبح والمساء»؛ وسائل، ج ۱، ب ۱۱۶، ص ۲۳۷.

### دعای ندبه و علم پیغمبر و امام

ایراد دیگری که شده است این است که در دعای ندبه می گوید:

«وَأُودِعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ»؛

«علم آنچه بوده و خواهد بود را تا انقراض عالم به او سپردی».

در حالی که چند جای قرآن ضد این جمله است؛ در یک جا قرآن

فرموده:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ

رَبِّي»؛<sup>۱</sup>

«من که پیغمبرم، علمی به وقت قیامت ندارم».

و در آخر سوره لقمان می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي

الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ

بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»؛

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷. و این معنایی که از آیه شده معنای مفهومی است، نه منطوقی و اعتبار معنی مفهومی مورد خلاف است.

«همانا علم به ساعت (قیامت) نزد خدا است، و او باران را فرو بارد و او آنچه در رحم‌های آبستن (نر و ماده و زشت و زیبا) است می‌داند و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد پس خدا به همه چیز خلاق عالم و آگاه است».

که علم این پنج چیز را خدا منحصر به خود قرار داده و حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸ فرموده: این پنج چیز را نه پیغمبر می‌داند، و نه وصی او و در سوره توبه فرموده:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ وَنَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾<sup>۱</sup>

«بعضی از مردم مدینه ثابت بر نفاقند تو نمی‌دانی، ما که خدایم می‌دانیم».

و در سوره مطففین فرموده:

﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَجِّينٌ \* وَمَا أَدْرِيكَ مَا عِلِّيُّونَ﴾<sup>۲</sup>

«تو نمی‌دانی سجین و علین چیست».

و در سوره احقاف آیه ۹ فرموده:

﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَى﴾

«بگو نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد، من پیروی نمی‌کنم

مگر آنچه وحی شود».

۲. سوره مطففین، آیه ۸ و ۱۹.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۱.



و در سوره اسری فرموده:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>

«عطا نشد به شما مگر کمی از علم».

و در سوره کهف آیه ۲۴ وارد شده که از رسول خدا سؤالی کردند و گفت: جواب می‌دهم، ولی ان شاء الله نگفت، پس تا چهل روز وحی نیامد، و رسول خدا ندانست جواب گوید.

پس اگر علم «ما کان و ما یکون» داشت، جواب می‌داد، پس این جمله ضد قرآن است.

**جواب:**

این جمله، در روایات بسیار، به همین لفظ یا مانند آن وارد شده و می‌توان نسبت به صدور آن دعوی تواتر اجمالی نمود، پس صدور این متن و دلالت آن بر اینکه پیغمبر و ائمه علیهم السلام دارای علم «ما کان و ما یکون» می‌باشند، قابل انکار نمی‌باشد و وجود آن در دعای ندبه، سبب ضعف آن نمی‌گردد.

در کتاب کافی و وافی بابی است به این عنوان:

«باب انّ الائمة علیهم السلام يعلمون علم ما کان و ما یکون، و انه

لا یخفی علیهم الشیء صلوات الله علیهم»؛

«باب اینکه امامان علیهم السلام می‌دانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود

و اینکه پنهان نمی‌گردد از ایشان چیزی، درود خدا بر ایشان».

علاوه بر ابواب دیگر و روایات زیاد، سایر کتب حدیث نیز همه عنوان این باب را تأیید می‌کنند.

و اگرچه مسأله علم پیغمبر و امام، از مباحث مهم و پیچیده است، ولی اهل فن و کسانی که آشنا به علوم اهل بیت، و حدیث شناس می‌باشند، اطراف و جوانب آن را روشن ساخته و در کتب حدیث و همچنین کتاب‌هایی که بالخصوص در علم امام و حدود آن تألیف شده<sup>۱</sup> توهم تنافی بین روایات و ظواهر بعضی از آیات قرآن رفع شده است، و چگونه می‌شود که این روایات که به صدورشان یقین داریم، اگر مخالف با قرآن باشند، از امام علیه السلام که اعلم مردم به علوم و مقاصد قرآن است صادر شده باشد.

مضافاً بر اینکه در همین پنج موردی که شما گمان کرده‌اید آیه دلالت بر عدم تعلق علم امام به آن دارد، به طور مسلم در موارد بسیار، پیغمبر و ائمه - صلوات الله علیهم - خبر داده‌اند، و بلکه بر حسب قرآن، از این موارد ملائکه و انبیا خبر داده و انبیای گذشته از انبیای آینده خبر داده‌اند و همچنین علم آجال خلق در نزد ملک الموت است.

لذا باید گفت حتی آیه: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» با وجود این قرائن معلوم، این‌گونه ظهوری را که شما گمان می‌کنید ندارد.

---

۱. مانند کتاب «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» که نسخه چاپی آن در کتابخانه جامع مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رحمته الله در قم موجود است، و کتاب «علم الامام» که ترجمه آن نیز با مقدمه ارزنده‌ای از علامه قاضی طباطبایی طبع شده است.

پس در طرح پرسش در این موضوع باید سؤال از مفاد و تفسیر این آیات کرد به این بیان:

سؤال:

با اینکه به طور قطع و یقین، و بر حسب تواریخ مسلم و احادیث معتبر بین اهل اسلام و آیات قرآن مجید، پیغمبران و ملائکه و ائمه علیهم السلام از موارد مذکور در همین آیه مانند:

«مَا فِي الْأَرْحَامِ»؛

«آنچه که در رحم‌ها است».

آجال و آینده اشخاص خبر داده‌اند، پس مراد از این آیه و سایر آیاتی که ظاهر آن، نفی علم غیب از غیر خدا و اختصاص آن به خداوند متعال است، چیست؟ و معنی اختصاص علم این امور به خدا - با اینکه به قول ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶۲ - در شرح خطبه ۱۲۶ که ایرادکننده به آن استشهاد کرده، خدا پیغمبرش را از حوادث آینده خبر داد، مانند اینکه فرمود:

«سَتَفْتَحُ مَكَّةَ»؛

«به زودی مکه را فتح خواهی کرد».

یا پیغمبر، وصی خود را از آینده و فردایش خبر داد مانند:

«سَتُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ»؛

«به زودی با پیمان شکنان جنگ خواهی کرد».

چه می‌باشد؟

جواب می‌دهیم: این آیات بر دو دسته هستند؛ یک دسته آیاتی هستند که ظاهر آن به طور اجمال، اختصاص علم غیب به خدا است که اطلاق یا عمومشان، منحصص و مقید شده است به آیه: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» و پس از این تخصیص که به حکم «القرآن یخصص بعضه بعضاً»<sup>۱</sup> کما یفسر بعضه بعضاً مسلّم و معتبر است، می‌گوییم:

تفسیر آیه به نحوی صحیح است که با آن علم ضروری بدیهی و اخبار پنجگانه به موجب تاریخ و حوادث و وقایع کثیر ثابت و محرز است و قابل انکار نیست و کتاب و سنت هم آن را تأیید می‌کند.

پس در تفسیر این آیات اگر نگوئیم از آیات متشابه است، تفسیر صحیح این است که با آنچه خارجاً وقوع یافته موافق باشد و از ظاهر لفظ و کلام نیز عرفاً خارج نباشد.

و این به یکی از چند وجه ممکن است:<sup>۱</sup>

وجه اول:

مراد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی است که عین ذات او و قدیم است و به افاضه و اعطای کسی نیست و در عرض آن علمی و عالمی فرض نمی‌شود و مراد از علم پیغمبر و امام (چه علم حضوری و چه علم حصولی اشائی باشد) آن علمی است که به طریق

---

۱. بعضی از جوهری که ذکر می‌شود، با بعضی دیگر متحد است ولی از نظر واضح شدن مطلب با عبارات و بیان دیگر نیز جداگانه و علی حده نوشته شده، چنان‌که اگر کسی در این وجوه دقت کند، برای او جواب اشکالاتی که در هر دو دسته از آیات تصور شده، واضح می‌شود.

الهام یا وسایل دیگر، از جانب خدا به آنها اعطا شده است که فرق حقیقی بین علم معصوم، و هر کسی که به غیبی اطلاع دارد - حتی خود ما هم که به بسیاری از غیب‌ها به وسیله قرآن و اخبار پیغمبر و امام آگاهیم - با علم خدا همین است که علم ما ذاتی نیست و عین ذات نیست و حادث است و قدیم نیست، اما علم خدا ذاتی و عین ذات و قدیم است و به عبارت اخری علم پیغمبر و امام، آخرین درجه علم ممکن است و علم خدا علم واجب الوجود است و این وجه به طور کلی نسبت به تمام آیات - بدون آنکه نیازی باشد به تقييد اطلاق آنها به موارد پنجگانه - جاری است و مؤید این معنی است آیه شریفه:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»؛<sup>۱</sup>

«خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع ننماید مگر رسول مرتضی و برگزیده را که از پیش رو و از پشت سر او نگهبان قرار داده است».

و همچنین آیه:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»؛<sup>۲</sup>

۱. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹؛ محتمل است غیبی که در این آیه مذکور است، همان غیب مختص به ذات خدا باشد که جز انبیا و ائمه، کسی بدون واسطه استعداد تعلم آن را از

«خدا شما را بر غیب مطلع نمی گرداند ولیکن از پیغمبرانش هر کسی را که بخواهد برای اطلاع بر آن برمی گزیند».

### وجه دوم:

که پس از تقیید اطلاقات به این موارد پنجگانه گفته می شود، این است که علم خدا حضوری ذاتی و عین ذات، و علم پیغمبر و امام نسبت به غیر موارد پنجگانه حضوری غیر ذاتی و نسبت به موارد پنجگانه حصولی و اشائی است.

### وجه سوم:

اینکه مراد از این آیه این باشد که علم این موارد پنجگانه به طور عموم به نحوی که شامل تمام افراد و انواع و مجردات و مادیات باشد، اختصاص به خدا دارد، اما برای ولی و امام تا حدودی که بر ما مشخص نیست نیز این علوم حاصل می شود و به عبارت دیگر به طور نامحدود این علوم مختص به خدا است و برای پیغمبر و امام به طور محدود حاصل می شود و ممکن است مؤید این وجه باشد، این آیه شریفه:

---

↔ ذی علم نداشته باشد و مقصود این است که بدون واسطه انبیای الهی شما را به سرّ غیب آگاه نمی کند ولی از پیغمبرانش برمی گزیند هر که را بخواهد تا شما را از غیب آگاه کنند. و گرنه معلوم است که بسیاری از مردم حتی به وسیله خواب و مانند آن را بعضی غیبها آگاه می شوند و به واسطه انبیا هم بر بسیاری از غیبها اطلاع داریم. پس این دلیل بر این است که علم غیب را باید از انبیا گرفت.

و ممکن است مراد این باشد که خدا غیر از انبیا کسی را با واسطه یا بدون واسطه از علم غیبی که مختص به ذات او است، آگاه نمی سازد و بنابر هر دو احتمال اگر دقت شود، آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ تقیید می شود و به کلی اشکال مرتفع می گردد.

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ  
وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾<sup>۱</sup>

«خدا آنچه را که هر (جنس) ماده‌ای بر می‌دارد و آنچه را  
رحم‌ها می‌کاهد و آنچه را زیاد می‌سازد می‌داند و همه چیز  
نزد او به اندازه است».

#### وجه چهارم:

اینکه نفی علم به موارد پنجگانه از غیر خدا بالذات است، یعنی  
هویت و ذات غیر او حاجت محض و فقر مطلق است، پس منافات  
ندارد که بالعرض و به افاضه خدا این علوم را دارا شود.

#### وجه پنجم:

این است که مراد از اختصاص علم غیب به خدا این است که  
مصادق واقعی و حقیقی علم که از هیچ لحاظ جهلی در آن متصور  
نیست، علم خدا است که ذاتی است و هویتش عین علم و عین حیات  
و عین قدرت و سایر صفات ذاتیه کمالیه است، چنانکه مصادق واقعی  
حقیقی عالم نیز که نه زماناً و نه رتبهً و نه از حیث ذات، جهلی در او  
نیست خدا است که تمام موجودات در ذات خود جاهل و محتاج هستند  
و فقط او عالم بالذات و غنی بالذات است. اگر آنی فیض او قطع شود،  
همه دانایان و همه موجودات در جهل تام و نیستی مطلق سقوط می‌کنند:

۱. سوره رعد، آیه ۸

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ﴾؛<sup>۱</sup>

«بگو آیا می بینید شما، اگر بگیرد خدا گوش و چشم شما را و مهر زند بر دل های شما، کیست خدایی غیر الله که بیاورد برای شما آن را؟»

تمام موجودات، با وسایل و آلات مادی و جسمی، یا توسط وسایل غیر مادی مثل الهام و غیر آن، عالم می شوند؛ ولی خداوند متعال بالذات و بدون هیچ وسیله ای عالم و دانا است، پس نفی علم از ممکنات - با قطع نظر از آلات و جوارح و وسائط و وسایل - صحیح است و ممکن است بگوییم: «الانسان ليس بعالم» یعنی عالمیت و انسانیت متصادق نیستند، و «الانسان او الممكن عالم» به حمل هو هو صحیح نیست؛ بلکه به حمل ذو هو نیز حقیقه و بالذات صحیح نیست، هر چند مجازاً و بالعرض صحیح باشد، به این لحاظ که او صاف خدا عین ذات و ذات او مصداق واقعی این صفات است که می گوییم: «هو السميع البصير» با اینکه انسان ها نیز با واسطه و بالعرض سمیع و بصیرند، و نیز می گوییم: «هو العليم القدير وهو العزيز الحكيم العليم، عالم الغيب والشهادة» از این لحاظ سمیع و بصیر و علیم و قدیر، منحصر به ذات اقدس او است و بر باقی مجازاً و عرضاً اطلاق می شود و نفی آن به این ملاحظه از همه



ممکن است، و صحیح است بگوییم: «هو السميع البصير» چون مقام، مقام بر شمردن صفات الوهیت و واجب الوجود و ابراز فقر ممکن به حیثیت امکانی که نیستی محض است می باشد.

در حدیث است از هشام بن سالم:

«قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لِي: أَتَنَعْتُ اللَّهَ؟  
فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: هَاتِ، فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، قَالَ: هَذِهِ  
صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ. قُلْتُ: فَكَيْفَ تَنَعْتُهُ؟ قَالَ: هُوَ  
نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ، وَحَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ، وَعِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ،  
فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ»

که ظاهراً مستفاد از این روایت است که اطلاق سمیع و بصیر بر ذات واجب، با اطلاق آن بر ممکن به یک نحو نیست؛ زیرا در مقام اطلاق آن بر واجب، اطلاق و وجه صحت، حمل و اطلاق حقیقی است و آن این است که حقیقت صفت، عین ذات موصوف است، او حی و زنده ای است که موت و فنا در او راه ندارد، و نور و سمیع و بصیر و عالمی است که از حیث ذات خود، تاریکی و ناشنوایی و نابینایی و ناآگاهی به هیچ وجه در او تصور نمی شود، حقی است که باطل در آن نیست، ازلی و ابدی و اول و آخر و تمام حیثیت او، حیثیت وجود و حیات و علم و قدرت است، و با آن حی و زنده ای که قائم به غیر است و صفاتش ذاتی او نیست، در یک عرض نیستند. اطلاق عالم و بصیر و خبیر بر او، حقیقت و اطلاق آنها بر غیر او، بالعرض و مجاز است.

خدا دانای نهان و آشکار است، ما هم به آشکار و آنچه محسوس است، به واسطه حواس ظاهری داناییم و به بسیاری از نهان‌ها هم داناییم به واسطه حواس باطنی یا به اعلام انبیا و اخبار آنها.

ولی صفت عالم الغیب و عالم الشهادة، به آن حیثیتی که بر خدا اطلاق می‌شود، بر بنده صحّت اطلاق ندارد، پس معلوم شد آن علم غیبی که برای خدا هست و برای غیر او نیست، علمی است که برای غیر او محال است و آنکه برای غیر او اثبات می‌کنیم علمی است که برای غیر او ممکن است و سنخش سنخ علم خدا نیست و برای افراد اکمل و اشرف باید حاصل شود، چون در مبدأ فیاض بخل نیست و در افرادی مثل پیغمبر و امام نیز صلاحیت و لیاقت هست و «العَطِيَّاتُ بِقَدْرِ الْقَابِلِيَّاتِ»<sup>۱</sup> اقتضا دارد که این عمل برای آنها حاصل باشد، به هر نحو تمام‌تر و کامل‌تر است. بده بعضی علوم که ذاتاً از دسترس بشر خارج است، و بالذات برای بشر محال باشد که حتی به واسطه الهام و افاضه، به آن علم پیدا کند، مثل علم ذات باری تعالی به ذات خود، از این بحث خارج است و شاید از این قبیل باشد معرفت یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم که مختص به خود خداوند متعال است.

پس خلاصه این بیان، این شد که علمی که اختصاص به خدا دارد و از غیر او منفی است، غیر از علمی است که برای بشر ثابت است و موضوع نفی و اثبات واحد نیست و گرنه چگونه می‌شود موضوعی

۱. بخشش‌ها باید به اندازه لیاقت و قابلیت افراد باشد.

که خارجاً وجود دارد؛ یعنی علمی که ما به امور غیبی مثل بهشت و جهنم و عرش و کرسی، و حوادث آینده از راه اعلام پیغمبر و امام داریم، در قرآن و یاروایات نفی شود.

وجه ششم:

اینکه علم پیغمبر و امام بر دو نوع است:

اول: علم عادی که از راه همین حواس ظاهری و باطنی برای همه حاصل می‌شود و آن بزرگواران مأمور بوده‌اند - جز در یک مورد استثنایی - جریان امور و رفتار خود را براساس آن گذارده و به طور عادی رفتار کنند.

دوم: علم غیر عادی که از طریق الهام و تحدیث ملائکه و وحی و جفر و جامعه و سایر طرقی که در اختیار دارند، حاصل می‌شود که با این علم کارهای دنیا و امور متعارف را اداره نمی‌کردند، مگر استثنائاً و بر سبیل اعجاز، و در مورد امور غیبی، آنچه که منفی است علم عادی است و علم خداوند این دوگانگی را ندارد و نسبت به همه معلومات بر یک منوال است و به طور اطلاق ثابت است.

و به عبارت دیگر، در اطلاقات و محاورات عرفی نسبت به انسان‌ها آنچه اثبات یا نفی می‌شود، علم عادی است، مگر اینکه قرینه‌ای بر خلاف باشد. در مورد علم غیب نیز آنچه نفی شده، علم عادی است و به این حساب ممکن است بگوییم: فلانی علم غیب ندارد و خدا دارد، چون نسبت به علم خدا، علم عادی و غیر عادی فرض نمی‌شود.

### وجه هفتم:

این است که: آنچه از امام در مثل موضوعات پنجگانه نفی شده معلومات غیر متناهی واقعی یا عرفی به وصف غیر متناهی بودن است، که دانستنش برای امام نه کمال است و نه مصلحتی دارد. لذا این علوم به وصف نامتناهی بودن، مخصوص ذات الوهیت است.

پس ممکن است مراد این باشد که در این امور جزئی و موضوعات، علم پیغمبر و امام - خواه حضوری باشد، خواه حصولی - در حدودی است که مصلحتی بر آن مترتب شود؛ زیرا به طور مجموع، یا امکان ندارد و یا در افاضه علم آن به امام، مصلحتی فرض نمی شود.

این چند وجه جمع، نسبت به آیاتی که ظاهر آن اختصاص علم غیب به خداوند متعال است که بعضی از آنها اشکال را در آیات دسته دوم نیز حل می کنند. علاوه بر اینها وجوه دیگری نیز هست که بیانش سبب طولانی گشتن کلام می شود. و اقوی و ارجح وجوه، وجهی است که با رفعت مقام پیغمبر و ائمه و اکملیت و اشرفیت و سعه قابلیت و لیاقت آنها برای کسب فیوض ربانی و انعامات و اعطائات الهی و مضامین احادیث و روایات معتبر، موافق تر باشد.

### اما آیات دسته دوم

این آیات چنانچه گفته شد، در بعضی موارد جزئی و خاص، نفی علم غیب از پیغمبر و امام کرده اند؛ مانند آیه:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ

نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ؛<sup>۱</sup>

«از اهل مدینه کسانی می باشند که خو کرده و مهارت یافته اند در نفاق، تو نمی دانی آنها را، ما می دانیم ایشان را، زود باشد که عذاب کنیم آنها را دو بار. سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.»

و مثل این آیه:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ

أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾؛<sup>۲</sup>

«بگو مالک نیستم برای خودم سود و زیانی را و اگر غیب می دانستم بسیار طلب خیر می کردم و به من بدی نمی رسید.»

و مثل آیه:

﴿وَمَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ

إِلَيَّ﴾؛<sup>۳</sup>

«نمی دانم چیزی را که بر من و شما می شود، متابعت نمی کنم مگر آنچه را که به من وحی می شود.»

و مثل آیه:

﴿وَمَا أَذْرِيكَ مَا عَلَيُّونَ﴾؛<sup>۴</sup>

«و چه دانا کرد تو را که چیست علیون.»

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

۴. سوره مطففین، آیه ۱۹.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۳. سوره احقاف، آیه ۹.

و مثل آیه:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً﴾<sup>۱</sup>

«داده نشده‌اید از دانایی مگر اندکی».

و مانند آیه:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup>

«کاری را که قصد داری انجام دهی نگو من فردا انجام دهنده‌ام مگر آنکه بگویی ان شاء الله».

حل اشکال پیرامون تفسیر این آیات علاوه بر آنچه قبلاً بیان شد به چند وجه ممکن است:

راه حل اول:

از جمله اینکه ممکن است مراد از «لا تعلمهم» نفی علم از پیغمبر قبل از اعلام خدا یا قبل از آنکه مشیت آن حضرت تعلق به علم به آن موضوع بگیرد باشد که نفی علم از آنها در این رتبه شده باشد، رتبه‌ای که در آن رتبه بدون تلقی علم از خدا به غیب امکان ندارد.

راه حل دوم:

این است که گفته شود: جمله «لا تعلمهم نحن نعلمهم» و امثال این جمله‌ها، گاهی در مقام تعظیم و اعتنای به موضوع آورده می‌شود که

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵

۲. سوره کهف، آیه ۲۳ و ۲۴.

گوینده‌ای که از مخاطب اعلم و اعظم است، با اینکه می‌داند مخاطب هم از آن موضوع با اطلاع است، مثلاً برای نهایت ذم و نکوهش کسی می‌گوید: تو نمی‌دانی، یا فلانی را نمی‌شناسی، من او را می‌شناسم، که در حقیقت این نحو استعمال یک نوع استعمال مجازی می‌باشد.

راه حل سوم:

اینکه این کلام خود زمینه‌سازی و مقدمه‌چینی برای مطلع ساختن پیغمبر از غیب و مآل کار آنها باشد و مراد این باشد که: تو از پایان کار اینان با خبر نیستی، ما می‌دانیم زود باشد که ایشان را دو بار عذاب نماییم. بنابر این، این آیه و همچنین آیاتی مثل آیه: ﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلِيُّونَ﴾ و آیه: ﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾ در مقام نفی علم از غیب به نحو حقیقت نیست، بلکه در مقام تعظیم شأن موضوع و مواقف و مشاهد قیامت است، تا کسانی که قرآن را تلاوت می‌نمایند همیشه از عظمت این روز آگاه شوند و به فرمایش شیخ طوسی، مفاد این کلمات این است که: شنیدن کی بود مانند دیدن.

«كَأَنَّكَ لَسْتَ تَعْلَمُهَا إِذَا لَمْ تَعْلَمِهَا، وَتَرَى مَا فِيهَا مِنْ الْأَهْوَالِ»؛

«گویا تو نیستی که آن را بدانی مادام که آن را معاینه نکرده‌ای و ندیده‌ای آنچه را در آن است از احوال»

علاوه بر این در مجمع البیان<sup>۱</sup> و تبیان<sup>۲</sup> از سفیان ثوری نقل شده است که به آنچه معلوم است «ما أَدْرِيكَ» و به آنچه معلوم نیست «ما يُدْرِيكَ» گفته می شود. بنابراین شکی باقی نمی ماند که این جمله در مقام نفی علم نیست، بلکه در مقام بزرگ شمردن موضوع است.

پس این آیات اگر دلالت بر علم پیغمبر به غیب نکند، دلالت بر نفی علم غیب از آن حضرت و ائمه علیهم السلام ندارد.

### راه حل چهارم:

در آیاتی مثل آیه: «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ» محتمل است اشاره به این باشد که اگر علم غیب از طرق عادی داشتم - که علم به آن مجاز است - بسیار طلب خیر می کردم، و شاهد بر این که مفسرین فرموده اند، این است:

«لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُعَلِّمَنِيهِ»؛

«من علم به غیب ندارم مگر آنچه را که خداوند بخواهد به من بیاموزد».

که غرض این است که با وسایل عادی برای من علم غیب حاصل نیست و گرنه بر طبق آن عمل می کردم.

و در آنچه خدا از طرق غیر عادی تعلیم کند هم، معلوم است که عمل محتاج به اذن است؛ زیرا به طور کلی عمل به آن برخلاف مصلحت و نقض غرض است.

۲. تفسیر تبیان، ج ۱۰، ص ۹۴.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۳.



بنابراین وجه، حاصل این می شود که در این گونه امور، علم عادی ندارم و علوم غیر عادی را مجاز نیستم که بر طبق آن عمل کنم یا به کسی اعلام کنم، جز در بعضی موارد استثنائاً.

راه حل پنجم:

نسبت به مثل آیه: «وَمَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَ بِكُمْ»

اولاً: به قرینه آیات دیگر که همه دلالت بر اطلاع پیغمبر از عاقبت امر کفار دارد و به قرینه روایات متواتر - که دلالت دارد بر اینکه پیغمبر از آینده خود و اهل بیتش اطلاع داشت و همچنین از آینده کفار حتی اینکه به صریح خطبه قاصعه، آنهایی را که در قلب چاه بدر افکنده می شوند و آنهایی را که جنگ احزاب را برپا می کنند می شناخت - مراد از این آیه نیز نفی علم عادی و ذاتی است، و بلکه این آیه دلالت بر علم غیب دارد؛ زیرا می فرماید: من خودم نمی دانم چه می شود و آنچه را بگویم و اعلام کنم به وحی الهی است؛ یعنی علم من از مصدر وحی است:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>۱</sup>

که در حقیقت معنی آیه این می شود که: من از پیش خود علمی ندارم؛ بلکه از آنچه بر من وحی شود متابعت می کنم و بدون وحی و اذن اظهار آنچه وحی شده، چیزی نمی گویم.

۱. سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

شاید کفار می خواستند به واسطه پیغمبر، از مطالب آینده و موضوع نفع و ضررهای خود باخبر شوند که چون اطلاع بر آن، خلاف مصلحت همگان و نظام اجتماع است، پیغمبر ﷺ آنها را با این بیان رد می فرماید.  
راه حل ششم:

راجع به آیه: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» این است که این آیه یک دستور العمل است و مطالبی که شما نوشته اید، در سوره کهف وارد نشده است و بیش از تأدیب و ارشاد از آیه استفاده نمی شود.

### تحقیق درباره یک حدیث

در کتاب "من لا يحضره الفقيه" حدیثی هست از حضرت صادق ﷺ که فرمود: برای بنده است (از سوگندی که یاد کرده) تا چهل روز استثنا کند، اگر استثنا را فراموش کرد، به این علت که جمعی از یهود آمدند خدمت رسول خدا ﷺ و از آن حضرت از چیزهایی پرسش کردند، فرمود: فردا به شما جواب می دهم، و ان شاء الله نفرمود. جبرئیل تا چهل روز بر آن حضرت نازل نشد، سپس آمد و گفت:

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ»<sup>۱</sup>

و در سیره ابن هشام نیز خبر مفصلی در این موضوع مخالف این خبر نقل شده است.<sup>۲</sup> مثل اینکه نظر ایراد کننده که می گوید: «در سوره

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۱۲/۱۰۸۱.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۲.

کهف وارد شده» به یکی از این دو خبر یا هر دو بوده است، آیا برای اشتباه کاری این طور نوشته یا نه، خدا دانا است.

به هر حال استدلال به این خبر از چند جهت مورد اعتماد نیست:

اولاً: از این جهت که خبر واحد است و در این گونه مسائل که مسائل فرعیه عملیه نیست، خبر واحد حجیت ندارد.

ثانیاً: این دو خبر خود با هم تنافی دارند، از جمله در خبر مذکور، ذکر شده است که یهود خدمت حضرت آمدند و در خبر ابن عباس - که ابن هشام در سیره نقل کرده - می گوید که مشرکین مکه نزد احبار مدینه فرستادند و آنها مسائلی را طرح کردند که از رسول خدا ﷺ پرسش شود.

ثالثاً: خبر اصحاب کهف بین نصاری معروف بوده و چنانچه بعضی نوشته اند، یهود از آن خبر نداشتند.

رابعاً: آیات سوره کهف درباره مسائلی که در این سوره مطرح شده، با این روایت سازگار نیست.

خامساً: ثقة الاسلام کلینی، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در این موضوع، به واسطه عبدالله بن میمون (راوی همان حدیث مذکور از حضرت صادق علیه السلام) از امیرالمؤمنین علیه السلام و موضوع آمدن یهود و سؤال آنها را ذکر فرموده است.<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۷، ص ۴۴۸، ح ۶ - در کافی حدیث دیگر به شماره ۴ - از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مضمون این است با روایت فقیه یکی باشد.

سادساً: «شیخ الطائفه» عین این حدیث را، از عبدالله بن میمون از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده است و لفظ او عین لفظ کتاب من لا یحضره الفقیه است: «لِلْعَبْدِ أَنْ يَسْتَشْنِي مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ يَوْماً إِذَا نَسِيَ» و بیش از این چیزی بر آن اضافه فرموده است.<sup>۱</sup>

بنابراین، از نقل کافی و تهذیب معلوم می شود این ذیل که در فقیه و تفسیر عیاشی<sup>۲</sup> نقل شده است، بیان و توضیح بعضی از زوات است و از روایت ضعیف ابن هشام اخذ شده و هیچ اعتباری ندارد.

سابعاً: اینکه نوشته اید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست جواب گوید، از کجا می گوید؟ و چرا نمی گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ دادن به آنها منتظر نزول وحی بود؟ نگویید با اینکه منتظر وحی بود چگونه جواب را می دانست؛ زیرا نزول قرآن دفعهً واحدهً و جملگی بر قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت است و از بعضی از آیات نیز استفاده می شود و نزول تدریجی آن منافات با آن نزول ندارد و آن را تشبیه کرده اند به علوم تفصیلی بالفعل پس از حصول ملکه. به هر حال این مطلب نیز از مسایل غامض و نظری است و در بین دعوانرخ طی کردن و یک جانب را گرفتن، صحیح نیست.

پس معلوم شد که این قسمت از روایت عبدالله بن میمون را به طور اطمینان می توان گفت که شرح و توضیح است و جزء اصل حدیث

۱. تهذیب، ج ۸ ص ۲۸۱، ح ۲۹/۱۰۲۱. ۲. تفسیر عیاشی، ص ۳۲۴، ح ۱۴۲.

نیست و روایت سیره هم که ضعیف است و قابل استناد نمی باشد. فقط ماییم و همان ظاهر آیه، آن هم به هیچ وجه نفی علم غیب از پیغمبر ﷺ نمی نماید.

### راه حل هفتم:

در قرآن، اکثر مخاطبات به نحو «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ»<sup>۱</sup> است. و این یک روش ادبی مداولی است که خطاب به شخصی می شود ولی غرض مفاد خطاب، شخص دیگر و فهماندن مطلب به او است، مثلاً آیه:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا \* وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا﴾<sup>۲</sup>

«و خدای تو حکم فرمود که جز او هیچ کس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنانچه هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند زنهار کلمه ای که آنها را رنجیده خاطر کند مگویید و کمترین آزار را به آنها مرسانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن گویید و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو:

۱. ضرب المثل مشابه آن در فارسی چنین است: به در می گویند، دیوار بشنود.

۲. سوره اسراء، آیه ۲۳ و ۲۴.

پروردگارا تو در حق آنها رحمت و مهربانی فرما و بالهای  
تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر!  
و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت  
کردند، مشمول رحمتشان قرار ده.»

در آیه فوق، خطاب اگرچه به پیغمبر ﷺ است؛ اما غرض افهام  
دیگران است؛ زیرا هنگام نزول این دو آیه پدر و مادر پیغمبر ﷺ زندگی  
را بدرود گفته و در قید حیات نبودند تا این سفارش‌ها نسبت به پدر  
و مادر درباره آنها مورد پیدا کند. لذا محتمل است که آیه: «وَلَا تَقُولَنَّ  
لِشَيْءٍ إِنِّي...» و آیه «وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ» و آیه «لَا تَعْلَمُهُمْ» و امثال این  
آیات نیز بر همین روش نازل شده باشد.

### پرسش از حکمت:

اگر کسی بگوید: اکنون که تفسیر این آیات، در ضمن چهارده وجه  
محکم، در قبال اخبار متواتری که دلالت دارند بر اینکه پیغمبر و امام  
علم غیب دارند، معلوم و واضح گردید و تماماً رفع شبهه شد، پرسشی  
که پیش می‌آید، پرسش از حکمت عدم عمل پیغمبر و امام است به  
علوم غیبی؛ به عبارت دیگر: چرا ایشان با این علم و آگاهی، در امور  
عادی خود غالباً مثل افراد عادی رفتار می‌کردند و از بعضی موضوعات  
پرسش و استفهام می‌نمودند؟

جواب این است که: معلوم است مجرد استفهام و پرسش، دلیل بر  
ناآگاهی نیست؛ زیرا برای جهاتی، مانند آشکار شدن حقایق و تعلیم به

دیگران و اتمام حجّت و حکمت‌ها و مصالحی دیگر، گاهی پرسش و استفهام می‌شود. چنانچه در کلام خداوند علام الغیوب نیز گاهی پرسش آمده است، مانند:

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ﴾<sup>۱</sup>

«ای موسی اینک بازگو تا چه در دست داری؟»

و آیه:

﴿يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ  
الِهَتَيْنِ﴾<sup>۲</sup>

«ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر (غیر خدای عالم) اختیار کنید.»

بله در به کار نبستن آن علوم غیبی حکمت‌هایی است که از آن جمله این است که: پیغمبر و امام، رهبر مردم هستند و عمل و کردارشان مثل قول و گفتارشان، باید مأخذ و مصدر تربیت و نظام امور دین و دنیای بشر باشد. اگر مسائل زندگی عادی آنها براساس خوارق و معجزات و علم غیب باشد، نقض غرض لازم می‌آید و وجود آنها نمونه عملی، و رفتارشان سرمشق و دستورالعمل زندگی دیگران نمی‌شود و برای دیگران قابل تأسی و اقتدا نخواهد بود. و حال اینکه مردم موظفند به حکم عقل و دستور:

۱. سوره طه، آیه ۱۷.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾<sup>۱</sup>

«مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا ﷺ سرمشق نیکویی است».

به پیغمبر تاسی کنند، لذا آن بزرگواران مأموریت نداشتند که در همه جا بر طبق علوم لدنی خود عمل کنند و در محاورات و مسائل و حوائج عرفی و عادی، غالباً طبق مجاری عادی و علوم عادی عمل می‌کردند تا به مردم راه و رسم زندگی صحیح را بیاموزند و آنها را در هر ناحیه رهبری و راهنمایی کنند و به علم نبوت و امامت، فقط در موارد خاص و به مقداری که خلاف این هدف نباشد و بلکه مؤید آن شود - بآذن الله و إرادة الله - عمل می‌فرمودند.

و حکمت دیگر این است که: اگر در موارد عادی به علم امامت عمل می‌کردند و در هر مورد از غیب خبر می‌دادند، بسا اسباب سوء تفاهم می‌شد و بعضی در غلو می‌افتادند و آنها را از رتبه امکانیت بالاتر می‌شمردند و گمان می‌کردند علوم آنها ذاتی است و افاضه‌ای نیست. این پرسش و استفهام‌ها سبب شد که مردم آنها را آن‌طور که باید و در مرتبه‌ای که هستند، بشناسند و در حقیقت، بقای پیچیدگی و غموض موضوع علم پیغمبر و امام و احتیاج فهم واقع آن، به بررسی جنبه امکانیت آنها تأیید، و حدود علم آنها مشخص، و وارد حریم علم ذاتی الهی شمرده نشود.



«وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

امیدواریم با این مقدار مختصر در بیان این حقیقت، اذهان کسانی که پرسش از علم پیغمبر و امام می نمایند، روشن شود و ضمناً یادآور می شویم که بیش از اینها، جز برای افراد نادر و ممتاز، بحث از امثال این موضوعات، ضرورتی ندارد و به طور اجمال هم که انسان معتقد باشد - هرچند تفصیل آن را نداند یا نتواند - کفایت می کند.

نباید بررسی این موضوعات مانع از اشتغالات عملی و انجام تکالیف شود، چنانچه نباید این بحث را سبب تفرقه و پراکندگی قرار دهند و همه باید به دستور «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>۱</sup> معتصم شوند و از خدا خلوص نیت درخواست نمایند.

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

### دعای ندبه و آیه مودت

در جمله «ثُمَّ جَعَلْتَهُ أَجْرًا لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّةً فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» چند ایراد شده است:

۱- اینکه ضد قرآن است؛ زیرا با آیه ۱۰۴ سوره یوسف: «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیه ۸۶ سوره ص: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیات دیگر منافات دارد، پس چگونه در آیه سوره شوری، که آیه مودت است و در دعای ندبه آورده شده، خدا فرموده: بگو اجر رسالتم دوستی با اهل بیت من است؟

چگونه یک جا می فرماید اجر از شما نمی خواهم، و در جای دیگر می فرماید می خواهم؟

۲- سوره شوری مکی است و آن وقت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نبودند و اهل بیت و آیه تطهیری نازل نشده بود، تا اینکه خدا بفرماید: به مشرکین چنین بگو؟

۳- مشرکین، رسالت آن حضرت را قبول نداشتند، چگونه اولاد و عترت او را دوست بدارند و آن را اجر رسالت حساب کنند؟

بنابراین تفسیر آیه این نیست که بگو من اجری نمی خواهم مگر مودت خویشاوندانم را، بلکه این آیه خطاب به مشرکین است. خدا فرموده: به مشرکین بگو مرا به خیر شما امید نیست، شرّ مرسانید؛ یعنی به ایشان بگو: از شما چیزی نمی خواهم تا خیال کنید ادعای من برای دنیاطلبی است، بلکه خویشی مرا با خودتان مراعات کنید؛ زیرا رسول خدا با مشرکین قریش فامیل بود. پس در این آیه می خواهد بفرماید، مودت و خویشی مرا مراعات کنید و مرا آزار و انکار نکنید.

در اینجا مفسرینی که متوجّه نزول آیه بوده اند «الّا» را به معنی «بل» گرفته اند و اگر غیر این باشد آیه لغو می شود و خدا که لغو نمی گوید. مفسرین شیعه و سنی اکثراً بر خلاف ظاهر آیه سخن گفته اند.

جواب:

إِذَا أُوجِبَ الرَّحْمَنُ فِي الْوَحْيِ وَدَّهْمٌ  
فَأَيِّنَ عَنِ الْوَحْيِ الْعَزِيزِ ذَهَابٌ  
وَأَيِّنَ عَنِ الذِّكْرِ الْعَزِيزِ مَذَاهِبٌ  
وَأَيِّنَ إِلَى غَيْرِ الْإِلَهِ إِيَابٌ<sup>۱</sup>

۱. زمانی که واجب کرده رحمان در وحی (قرآن) دوستی ایشان را، پس به کجا (و که) از وحی عزیز رفتن است (می توان رفت)؟ و به کجا از قرآن عزیز مذهبها (رفتنها یا محل رفتنها) و به کجا به سوی غیر خدا بازگشت است؟

اگر این سخنان را یک نفر از نواصب و خوارج می‌گفت، خیلی تعجب نداشت «فَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْضَعُ»؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست». ولی از یک نفر که خود را در شمار محبان اهل بیت می‌شمارد، ردّ قول اهل بیت علیهم‌السلام و پیروی از رأی عکرمه خارجی و دشمنان اهل بیت (در عصری که بعضی از نواصب هم انصاف می‌دهند و این آیه را دلیل وجوب محبت و مودت عترت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گیرند) بسیار عجیب است.

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، پیرامون این آیه در چند مورد بحث می‌کنیم:

۱- مکان نزول آیه.

۲- تفسیر آیه و اینکه با قطع نظر از روایات متواتر، موافق‌تر با ذوق مستقیم چه تفسیری است؟

۳- ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر.

۴- روایاتی که از طریق اهل سنت در تفسیر این آیه و موافق با اجماع شیعه رسیده است.

اینک بررسی را شروع می‌کنیم:

۱- مکان نزول آیه

اولاً: من نمی‌دانم چرا این اشکال کننده، تمام آیات سوره شوری را مکی دانسته، و از استثنایی که علمای بزرگ علم تفسیر، در کتاب‌های تفسیر و اسباب النزول و غیر آن کرده‌اند، غمض عین کرده است، یا

فرصت مراجعه نداشته یا اگر مراجعه کرده، اشاره‌ای به آن نکرده و به طور قاطع در موضوعی که رأی او برای دیگران حجت نیست، اظهار نظر نموده است.

از تفاسیر شیعه مثل تفسیر بسیار معتبر مجمع البیان، صرف نظر می‌کنیم و تفاسیر اهل سنت را در اینجا تا حدی بررسی می‌نماییم:

"تفسیر قرطبی" (ج ۱۶، ص ۲۱) از قتاده و ابن عباس روایت کرده است که این سوره مکی است، مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده، آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ تا آخر چهار آیه.

"زمخشری" در "تفسیر کشاف" (ج ۴، ص ۲۰۸) می‌گوید: این سوره مکی است مگر آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ که مدنی است.

"التفسیر الواضح" (ج ۲۵، ص ۸) نیز به همین موضوع تصریح دارد. "تفسیر الخازن" (ج ۴، ص ۹۰) نیز از ابن عباس روایت کرده است که این چهار آیه که اول آنها ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...﴾ است، مدنی است.

"مراغی" شیخ اسبق جامع ازهر در تفسیر خود (ج ۲۵، ص ۲۵) می‌گوید سوره مکی است، غیر از آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ که مدنی است (ج ۲۵، ص ۱۳).

"شوکانی" در "فتح القدير" (ج ۴، ص ۵۲۴) از ابن عباس و قتاده روایت کرده است که سوره مکی است، مگر این چهار آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ که مدنی است.

"نیشابوری" در تفسیر خود می‌گوید: سوره مکی است مگر این چهار آیه.

علاوه بر این، استفاد از روایاتی که جمعی دیگر از اهل سنت روایت کرده‌اند این است که این آیات مدنی است، و مکی بودن این سوره مورد اتفاق نیست.

مانند "واحدی" در "اسباب النزول" (ص ۲۸۰) و "ابن سلامه" در "الناسخ و المنسوخ" (ص ۲۷۳) و "عبدالجلیل القاری" در "شرح الناسخ و المنسوخ ابن المتوج" (ص ۱۷۸) و "تفسیر بیضاوی" (ج ۴، ص ۱۲۳) و "تفسیر ابی السعود" (ج ۵، ص ۳۴) و "تفسیر نسفی" (ج ۴، ص ۱۰۵) و "طبری" (ج ۲۵، ص ۲۵) و "فخر رازی" (ج ۷، ص ۳۸۹) و "ابن کثیر" (ج ۴، ص ۱۱۲) و "ذخائر العقبی" (ص ۲۵) و "حلیة الاولیاء" (ج ۳، ص ۲۰۱) و "مستدرک الصحیحین" (ج ۳، ص ۱۷۲) و "الدر المنثور" و "اسد الغابة" و کتاب‌های دیگر.

پس موضوع مدنی بودن این آیات، به حکم آنچه در این کتاب‌های معتبر نزد اهل سنت ضبط شده، قول مسلم و مورد اعتماد و بلامعارض است؛ زیرا در برابر این قول، قول خاص به اینکه این چهار آیه مکی باشد، جز اینکه سوره شوری را بعضی مکی گفته‌اند، نداریم. پس این قول بلامعارض و مثل خاص در مقابل عام است، علاوه بر اینکه اجماع اهل بیت صحت این قول را اثبات و عموم مکی بودن سوره را مردود می‌سازد.

ثانیاً: امکان دارد آیه یا سوره مکی باشد؛ ولی بعد از هجرت مثلاً در

حجّة الوداع در مکه نازل شده باشد.<sup>۱</sup> چون مقصود از مکی بودن، تعیین تاریخ نزول نیست؛ بلکه غرض تعیین مکان نزول است و این مطلب را در علم معرفت آیات مدنی و مکی و کتاب‌هایی که در این موضوع تألیف شده، شرح داده‌اند.

**ثالثاً:** چنان‌که علمای علوم قرآن تصریح کرده‌اند، بعضی از آیات قرآن در مکه نازل شده است و حکم آن مدنی است و به عبارت دیگر مورد و مصداق آن، پس از نزول، موجود یا معلوم شده، مانند بعضی آیاتی که در مکه نازل شد، و در مدینه مصداق یافت. و می‌گویند این نحو تقدّم و تأخر متعدّداً واقع شده است. (الاتقان، ج ۱، ص ۳۷) بنابراین فرضاً این آیات مکی باشد منافات ندارد که مراد، مودّت ذی القربی و عترت پیغمبر ﷺ باشد.

## ۲- تفسیر آیه

ما نخست تفاسیری را که بعضی از آیه کرده‌اند، نقل می‌کنیم، سپس تفسیر صحیح آن را از اهل بیت عصمت که اعدال قرآن مجید هستند بیان می‌نماییم.

یکی از تفاسیری که از آیه شده، این است که: بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت، مزدی نمی‌خواهم، مگر آنکه با یکدیگر دوستی نمایید در آنچه سبب تقرّب به خداوند متعال می‌شود. این تفسیر

۱. در مکی یا مدنی بودن سوره و آیه سه اصطلاح است که یکی از آن سه این است: مکی آن آیه و سوره‌ای است که در مکه نازل شده اگرچه بعد از هجرت باشد.

خلاف ظاهر است؛ زیرا ظاهر «فی القربی» نزدیک رحمی است و آیه شریفه ظهور در این تفسیر ندارد. و به علاوه با آیه:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾<sup>۱</sup>

«آیا می‌گویند بر خدا دروغ بسته است».

که بر حسب تفاسیر راجع به این موضوع است، این تفسیر مناسبت ندارد.

قول دیگر آنکه به این معنی باشد: مگر آنکه مرا دوست دارید به واسطه قرابت و خویشی که من با شما دارم، و آزار ندهید و انکار نکنید. این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا هم آیه مخصوص به قریش می‌شود، بدون وجه اختصاص و هم با صدر آیه که سخن از عموم عباد مؤمنین است، سازگار نیست. به علاوه این درخواست و پیشنهاد از کسی که مدعی رسالت است و علیه تمام عقاید و عادات و اوضاع یک جامعه‌ای قیام کرده و می‌خواهد بزرگ‌ترین انقلابات فکری و اجتماعی را به وجود آورد، به کسانی که با دعوت او مخالفت دارند، و دعوت او را ضد تمام حیثیات خود می‌دانند و در مقام منع و دفع او از آیین و مسلک اجتماعی خود هستند، موافق عرف و منطق نیست؛ زیرا نزاع، نزاعی نیست که ملاحظه قرابت و خویشاوندی بتواند آن را پایان دهد و التماس و خواهش در آن اثری داشته باشد، چنانچه آنها هم اگر به



پیغمبر ﷺ پیشنهاد می‌دادند که قرابت و خویشاوندی را رعایت نماید و دعوت خود را ترک کند، منطقی نبود و پذیرفته نمی‌شد. پس این تفسیر - که ایراد کننده آن را پسندیده - به نظر بسیار سست و با منطق قرآن مناسبت ندارد و خود به خود مردود است. سومین تفسیر این است که مراد این باشد که من برای تبلیغ اجری نمی‌خواهم و موَدّت خویشاوندی باعث شده و مرا به تبلیغ برانگیخته است. این وجه را "سید قطب" در تفسیر فی ظلال (ج ۲۵، ص ۲۸۳) بیان کرده است، ولی این تفسیر از دو تفسیر قبل سست‌تر و نامقبول‌تر است؛ زیرا تبلیغ احکام خدا و ادای رسالت، انگیزه‌اش علاقه و محبت خویشاوندی نیست که منحصرأً به این علت آنها را دعوت و تبلیغ کرده باشد، بلکه علتش امر و فرمان خدا و ادای مأموریت و رسالت الهی است.

### تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام

به نظر می‌رسد کسانی که سه تفسیری را که به آن اشاره شد، مطرح کرده و دنبال نموده‌اند، غرضشان دست و پا کردن و انکار فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام و تعصب باطل مذهبی باشد. اما تفسیر صحیح این آیه و سایر آیات قرآن (که حجت و معتبر و تفسیر به رأی و هوا و تعصب نباشد) تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام است که اجماع دارند بر اینکه آیه در موضوع موَدّت و تعظیم ذی القربی و عترت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم نازل شده است و صحّت انتساب این تفسیر به اهل بیت مثل امیرالمؤمنین و امام حسن

و زین العابدین علیهم السلام از مسلمات است و علاوه بر شیعه، اهل سنت نیز در روایات متعدد آن را روایت کرده‌اند و معلوم است که کسی از اهل بیت، اعلم به علوم قرآن و شأن نزول و موارد آن نیست، و قول احدی بر قول آنها راجح نمی‌شود.

خطاب بنابر این تفسیر، عام و متوجه به همه امت است و با تفسیر: «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً» که از امام مجتبی علیه السلام وارد شده و با تفسیر آیه: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» و آیه: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ...» موافق است و به هر حال تفسیر اهل بیت، بنابر مذهب شیعه و بنابر روایات متواتر از طرق اهل سنت، حجت و معتبر است و ترک آن جایز نیست؛ زیرا امن از ضلالت و گمراهی، بر حسب حدیث متواتر ثقلین، در تمسک به آنها است و مادر کتابی که در حجیت اقوال ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع به آنها در تمام علوم اسلامی نگاشته‌ایم، این موضوع را به طور کامل با ادله بسیار ثابت کرده‌ایم.

### ۳- ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر

در اینجا لازم به تذکر است که استثنا بر این چهار وجه، یا منقطع است یا متصل، اگر منقطع باشد معنی این می‌شود که مودت فی القربی اجر نیست، که در این صورت «الآ» به معنی «لکن» می‌شود. و اگر متصل و حقیقی باشد که فقط بنا به تفسیر اول و دوم و چهارم صحیح است و معنایش این است که مودت فی القربی برای من مانند

اجر است، اجری که سود آن برای اجر دهنده است نه گیرنده.<sup>۱</sup>

چنانچه این آیه هم بر همین معنی دلالت دارد:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾<sup>۲</sup>

«بگو آنچه را از اجر از شما می‌خواهم پس آن برای خودتان

است».

چون ثواب مودت قربی نیز به خودشان عاید می‌شود.

و این عیناً مثل همان توصیه طبیب است به عمل به دستور و نسخه؛

زیرا مودت قربی از ارکان بزرگ اسلام و مراجعه به آنها و پیروی

و اطاعت از آنها، سبب استقامت بر امر دین و آشنایی به معارف و علوم

اسلام، و مانع از انحراف از صراط مستقیم است، و این لطف بیانی است

در این موارد، برای اینکه مخاطب اشتیاقش زیاد شود؛ مانند آیه:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾<sup>۳</sup>

بنابراین، این به هر معنایی که تفسیر شود و خصوص به تفسیر

صحیح که همان مودت عترت پیغمبر ﷺ است، هیچ ناسازگاری با

آیاتی مثل ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ ندارد.

۱. حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی - رحمته - به مناسبتی، در این مورد بیان لطیفی فرمودند، که خلاصه آن این است: مفهوم آیه، مثل این است که طبیب بسیار حاذق عارف به امراض و معالجات، به بیماران خود بگوید: من از شما مزد و حق الطباة (ویزیت) نمی‌خواهم، مزد من و ویزیت من این است که شما به نسخه و دستوری که می‌دهم، عمل کنید.

۳. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۲. سوره سبأ، آیه ۴۷.

و مثل اینکه در خود دعا نیز به دفع توهم تنافی عنایت شده است؛ زیرا بلافاصله پس از جمله: «ثُمَّ جَعَلْتَهُ أَجْرًا مَحْمَدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» می‌فرماید:

«وَقُلْتَ: مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ. وَقُلْتَ: مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ سَبِيلًا،<sup>۱</sup> فَكَانُوا هُمْ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ إِلَيَّ رِضْوَانِكَ»؛

«پس قرار دادی اجر محمد - صلواتک علیه و آله - را مودت اهل بیت او در قرآن و گفתי بگو نمی‌خواهم از شما اجری را، مگر مودت قریبی و عترتم را فرمودی آنچه را از شما به عنوان مزد سؤال می‌کنم، آن از برای شما است. و فرمودی سؤال نمی‌کنم بر تبلیغ رسالت از شما مزدی را مگر کسی را که بخواهد بگیرد به سوی خدا راهی را (راه ولایت و مودت اهل بیت) پس اهل بیت می‌باشند راه به سوی تو، و محل سلوک به سوی خوشنودی تو».

آیا اگر ایراد کننده در همین دعای ندبه دقت می‌کرد، جایی برای ایرادی که کرده می‌دید؟ و آیا مع ذلک احتمال منافات می‌داد؟ انصافاً این حقیقت از دعا که استشهاد به قرآن است نکته علمی و جالبی را

متضمن است و لطف تعبیرات آیات را نشان می‌دهد، و این معنی را می‌پروراند که اجر رسالت، مودت عترت است و سودش برای خود مردم است و مانند اجرها و مزدهایی که سودش را مزد گیرنده می‌برد نیست. و دیگر آنکه مودت عترت، راه خدا است و از کسانی خواسته می‌شود که بخواهند سالک راه خدا شوند.

"فخر رازی" در تفسیر خود، (ج ۷، ص ۳۸۹ و ۳۹۰) پس از مطالبی که در این زمینه دارد، می‌گوید: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» از باب قول شاعر است:

وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّ سُيُوفَهُمْ      بِهَا مِنْ قِرَاعِ الدَّارِ عَيْنَ فُلُولِ

«و عیبی نیست در ایشان غیر از اینکه شمشیرهایشان از بس به زره پوشان خورده، خرد شده است».

پس معنی آیه این می‌شود که: من طلب نمی‌کنم از اجر مگر این را و این در حقیقت اجر نیست.

#### ۴- روایات اهل سنت

روایات و احادیثی که موافق با عقیده شیعه در تفسیر این آیه از طرق اهل سنت وارد شده، در جوامع بزرگ حدیث و مسانید و معاجم و تفاسیر و تواریخ، تخریج شده است که از آن جمله چند حدیث برای مزید بصیرت و روشنی چشم دوستان اهل بیت در اینجا نقل می‌کنیم:

۱- در تفسیر ابی السعود (ج ۵، ص ۳۴) و تفسیر نسفی (ج ۴، ص

۱۰۵) و کشاف (ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰) و تفسیر الواضح (ج ۲۵، ص ۱۹)

و تفسیر قرطبی (ج ۱۶، ص ۲۱) و تفسیر فخر رازی (ج ۷، ص ۳۹۰)  
و تفسیر ابن کثیر (ج ۴، ص ۱۱۲) و تفسیر بیضاوی (ج ۴، ص ۱۲۳)  
و تفسیر نیشابوری و فتح القدير (ص ۵۳۷) و ذخائر العقبی (ص ۲۵)  
و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم و احمد به نقل صواعق (ص ۱۶۸)  
و هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۱۶۸ و ج ۷، ص ۱۰۳) و احیاء  
المیت به فضایل اهل البیت (ح ۲) از ابن مندور و ابن ابی حاتم و ابن  
مردویه در تفاسیرشان، و طبرانی در معجم کبیر و جماعت دیگر، همه  
از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده‌اند که چون آیه مودّت نازل شد، از آن  
حضرت سؤال شد که نزدیکانت که بر ما مودّت و دوستی آنها واجب  
شده کیستند؟ فرمود: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَابْنَاهُمَا؛ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَابْنَاهُمَا».  
و این حدیث را معاصرین از اهل سنت مانند عبدالفتاح مکی در  
کتاب "ملتقى الاصفیاء في مناقب الامام علی و السبطین و الزهراء" (ص  
۱۱) و شیخ محمد سعید الکردی در «نشر الاعطار المحمدية في الديار  
الاسلاميه» (ج ۲، ص ۵۲) روایت کرده‌اند.

۲- ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از ابوالشیخ و دیگران روایت  
کرده است که آنها نیز از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل کرده‌اند که فرمود:  
«فِيْنَا آلُ حَمِّ آيَةٌ لَا يَحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ قَرَأَ: ﴿قُلْ  
لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾».

و مستقی در کنز العمال (ج ۱، ص ۲۱۸) آن را روایت کرده است  
و خلاصه مضمون این است که می‌فرماید: در شأن ما آل حم، آیه‌ای

است که حفظ نمی‌کند مودت ما را مگر کسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...» قرائت فرمود.

صاحب مجمع البیان می‌فرماید: به این معنی کمیت در این شعر اشاره کرده است:

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةً      تَأْوَلَهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُعْرِبٌ

۳- تفسیر طبری (ج ۵، ص ۱۶ و ۱۷) از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، و الدرالمثور از ابن عباس، و تفسیر قرطبی از علی بن الحسین علیه السلام و عمرو بن شعیب و سدی روایت کرده‌اند که مراد از قربی، قربای رسول خدا است، یعنی:

«إِلَّا أَنْ تَوَدُّوا فِي قِرَابَتِي وَأَهْلِ بَيْتِي»

«مگر اینکه نزدیکان و اهل بیت مرا دوست بدارید».

و در احیاء المیت (ح ۱) از سنن سعید بن منصور، از ابن جبیر نقل کرده است.

۴- ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از بزاز و طبرانی از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای روایت کرده است که فرمود:

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ وَمُؤَالَاتَهُمْ،

فَقَالَ: فِينَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودت و موالاتشان را خدا واجب

فرموده است، پس فرمود: در ما نازل شده است بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

قل لا اسألکم...».

۵- حاکم در مستدرک (ج ۳، ص ۱۷۲) نیز از حضرت مجتبی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ  
فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا  
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا،  
فَاقْتِرِافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودتشان را بر هر مسلمان، خدا واجب قرار داده و به پیغمبرش فرموده «قل لا اسألکم...» و به جا آوردن حسنه، مودت ما اهل بیت است».

و صواعق نیز این حدیث را (ص ۱۶۸) روایت کرده است.

۶- طبری (ج ۲۵، ص ۲۵) به سند خود روایت کرده است که آنگاه که علی بن الحسین علیه السلام را به اسیری به دمشق آوردند، مردی از اهل شام به آن حضرت گفت:

سپاس خدای را که شما را کشت و مستأصل کرد و ریسمان فتنه را قطع نمود.

حضرت به او فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟

مرد گفت: آری.

امام فرمود: آیا آل حم را خوانده‌ای؟

مرد (از روی تعجب) گفت: قرآن خوانده‌ام و آل حم را نخوانده‌ام؟

امام فرمود: این آیه را نخوانده‌ای: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؟



مرد گفت: شما هر آینه ایشانید؟

امام فرمود: بله.

و ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از طبرانی، و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند.

۷- حلیة الاولیاء (ج ۳، ص ۲۰۱) به سند خود از جابر روایت کرده است که مردی اعرابی به محضر پیغمبر ﷺ شرفیاب شده و عرض کرد: یا محمد! اسلام را بر من عرضه بدار.

فرمود: شهادت بدهی به اینکه معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه محمد بنده و فرستاده او است.

اعرابی عرض کرد: آیا مزدی از من می‌خواهی؟

پیغمبر ﷺ فرمود: نه، مگر مودت و دوستی نزدیکان را.

اعرابی عرض کرد: نزدیکان من، یا تو؟

پیغمبر ﷺ فرمود: نزدیکان من.

اعرابی عرض کرد: دست بده با تو بیعت کنم.

«فعلى من لا یحبک ولا یحبّ قرباک لعنة الله»؛

«بر آن کس که تو و نزدیکانت را دوست نمی‌دارد لعنت خدا باد».

پیغمبر ﷺ: آمین.

و این حدیث را «زرقانی» در «شرح المواهب» و دیگران روایت کرده‌اند (نشر الاطوار المحمدية في الديار الاسلامية، ص ۷۰ و ۷۱).

۸- طبرانی در معجم کبیر و اوسط، روایت کرده است که انصار

خواستند برای رسول خدا ﷺ مالی جمع کنند. خدمت حضرت مطرح کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ...» وقتی از خدمت حضرت بیرون آمدند، بعضی گفتند این را فرمود: که ما در راه اهل بیت او جنگ کنیم، و آنها را یاری کنیم. این آیه نازل شد: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» تا «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» ... (مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳).

و نظیر این روایت در شرح الناسخ و المنسوخ (ص ۱۷۹) و در صواعق (ص ۱۶۸) از بغوی و ثعالبی روایت شده و واحدی نیز در اسباب النزول (ص ۲۸۰) و ابن سلامه در الناسخ و المنسوخ (ص ۲۷۴ و ۲۷۵) در هامش اسباب النزول آن را روایت کرده‌اند.

۹- ابن اثیر در اسد الغابة (ج ۵، ص ۳۶۷) از حبيب بن ابی ثابت در ضمن حدیثی قریب به این مضمون روایت کرده است که شیوخ انصار به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردند: شیوخ ما برای ما حدیث کرده‌اند که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند، و از آن حضرت اجازه خواستند که خانه و اموال خود را به آن حضرت واگذار کنند، برای آنچه که خدا به آنها به سبب پیغمبر عطا فرمود و آنها را تفضیل و برتری داد و به سبب پیغمبر گرامی داشت. خدا این آیه را نازل کرد «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...»، شیوخ انصار به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کردند: «نَحْنُ نَدُلُّكُمْ عَلَى النَّاسِ»؛ یعنی ما کمک برای شما هستیم در برابر مردم.

۱۰- ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر آیه

﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً﴾ که اقرار حسنه، مودت آل محمد علیهم السلام است (احیاء المیت، ج ۴).

۱۱- ابن حجر در ذیل آیه پنجم از آیات نازل شده در مورد اهل بیت

در صواعق (ص ۱۵۰) در ضمن حدیثی از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که در جمله اوصاف ائمه اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَبَرَّاهُمْ مِنَ  
الْآفَاتِ وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ»؛

«آنچنان کسانی که خدا رجس را از ایشان برده و پاک قرار داده  
پاک قرار دادنی، و از آفات بری ساخته و دوستی ایشان را در  
کتاب واجب کرده است».

اینها برخی از روایاتی است که از طرق اهل سنت روایت شده است  
و هر کس طالب زیاده بر این باشد می تواند به کتاب "خصایص الوحی  
المبین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام" و "عمدة" ابن بطریق، و "الفصول  
المهمة" رجوع نماید.

آیا با این همه روایات از اهل سنت، عجیب نیست اگر کسی که خود  
را شیعه می داند، با عکرمة خارجی و اعدای اهل بیت موافقت نموده  
و تفسیر ماثور از آنها را ترک کند و با دشمنان آنها که فاقد علم و دانش،  
یا معاند و متعصب بوده اند، هم آواز شود؟

آیا کسی از حضرت علی بن ابی طالب، و حضرت مجتبی و حضرت  
زین العابدین و سایر ائمه علیهم السلام اعلم به تفسیر قرآن و شأن نزول آن است؟

آیا این همه نقل‌های ارباب تفاسیر و روایات، در اینکه این چهار آیه سوره شوری مدنی است، کافی نبود که اقلأً ایراد کننده به طور قطع این آیات را مکی نشمارد، و قول اهل بیت را رد نکند؟

حال که علی رغم تمام روایات وارده می‌گویند: این آیات مکی است، جا داشت در چنین مقامی که می‌خواهد متن دعای ندبه را تضعیف کند به قول مخالف هم اشاره‌ای نماید و میان دعوا نرخ تعیین نکند.

واقعاً من نمی‌دانم غرض از این شبهه‌تراشی‌ها و انکار فضایل اهل بیت چیست؟

باشد تا روز داوری برسد و در دادگاه عدل الهی از رسول خدا ﷺ خجالت بکشند و از این گفته‌ها و انکار فضایل اهل بیت آن حضرت پشیمان شوند.

اگر افرادی در قلب تشیع این صداها را ناهنجار را بلند کرده‌اند، دیگران از خارج به ولای اهل بیت می‌پیوندند.

و حتی فردی مثل عبدالباقی عمری فاروقی شاعر و ادیب معروفی که نسبت به عمر بن الخطاب منتهی می‌شود و دیوانش «التریاق الفاروقی» پر است از مدایح و فضایل ائمه اثنی عشر به خصوص مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در قصیده «الباقیات الصالحات» در این موضوع این‌گونه داد سخن می‌دهد:

إِلَى أَبِي أَبِي يَزِيدٍ نَسَباً  
لِمَنْ غَدَوْا جَدّاً وَأُمَّّاً وَأَباً

سَلِ الدَّعَى بَنَ زِيَادِ الَّذِي  
الْمُصْطَفَى وَابْتَهُ وَصِهْرُهُ

وَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ لِمَا نَزَلَتْ  
مَعَ النَّبِيِّ بِالْعَبَا مَنْ أَحْتَبَا  
وَعَهْدٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ  
أَجْرٍ لِمَنْ بِهِ الْوَلَا قَدْ وَجَبَا<sup>۱</sup>

و شافعی هم در این مورد می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ  
فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ مِنَ الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ  
كَفَاكُمُ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ  
مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ<sup>۲</sup>

و شمس الدین العربی هم در این معنی می گوید:

رَأَيْتُ وَلَائِي آلَ طَهَ فَرِيضَةً  
عَلَى رَغَمِ أَهْلِ الْبُعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبَا  
فَمَا طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَى  
بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْأَمُودَةَ فِي الْقُرْبَى<sup>۳</sup>

دیگری می گوید:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا  
مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَإِنْزَالٍ

۱. پیرس از زنازاده ابن زیاد که به سوی پدر پدر یزید نسبت داده شده است، مصطفی صلی الله علیه و آله و دختر و دامادش، جد و مادر و پدر کیستند؟ و بگو آیه «تعالوا ندع» وقتی نازل شد، با پیغمبر صلی الله علیه و آله در عبا چه کسی بود. و عهد «لا اسألكم عليه من اجر» از برای چه کسی ولایت را واجب قرار داد. (الترياق الفاروقی، ص ۹۵).

۲. ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما واجب و فرضی است از خدا که در قرآن نازل کرد است، کفایت می کند در بزرگی شما اینکه هر کس بر شما صلوات نفرستد نماز برای او نیست. (الصواعق، ص ۱۴۶).

۳. دیدم ولایت خود را نسبت به آل طه فریضه ای است که علی رغم اهل دوری موجب قرب به خدا می گردد. پس طلب نکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر تبلیغ هدایت، مگر مودت قریبی (اهل بیت) را. (الصواعق، ص ۱۶۸).

مَنَاقِبُ فِي سُورِي وَسُورَةٌ هَلْ أَتَى  
وَفِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي  
وَهُمْ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى وَوِدَادُهُمْ  
عَلَى النَّاسِ مَقْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَإِسْجَالٍ<sup>۱</sup>

---

۱. ایشان عروة الوثقى و دستگیره استوارند برای کسی که به آن چنگ زند. مناقب ایشان به وحی آمده است. مناقبی در سوره شوری و سوره هل اتی و سوره احزاب که تلاوت کننده آنها را می شناسد. و ایشان اهل بیت مصطفایند و دوستی ایشان نیز بر مردم به حکم خدا واجب شده است. (الفصول المهمة ابن صباغ المالکی، ص ۱۱).

### دعای ندبه و عقل

ایراد دیگر این است که: دعای ندبه با عقل مخالف است؛ زیرا این دعا را در هزار مکان و مسجد و خانه می خوانند. آیا امام زمان علیه السلام همه جا حاضر و شنوا و لا مکان است، و حاضر فی کل مکان است مانند خدا؟ البته خیر؛ زیرا امام صفات خدا را ندارد، و امام حسین علیه السلام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَنِ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ» و اگر همه جا حاضر نیست، پس چرا در این دعا او را صدا می زنند و می گویند:

«يَا بَنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا بَنَ النَّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ»؛

«این پسر سادات مقربین، ای فرزند نجبای اکرمین».

آیا ندا کردن و خطاب نمودن، مخاطب و منادی نمی خواهد؟  
آیا مخاطبی که بشنود، همه جا هست یا خیر؟ خود این دعا که می گوید امام همه جا نیست؛ زیرا در او آخر می گوید:

«فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً»؛

«ای خدا سلام و تحیت ما را به امام برسان».

اگر امام همه جا هست، دیگر خدایا سلام ما را به او برسان

نمی خواهد، خودش می شنود؟ اگر امام حسین علیه السلام همه جا حاضر است دیگر «فطرس ملک» سلام شیعیان را به او می رساند یعنی چه؟ اگر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله همه جا هست، پس چنانچه در کتاب کافی و وسائل الشیعه، (باب زیارة النبی من بعید) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من سلام امتم را از راه دور نمی شنوم؛ بلکه ملائکه الهی به من می رسانند» پس جایی که پیغمبر خدا - که اشرف از تمام مخلوقات است - همه جا حاضر و شنوا نیست، چگونه جانشین او همه جا حاضر و شنوا است؟ اگر امام همه جا حاضر است، چرا علمای شیعه روایت کرده اند که ملائکه نامه اعمال را خدمت او می برند؟ اگر خود او حاضر است، دیگر نامه رسان نمی خواهد.

پس بدان، که محال است یک نفر، دو نفر یا هشت نفر بشود و در آن واحد، در هشت مکان باشد. اگر هشت نفر شد یک نفر نیست، چه برسد به اینکه هزاران جا باشد؟

آیا عقل حجت نیست؟ عقل می گوید محال است شیء واحدی در یک آن در دو مکان باشد، چه برسد به صد مکان! ما از این مردم عوام می پرسیم، آیا اگر امیرالمؤمنین همه جا بود، چگونه او را در مسجد کوفه شهید کردند؟ آیا پیغمبر اسلام چون از مکه فرار نموده و به مدینه رفت، باز هم در مکه بود یا خیر؟ آیا امامی که همه جا هست، در حمام زنانه، در میخانه و در امکنه فساد، همه جا هست یا خیر؟ اگر هست پس به همه زنان مردم محرم است! اگر به هر زنی محرم بود، پس چرا با



خواندن عقد زنی را به خود محرم می نمود؟ آیا امام مانند خدا بدون تکلیف است و حلال و حرامی برای او نیست؟ اگر مکلف است پس چرا او که در همه جاهست نهی از منکر نمی کند، و از امکان فساد جلو نمی گیرد؟

جواب:

اولاً: هیچ یک از این اشکالات و پرسش ها با فرض صحت آن در موارد دیگر، نسبت به دعای ندبه وارد نیست؛ زیرا این دعا برای ندبه است، و اظهار تأسف از غیبت امام، و نگرانی از بدی اوضاع و ابراز علاقه به ظهور حکومت حق، و ... و در مثل این مورد، گوینده بعید را قریب، و غایب را حاضر و بلکه گاهی مرده را زنده فرض می کند و اظهار تأثر می نماید، مخاطب هر که باشد، خواه بشنود یا نشنود، مانند نوحه و مرثیه بر میت که به او خطاب می شود، و در صد جا او را می خوانند، و در اشعار از این گونه خطاب ها بسیار است.

ثانیاً: از کجا می گویند که با خبر بودن امام و رسیدن ندا و سلام شیعیان به آن حضرت، ملازمه دارد با اینکه حضرت در همه جا حضور حقیقی جسمانی داشته باشد؟!

کسی که می گوید: امام به اذن خدا در همه جا هست، غرضش این است که از همه جا اطلاع دارد، و فاصله زمان و مکان، مانع از علم و رؤیت آن حضرت نمی شود، و سلام و خطاب مردم به او می رسد، خواه به توسط فطرس یا ملائکه دیگر، و خواه بدون واسطه.

در اینجا سخن از کیفیت و نحوه علم و اطلاع امام به سلام و خطاب

ما، و فرق بین سلام بعید و قریب مطرح نیست، و واقع این موضوع هر نحو باشد، به دعای ندبه و مطالب حقّ دیگر ضرر نمی‌زند که شما به باب استحباب زیارة النبی ﷺ و «لو من بعید» از «وسایل الشیعه» و غیره استشهاد کرده و می‌گویید پیغمبر ﷺ فرمود: «من سلام امتم را از دور نمی‌شنوم بلکه ملائکة الهی به من می‌رسانند»، مگر حال که ملائکه سلام و خطاب را می‌رسانند، فرمود سلام نکنید؟

مقصد از این احادیث همین است که سلام به پیغمبر را ترک نکنید و گمان ننمایید که آن حضرت از سلام شما مطلع نمی‌شود. این‌گونه روایات همه مؤید خطاب و ندا و سلام است، و انگهی حقیقت و نحوه این شنیدن و رسیدن سلام و ندا بر ما معلوم نیست، اما لازم هر دو را که علم پیغمبر و امام به ندا و سلام است، از آن استفاده می‌کنیم. در این مطالب که به نقل ثابت می‌شود، همین قدر که عقل حکم به امتناع آن نکند، و حتی به طور اعجاز، احتمال آن را بدهد قبول می‌کنیم و تسلیم هستیم.

چرا شما می‌گویید: این‌گونه روایات متن دعای ندبه را ضعیف یا خلاف عقل می‌سازد؟ این روایت این را می‌پروراند که در حال ممات پیغمبر ﷺ هم، نسبت به ایشان مثل این وظایف را که در حال حیات انجام می‌دادید - از قبیل استغاثه و توسل به آن حضرت - انجام بدهید، پیغمبر ﷺ مطلع می‌شود.

به علاوه می‌توان گفت: ظاهر این اخبار، بیان‌کننده فرق بین نحوه

و کیفیت اطلاع از قریب و بعید و شنیدن و رسیدن نیست، تا کسی مفهوم بگیرد و بگوید از دور نمی شنود، بلکه ظاهر این است که برای دفع توهم کسانی که ندا و سلام از بعید را استبعاد می نمایند - چون سلام در مقابل قبر مطهر و در نفس روضه منوره متعارف بوده و آن را مسموع می دانستند - می فرماید، سلام از قریب را که می شنود و سلام از بعید هم به آن حضرت می رسد؛ یا خودش می رسد، چنان که مقتضی اکثر روایات این باب است، و یا به وسیله ملائکه، چنان که روایت ضعیفی بر آن دلالت دارد. غرض این است که آن را هم می شنود، نه اینکه مراد این باشد که از دور نمی شنود؛ ولی از نزدیک می شنود.

به هر حال شنیدن از دور موضوعی است که در دنیای ما عملی شده است. نسبت به عالم برزخ که معلوم نیست این فاصله های زمان و مکان در آنجا مانع از شنیدن و رؤیت باشد، یا نسبت به روح مقدس پیغمبر و امام که به مراتب لطیف تر و کامل تر از فرشته است مخصوصاً به طور اعجاز، به هیچ وجه استبعاد ندارد.

ثالثاً: اینکه گاهی به عبارت دعا «فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً» و گاهی به اینکه چون ملائکه نامه اعمال را خدمت آن حضرت می برند و به ایشان عرضه می دارند، استشهاد می کنید بر اینکه امام همه جا حاضر نیست و گاهی می گویند چون «فطرس» سلام شیعه را به امام حسین علیه السلام می رساند، پس معلوم می شود امام همه جا حاضر نیستند.

جوابش این است که: مگر ما می گوئیم امام در هر مجلس و مکان

حضور دارند؟ آنچه در این مورد گفته می‌شود و صحیح است، این است که امام به هر کجا و هر مکان اراده کند به اذن الله تعالی می‌تواند برود، و به احوال رعایا و شیعیان خود و آنچه تحت نظر ولایت او قرار گرفته، ناظر و آگاه است.

و جمله «فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً» با این معنی هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا ممکن است امام خودش از سلام و عرض ادب ما آگاه باشد، ولی ما برای قابل شدن سلام و رفع موانع قبول، از خداوند درخواست ابلاغ آن را می‌کنیم، مثل آنان که در محضر پیغمبر یا در حرم پیغمبر از خدا می‌خواهند که تحیت آنها را به پیغمبر ابلاغ فرماید.

و در موضوع ملائکه‌ای که اعمال را به آن حضرت عرضه می‌دارند و فطرس که سلام شیعیان را می‌رساند، جوابش این است که این هم دلیل بر عدم علم امام نیست، چنانچه ملائکه حفظه، دلیل بر عدم علم خدا به اعمال مردم نیست.

هرچه آنجا بگوییم اینجا هم می‌گوییم. این امور برنامه‌هایی است برای تربیت و تنبیه مردم، و در واقع الطافی است از جانب خدا و هیچ یک دلیل بر عدم علم خدا و پیغمبر و امام نمی‌شود.

رابعاً: اینکه می‌گوید اگر امام در همه جا حاضر باشد لازم می‌شود که یک نفر، چند نفر بلکه چند هزار نفر و بیشتر باشد، جوابش این است که ما نمی‌گوییم امام در همه جا به معنایی که شما می‌گویید حاضر هستند ولی می‌گوییم امکان دارد که در اماکن متعدد به نحوی از حضور حاضر باشند، و فاصله زمان و مکان نسبت به ایشان برداشته شود.

چطور می‌گویید فطرس همه جا حاضر می‌شود، و سلام شیعیان را از هر شهر و مجلس به عرض آن حضرت می‌رساند؟ ولی برای امام این معنی را امکان‌پذیر نمی‌دانید؟

آقای عزیز! ملک الموت یک نفر بیشتر نیست، چطور در یک آن، در دو مکان و صد مکان حاضر می‌شود؟ ما که وارد عالم ملائکه و عوالم روح و جهان برزخ نیستیم، تا حقایق این امور را به طور قاطع بتوانیم تشریح کنیم؛ اما این قدر می‌دانیم که با یک مشت الفاظ و چون و چرا و استبعادات، نمی‌توان این امور را انکار کرد. اینقدر امکان دارد که بُعد و فاصله زمان و مکان برای پیغمبر ﷺ و امام و بسیاری از ارواح، و برای ملائکه، پرده نباشد و چنانچه قریب چهارده قرن پیش، با این فاصله زمانی طولانی، اوضاع کنونی را می‌دیدند، امکان دارد از مسافت بعید هم افراد را اگر خواستند، ببینند.

چطور شما با تلویزیون آمریکا را می‌بینید، اروپا را می‌بینید، و در یک آن با رادیو صداهای همه جا را می‌شنوید؟

آقای من! اینها چه اشکالاتی است می‌کنید، اول معنی حضور امام را در اماکن مختلف بفهمید، بعد این فرمایش را بکنید، اگر نمی‌فهمید این اشکال‌های عامیانه چه معنی دارد؟

اگر یک قرن پیش برای شما می‌گفتند، تا یک قرن دیگر انسان‌ها همه از مسافت دور هم‌دیگر را می‌بینند، و در همه جا حاضر می‌شوند و با هم سخن می‌گویند، می‌گفتید این خرافات چیست؟ اینها افسانه است،

با عقل سازگار نیست، اما حالا می‌فهمید آن قضاوت شما منشأش بی‌علمی و بی‌اطلاعی بوده است.

شما که می‌گویید: نمی‌شود امام در یک زمان در همه جا حاضر شود، بفرمایید بینم وقتی فلان شخص را که در صفحه تلویزیون شما می‌بینید، دیگران همه می‌بینند، در همه جا می‌بینند، یک نفر چند میلیون نفر شده است؟

جام جهان نما را شنیده‌اید، چه مانعی دارد که باطن ملکوتی امام مثل همان جام جهان نما باشد، در عین حال که در مسجد کوفه باشد، و آنجا شهید شود، از اقصی نقاط جهان هم مطلع باشد.

شما گمان می‌کنید اینکه می‌گوییم: امام در همه جا حاضر است؛ یعنی باید توی حمام زنانه‌ها، و توی العیاذ بالله کاباره‌ها، و مراکز فساد هم تشریف ببرند، مگر هر کس هر کاری را بتواند انجام دهد انجام می‌دهد؟ یا می‌گوییم از امام رفع تکلیف شده است؟

واقعاً انسان از این سخنان شما که نفهمیده و نسنجیده، پیرامون یک چنین حقایق بلند و عمیق گفته‌اید، بی‌اختیار خنده‌اش می‌گیرد، و از بلندپروازی‌های جاهلانه تعجب می‌کند.

پشه چون داند که این باغ از کی است

در بهاران زاد و مرگش در دی است

تو که در علم خود زبون باشی

عارف این علوم؛ چون باشی؟

بررسی جمله:

«يَا بَنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»

یکی دیگر از مواردی را که در دعای ندبه، بعضی آن را خلاف عقل شمرده‌اند، این جمله است:

«يَا بَنَ يُسَّ وَالذَّارِيَاتِ! يَا بَنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ!»

یعنی ای پسر یس و بادهای وزنده، و ای پسر کوه طور و اسبان دونده. سپس گفته: این توهین به امام عالی مقام، و به علاوه مخالف عقل است؛ زیرا امام فرزند کوه طور و اسبان دونده نیست. چگونه شیعیان حیا نمی‌کنند، و این جملات را می‌خوانند. اگر کسی می‌گوید چگونه حضرت سجاد علیه السلام فرموده:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي. أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَصَفَا.»

جمله دعای ندبه نیز مانند گفتار حضرت سجاد علیه السلام است.

جواب این است که خیر مانند آن نیست؛ زیرا هر کس در هر شهر و یا قصبه‌ای زندگی کرده و بزرگ شده، می‌گویند بچه آنجا است؛ مثلاً به قمی می‌گویند بچه قم است و به کاشانی می‌گویند بچه کاشان است،

بررسی جمله: «يَا بَنِي الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ» ■ ۱۳۳

و چون حضرت سجاد و یا پدر و جدش در مدینه و مکه و زمزم و صفا بزرگ شده‌اند، می‌فرماید:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَصَفَا».

اما امام زمان، نه خودش در کوه طور بزرگ شده و نه پدر و جدش. به اضافه با جمله «وَالْعَادِيَاتِ وَالذَّارِيَاتِ» چه می‌کنند؟

به هر حال ما که جرأت نمی‌کنیم چنین توهینی به امام زمان بنماییم برای خاطر یک دعای بی‌مدرک!

جواب: اگر فحش و دشنام یاد گرفته بودم، پاسخ می‌دادم: آیا شما حیا نمی‌کنید که این جملات را می‌نویسید و شیعیان را بی‌حیا می‌شمارید؟ فقط عرض می‌کنم:

عجب اشتباه غریبی، یا عجب مغلظه کاری بی‌ذوقی! سخن به این فصاحت و بلاغت را که هر سخن شناس در برابر آن خاضع می‌شود، و هر اهل معنی آن را درک می‌کند، چگونه معرفی می‌کنید؟!

آقا! «الطور»، «العادیات»، «یس»، «الذاریات» و «طه» هر یک اسم یکی از سوره‌های قرآن است، چنانچه ما می‌گوییم:

«يَا أَبْنَاءَ الْقُرْآنِ! يَا أَبْنَاءَ الْإِسْلَامِ! يَا أَبْنَاءَ سُورَةِ التَّوْحِيدِ! يَا أَبْنَاءَ الصَّلَاةِ!»

«ای فرزندان قرآن، ای فرزندان اسلام، ای فرزندان سوره توحید، ای فرزندان نماز».

و همه صحیح و موافق با ذوق است، یعنی ای تربیت شدگان مکتب قرآن و سوره توحید و اسلام و نماز.



اینجا هم همین طور عرض می‌کنیم: «ای پسر سوره یس و سوره ذاریات، و ای پسر سوره طور و سوره عادیات، و ای پسر سوره طه و آیات محکمت.

شما مثل کسی که اصلاً قرآن مجید را نخوانده باشد و اسم سوره‌ها را نشنیده باشد این جمله‌های روان را اینطور به غلط معنی می‌کنید.

کیست که در معانی این جمله‌ها شک داشته باشد؟ و حتی معنایی را

که شما از این جمله‌ها کرده‌اید، احتمال بدهد؟

معنی این جمله‌ها نه فقط با قرآن مخالف نیست، بلکه کمال موافقت

را دارد و کیست سزاوارتر از ائمه علیهم‌السلام و فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این

خطابات؟ من که باور نمی‌کنم یک نفر، هرچه هم کم ذوق باشد، اینقدر

کج فکر باشد که این جمله‌ها را مثل شما معنی کند.

به هر حال اگر شما معنی این جمله‌ها را نمی‌فهمید و جرأت

نمی‌کنید آن را بگویید، ما و دیگران با صدای بلند می‌گوییم، و امام را با

این جمله‌های پر معنی و فیاض، مدح و ستایش می‌نماییم.

### دعای ندبه، وکفر و شرک

اگر کسی بگوید: دعای ندبه کفر و شرک است، چون خواندن غیر خدا شرک است، و در این دعا امام را می خوانید و برای حوایج خود او را ندا می کنید و ....

جواب این است که: اکنون از مرگ ابن تیمیّه (متوفی ۷۲۸ق) بیش از هفت صد سال می گذرد، صدها سال است شبّهات او مطرح شده و پاسخ های مستدل و برهانی، به شبّهات او و پیروانش که فتنه ها برپا کرده و آن همه قتل نفوس مرتکب شدند و تفرقه ایجاد کردند، و آلت دست استعمار شدند، داده شده است. و صدها کتاب از اهل سنت و شیعه بطلان این فرقه را آشکار ساخته اند، و اکنون که برخی از پیروان ابن تیمیّه و محمّد بن عبدالوهاب رو به اعتدال کرده، و متوجّه می شوند گذشتگان آنها خسارت های جبران ناپذیر به اسلام وارد کردند، و می فهمند که تهمت هایی که به مسلمانان می زدند، و آنها را کافر و مشرک می شمردند، مبنی بر جمود و تعصب باطل فرقه ای یا تحریک و دسایس سیاسی بوده، نمی دانم چرا این زمزمه ها از نو آغاز شده، و از

کجا و کدام منبع استعمار طلب، الهام می‌گیرند و با التزام به عقاید تشیع، این نغمه‌ها را برای چه آغاز کرده و مقصدشان چیست؟! اگر بگوییم تحفه نو ظهوری است، که همه می‌دانند که بچه‌های شیعیان حجاز و قطیف نیز جواب این شبهه را یاد گرفته‌اند. علمایی مانند «کاشف الغطاء» و سید محسن امین که افتخار عالم اسلام می‌باشند، در عصر خودمان به این شبهات جواب داده‌اند. مسأله شفاعت و توسل و دعا، همه حدود و ثغور و مرزهایش روشن شده است.

شما بگویید این آیات:

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛<sup>۱</sup>

«پس نخوانید با خدا احدی را».

و ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾؛<sup>۲</sup>

«و بگو این است و غیر از این نیست که می‌خوانم پروردگارم را و شریک نمی‌گیرم برای او احدی را».

و ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالِكُمْ﴾؛<sup>۳</sup>

«به درستی که آن کسانی که غیر از خدا می‌خوانید، بندگانی مثل شما هستند».

و ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ

۲. سوره جن، آیه ۲۰.

۱. سوره جن، آیه ۱۸.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ؛<sup>۱</sup>

«و کیست گمراه‌تر از آنکه می‌خواند غیر از خدا کسی را که پاسخ به او نمی‌دهد تا روز قیامت، و ایشان (خواننده شدگان) از خواندن آنها (خوانندگان) غافلند».

چه ارتباط با دعای ندبه و خطاب به امام عصر علیه السلام دارد که:

اولاً: گفتم مخاطب قرار دادن غایب، در مقام اظهار علاقه و تألم از هجر و فراق، و این‌گونه امور، یک امر عرفی و ذوقی است که غرض خطاب حقیقی نیست؛ بلکه به داعی اظهار اندوه و تأسف این‌گونه خطابات می‌شود. بنابراین دعای ندبه به حساب ایراد کننده هم کفر و شرک نخواهد بود؛ زیرا خطاب به داعی دیگر، یا معنی دیگر، استعمال می‌شود.

و ثانیاً: مسلماً دعایی که در آیات شریفه مورد نهی واقع شده، دعای خاصی است؛ زیرا مطلق دعا و خواندن غیر، حتی به قول شما دعاهای متعارف و روزمره مراد نیست. بنابراین می‌گوییم: آنچه از این آیات استفاده می‌شود، و شواهد بسیار از آیات و اخبار و حکایات، آن را تأیید می‌کند، این است که دعا و خواندن غیر، که منهی عنه و شرک است، این است که غیر خدا را به عنوان اینکه متصرف مستقل و نافذ الامر در اسباب و مسببات کاینات و مالک امور دنیا و آخرت است، در عرض

خدا بخوانند، یا او را با خدا، کارساز و شریک قرار داده و خالق و رازق و قاضی الحاجات شمارند.

اما اگر کسی را مقرب بدانیم و بر نظام اسباب از جانب خدا مسلط بشناسیم و او را بخوانیم، در حالی که او در درگاه خدا دارای چنین تقریبی نباشد و چنین تسلط و قدرتی به او عطا نشده باشد، اطلاق شرک بر آن، اگرچه مجازاً صحیح است، ولی به طور حقیقت شاید صحیح نباشد.

بله این عمل، افترا و اختراع بوده و داخل در «ما أنزل الله به من سلطان» است ولی ادخال چیزی که «ما أنزل الله به من سلطان» است در «ما أنزل الله به من سلطان» چیزی که خدا بر آن حجت نازل کرده است» هر چند حرام است، ولی «ما لا ينزل الله به من سلطان» چیزی که خدا بر آن حجت نازل نمی‌کند»، نیست و شرک حقیقی نمی‌باشد. و کفر بودن آن هم در صورتی است که به انکار ضروری برگشت کند، و الا بدعت و حرام است.

بنابراین، اگر مثل انبیا و اولیا را که تقرب خاص به درگاه الهی دارند و می‌دانیم دعایشان مستجاب می‌شود و به واسطه صدور معجزات و کرامات معلوم شود که باذن الله تسلط بر نظام اسباب دارند، چنانچه درباره عیسی بن مریم می‌فرماید:

﴿أَنْتِ أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾<sup>۱</sup>

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می‌سازم».

کسی بخواند که باذن الله کار او بگشاید، و مشکل او را حل کند، نه کفر است و نه حرام، تا چه رسد به اینکه از او بخواهد که از خدا درخواست کند حاجت او را بر آورد؛ چنانچه «حواریین» از عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - مائده خواستند، و سؤال خود را به صورت این جمله: «هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ...» عرض کردند، و عیسی دعا کرد و مائده نازل شد.

حال آیا شما می گویند: مگر حواریین خودشان نمی توانستند از خدا مسألت نمایند، و مگر درخواست از خدا واسطه و شفیع لازم دارد؟ حاصل اینکه: استشفاع و توسل به انبیا و اولیا - که تقریبشان به درگاه الهی و تسلطشان به امر خدا بر نظام اسباب معلوم است - خواه در حال حیاتشان و خواه پس از ارتحالشان از این دنیا، نه شرک است و نه کفر. و آیه:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾<sup>۱</sup>

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند، و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هر آینه می یابند خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم».

بر رجحان آن صراحت دارد.

و حتی نسبت دادن بعضی کارها که از افعال خاصه الهی است به آنها، مثل شفای امراض - در حالی که نسبت دهنده فقط خدا را شافی و خالق و رازق می داند - کفر نیست؛ زیرا این اعتقاد معلوم او قرینه حالیه است بر اینکه این اطلاقات به نحو مجاز است، که نظایر آن در کلام عرب و عجم زیاد است، مثل «أَثَبَتَ الرَّبِيعُ الْبَقْلَ» که اگر یک فرد مادی آن را بگوید، بر معنی حقیقی حمل می شود و کفر است و اگر موحد بگوید بر معنی مجازی حمل می شود و چنین کسی، غیر خدا را فاعل این افعال نمی داند، یا فاعل را باذن الله فاعل می داند، مثل:

«أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می سازم و بر آن نفس قدسی می دمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا داده و مردگان را زنده می کنم».

معلوم است این گونه اطلاقات صحیح است و موحدین در عین حالی که این اطلاقات را جایز می دانند و به انبیا و اوصیا (چه در حال وجودشان در این دنیا و چه پس از رحلتشان به عالم دیگر) متوسل

می‌شوند، انبیا و اولیا را مستقل در تصرّف در عرض خدا، و شریک در کار خدا نمی‌دانند؛ بلکه آنها را عامل اراده الله و عمال الله می‌شناسند.

**خلاصه سخن اینکه:** خواندن انبیا و اولیا برای مقاصد، از شخص موحد (خواه در حیاتشان در این دنیا باشد یا پس از حیات این دنیا باشد) ارتباطی با کفر و شرک ندارد.

در جایی که در قرآن مجید مثل این آیات باشد:

﴿فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ﴾؛<sup>۱</sup>

«پس روزی دهید ایشان را از آن».

و ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ

سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾؛<sup>۲</sup>

«و اگر ایشان می‌پسندیدند آنچه را خدا و رسول او ایشان را داده‌اند و می‌گفتند: بس است خدا ما را، به زودی می‌آورد ما را خدا از فضل خودش و رسول خدا».

و ﴿وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾؛<sup>۳</sup>

«و انکار نمی‌کنند مگر اینکه بی‌نیاز کرده ایشان را خدا و رسول خدا».

چگونه می‌تواند دعا و بعضی تعبیرات متعارف بین موحدین را

نسبت به انبیا و اولیا، کفر و شرک شمرد.

۲. سوره توبه، آیه ۵۹.

۱. سوره نساء، آیه ۸.

۳. سوره توبه، آیه ۷۴.



و اما خبر «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» دلالت ندارد بر اینکه مطلق افراد دعا و خواندن، عبادت و پرستش و کفر و شرک باشد؛ زیرا اگر مراد از دعا، مطلق انواع آن باشد یقیناً مراد از عبادت در اینجا پرستش خاص نمی باشد؛ زیرا بعضی انواع دعا، مثل دعا و خواندن اشخاص، (زید و عمرو و بکر) پرستش آنها نیست، و ناچار باید در اینجا دعا را به معنی لغوی آن، که ذلت و خضوع است، گرفت.

و اگر مراد از دعا، مطلق افراد آن نباشد، قدر متیقن آن، دعا و خواندن مدعو است در نهایت تذلل و خضوع، و درخواست کفایت مهمات و قضای حوایج از او، از این جهت که او فاعل مستقل و قادر مطلق و بالذات، و مالک و قاضی حقیقی حوایج است.

پس هر کس مخلوقی را به این نحو بخواند، عبادت او را کرده و کافر و مشرک است.

اما به غیر این نحو که او را بخواند تا واسطه یا شفیع شود، یا از این جهت او را بخواند که از جانب خدا بر کاری مسلط است، مثل عیسی که بر شفا و ابرای کور مادرزاد و صاحب مرض پیسی باذن الله مسلط بود، عبادت و کفر و شرک نیست.

و اما اینکه نوشته‌اید: بهتر این است که دیگران را از گناه خود مطلع نکنید، و خدا ستار العیوب است و هیچ رسول و امامی مانند او مهربان و رحیم نیست، و از جهالت و بدبختی است که خدا بگوید: «أَدْعُونِي»

أَسْتَجِبْ لَكُمْ<sup>۱</sup> و یا بگوید: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۲</sup> و بنده اعتنا نکند و بگوید: خیر، من باید بنده تو را بخوانم.

پاسخش این است که: گویا این آیه قرآن را نخوانده‌اید که همان خدایی که می‌فرماید: «أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ  
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»<sup>۳</sup>

«و اگر ایشان هنگامی که بر خودشان ستم کردند، بیایند به نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر بر ایشان آمرزش بخواهد، هر آینه خدا را تواب و مهربان می‌یابند».

این آیه ظهور دارد در این معنا که گناه کاران، خواه گناهشان آشکار شده باشد و خواه در پنهان گناهی مرتکب شده باشند، سزاوار است که هم خود استغفار کنند و هم به محضر پیغمبر شرفیاب شوند، تا آن حضرت برایشان استغفار کند.

این همان دعا و خواندن خدا و سؤال از فضل خدا است، و در نهایت این دعا گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه انجام می‌گیرد و هر دو بجا و به موقع است.

اگر این سخن شما درست بود و این گونه دعا، کفر و شرک بود، وقتی فرزندان یعقوب او را خواندند که بر ایشان استغفار کند و گفتند:

۲. سوره نساء، آیه ۳۲.

۱. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۳. سوره نساء، آیه ۶۴.

﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾؛

در جواب آنها نمی فرمود:

﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛<sup>۱</sup>

«زود باشد که استغفار کنم برای شما از پروردگارم به درستی

که او است آمرزنده و مهربان».

اگر این منطق باطل شما صحیح بود، حضرت یعقوب پیغمبر به آنها

می گفت: شما خودتان خدا را بخوانید، این چه جهالت و بدبختی است

که خدا خودش فرموده مرا بخوانید و شما مرا می خوانید و واسطه قرار

می دهید و کفر و شرک می گوید؟ آیا پیغمبر خدا بهتر می دانست یا

شما؟

آقای عزیز! چرا بی جهت افکار را مشوب و اذهان را مشوش

و ناراحت می سازید؟

چه بهره و فایده‌ای از این مغلطه‌ها و اشتباه کاری‌ها می برید؟

خوانندگان محترم! این شبهه‌ها ریشه‌های غرض آلوده دیرینه دارد

که دست استعمار هم همواره پشت آن بوده و به تأییدش برخاسته، مع

ذلک در عصر ما دیگر افکار مسلمانان این اشتباه کاری‌ها را نمی پذیرد

و حنای این گونه افراد آب و رنگی ندارد.

بله، گاهی همان حرف‌ها را به لباس‌های تازه و در زیر اصطلاحات

۱. سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

جدید و به صورت اندیشه‌های نو عرضه می‌کنند، ولی به زودی باطن آنها آشکار و مقاصد تخریبی آنان ظاهر می‌گردد و دعوت‌هایشان مصداق آیه ذیل می‌شود:

«كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ  
شَيْئًا»<sup>۱</sup>

«مثل سرابی که شخص تشنه آن را در بیابان هموار و بی‌آب،  
آب پندارد و به جانب آن شتابد، چون بدانجا رسد هیچ آب  
نیابد».

مع ذلک اگر بخواهید از سوابق این زمزمه‌ها و پاسخ به سخنان این  
گروه‌های وهابی یا وهابی مسلک، آگاه شوید به کتاب‌هایی که  
بخصوص در این موضوع تألیف شده مثل «کشف الارتیاب» علامه  
مجاهد عالی قدر سید محسن امین رحمته الله مراجعه فرمایید.

### دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی

پرسش چهاردهم: خواندن این‌گونه دعاها، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی و خمود و تخدیر افکار و انصراف از مبارزه و تلاش برای پیشبرد مقاصد اصلاحی، و تبلیغ رسالت اسلام می‌شود و خواننده با خواندن دعای ندبه خود را قانع ساخته و به جای حرکت و اقدام و مبارزه، گریه و ناله تحویل می‌دهد.

پاسخ این است که: ما هم با شما در این جهت موافقیم که نباید برای این‌گونه برنامه‌ها جنبه‌های سلبی و منفی بسازند، و باید جنبه‌های حقیقی و ایجابی و مثبت آن را در نظر گرفت. متأسفانه به عللی که مهم‌تر از همه جهل و دست‌خائن استعمار است، دین در چهارچوب استفاده‌های منفی و سلبی سیاسی خاص محبوس شده، و در حالی که جنبه‌های مثبت، و بسیاری از جنبه‌های سلبی عمده و حساس آن را می‌کوبند، بعضی از جنبه‌های سلبی آن را برای اغراض پلید سیاسی وارد میدان می‌سازند و این کار علاوه بر اینکه ارج و ارزش دین را در

انظار کم می‌کند، در برابر آرا و مکتب‌های دیگر آن را یک مکتب منفی ساده نشان می‌دهد.

دعا هم منبع رکود و خمود و کناره‌گیری و رهبانیت نیست، و نباید از آن برای این هدف‌ها استفاده کرد، بلکه دعا قوت بخش روح و اعصاب، و سرچشمه نشاط و امید و تلاش و فعالیت است.

یکی از حالات خطرناک که در تعالیم دین و علم و اخلاق مورد نكوهش واقع شده، حال و قوف و ماندن در یک مرحله است.

بشر در این جهان، مانند مسافری است که به سوی یک مقصد معین رهسپار است، و منازل و مراحل را طی می‌کند. چنان‌که در هر یک از این مراحل بماند و سیر و حرکت را متوقف سازد، به مقصد نمی‌رسد. در تمام شعبه‌های کمال، علم، اخلاق، ایمان، صنعت و ... حدی که بشر در آن توقف کند، معین نشده و همواره می‌تواند قدمی به پیش باشد.

همه تعلیمات و برنامه‌های اسلام، پیشرفت و کمال بیشتر را پیشنهاد می‌نماید، و پرستش و عبادت خدا و کار نیک و عمل خیر را در هیچ مرتبه‌ای متوقف نمی‌سازد. تا بشر زنده است باید پیش برود، و باید تحصیل کمال کند، و باید ترقی داشته باشد.

وقوف و ماندن در یک مرحله از مراحل ترقی، بالاخره آغاز سیر قهقرایی و ارتجاع و بازگشت به عقب است.

مسلمان نمی‌تواند بنشیند، و در راه مقاصد اسلام کار و اقدامی نکند، چون اسلام هنوز به هدف‌هایش نرسیده است.

هنوز انسان‌ها آزاد نشده‌اند، هنوز عدالت اجتماعی برقرار نشده، هنوز اختلاف طبقاتی و عنصری و نژادی و کشوری و رژیم‌می، بشر را فشار می‌دهد. هنوز اقویا و زورمندان، حاکم و صاحب اختیار ضعیفا هستند. هنوز افق جهان از ظلم و بیداد تاریک است. هنوز فحشا و منکرات رواج دارد. هنوز زن بازیچه امیال پست و هوسرانی مردها هستند و در اسارت‌های تازه و نوظهور افتاده‌اند، هنوز شرک و بشرپرستی به صورت‌های گوناگون رواج دارد. هنوز انسان‌هایی خود نیافته و آزاد نشده و خودباخته، در برابر افرادی چون خودشان یا بی‌سوادتر و نالایق‌تر تا حد رکوع، خضوع می‌نمایند، و آنها را به تکبر و ظلم و استبداد تشویق می‌کنند. هنوز احکام خدا در جوامع بشری حکومت نیافته است، بلکه این مفسد و معایب روزافزون است.

مسلمان نمی‌تواند در چنین اوضاع و احوالی، حال وقوف و سکوت به خود گیرد و به خواندن دعا و ندبه و گریه، خود را قانع ساخته و ترک امر به معروف و نهی از منکر نموده، خاموش و بی‌حرکت بنشیند.

هرگز دین برای این نیست و عبادت‌ها و پرستش‌ها و نماز و روزه و دعا و ذکر و مناجات، این نتیجه را ندارد که مسلمان از کارهای اجتماعی و سیاسی و آنچه در حفظ و نگاهبانی عظمت اسلام و افزایش شوکت مسلمین مؤثر است، دست بکشد.

اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و معنویت است، و جدا کردن

اسلام از دنیا و سیاست و اجتماع و اداره تمام امور و شؤون، امکان پذیر نیست. انجام وظایف اجتماعی و تطبیق احکام دین بر شؤون دنیا و برنامه اقتصاد و سیاست و تجارت و تعلیم و تربیت، جزء جوهر دین است و حبس اسلام در محیط عبادت و دعا، خیانت به اسلام و تعلیمات قرآن مجید است.

پس مسلمان در هر پایه‌ای که باشد و هر برنامه‌ای را که انجام می‌دهد نمی‌تواند آنجا را نقطه و صول به مقصد و نیل به اهداف اسلامی شناخته و منتهی الیه مسیر خود بداند. باید سیر خود را ادامه دهد و مراحل و منازل بیشتر را طی کند و همواره در سیر و حرکت باشد و با همین تکرار فرایض دینی و دعا و پرستش خدا، از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود کند.

برنامه، برنامه سیر و حرکت و ترقی و مجاهده است.

متأسفانه ما هم تصدیق می‌کنیم که امروز تحرک در مسلمان‌ها کم شده و آن‌طور که اسلام از آنها تحرک خواسته، قرن‌ها است حرکت نشان نمی‌دهند لذا در میدان حیات این همه عقب مانده، و افتخارات اسلامی خود را از دست داده‌ایم، و بسیاری از برنامه‌های دینی مثل جسم بی‌روح گردیده است.

برنامه‌های اسلامی و مساجد و نماز جماعت‌ها و مجالس روضه و موعظه و سخنرانی و دعا، همه باید مراکز تحرک و نهضت و بسیج نیروهای انسانی باشد.



این جنبه سلبی و منفی که در دعای ندبه فرض می‌کنید، در هر کار و برای هر کس ممکن است پیدا شود که خطرناک است. یک دانشجوی مستعد و موفق که نمره‌های خوب می‌گیرد، ممکن است توجهش به وضع ترقی موجودش، مانع از پیشرفت و ترقی بیشتر او شود و او را متوقف سازد. یک جامعه‌ای که در مسیر رشد و ترقی است، به همین حال خطرناک ممکن است گرفتار شود. این یک خطری است که به هر شخص و هر جامعه و مملکت ممکن است متوجه شود. اختصاص به دعا و عبادت ندارد و محال است اسلام که دین تحرک و جنبش‌های مترقی است، با این حال که در حقیقت سرآغاز انقراض و زوال است، مبارزه نکند.

دعای ندبه، دعای کمیل، دعای سمات هم باید نیروهای انسانی ما را بسیج کنند و از تسلط ضعف و ناامیدی و اندیشه‌های مایوس‌کننده و مخرب، مانع شده و توان بخش ارواح شوند.

مجالس این دعاها، مراکز حساس تربیت افراد مبارز و قوی، و وسیله رشد افکار اسلامی مسلمانان خصوصاً جوانان می‌باشد.

دعای ندبه، علاوه بر ثمرات و آثار عمومی دعا، به مناسبت مطالبی که در جمله‌های بلندش مندرج است، خواننده را به یک قسمت و یک سلسله از هدف‌های تحقق نیافته اسلام که باید تحقق یابد متوجه می‌سازد و مفسد اجتماع را بر می‌شمارد.

این دعا و ندبه است، ولی در ضمن ندبه کسی که بر وضع فاسد

اجتماعی، بر روش‌های ستمگرانه، بر کژی‌ها و کمبودها، و نابسامانی‌ها و گمراهی‌ها، ندبه می‌کند و غصه می‌خورد، نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و در برابر این مفسد سکوت اختیار کند و به سهم خود و برای روی کار آوردن یک روش اجتماعی نسبتاً اسلامی‌تر، کار و اقدامی نکند.

جمله‌های دعای ندبه احساسات را به هیجان می‌آورد و خواننده را تکان می‌دهد و از کفر و شرک و تجاوز و ظلم و ستم متنفر می‌سازد، و اینها همه آثار ایجابی و مثبت است.

حال اگر بهره‌ما از این دعا و از برنامه‌هایی که داریم آثار سلبی و منفی باشد، مربوط به دعا نیست، مربوط به جهل و غفلت است. هر نعمتی از نعمت‌های خدا را می‌شود وسیله‌اتلاف وقت و گذراندن عمر کرد.

پس دعای ندبه، نه وسیله‌تخذیر است و نه باعث وقوف و رکود؛ بلکه سبب رشد فکری و بسیج نیروها و حرکت و اقدام است.

این هم خیلی کم است که کسی بگوید این مجالس دعای ندبه فایده‌اش این است که جوان‌ها را از رفتن به مراکز فساد اخلاق و اشتغال به تفریحات به اصطلاح سالم، و در واقع بسیار ناسالم، باز می‌دارد.

نه؛ دعای ندبه برای این است که جوانان درهای آن مؤسسات را هم ببندند و افرادی مبارز و آمر به معروف و هم‌فکر و متحد و متشکل و مدافع از اسلام تربیت شوند.

شما اگر گاهی ظواهر بعضی از افراد کم اطلاع و کم معرفت را می بینید همه را به آنها قیاس نکنید، و جهل و غفلت آنها را از وظایف مهمی که دارند، پای حساب دعای ندبه ننویسید. راهنمایی کنید که از این همه وسایل برای تجهیز نیروهای انسانی بهتر استفاده شود و افراد عالم و آگاه به اهداف اسلامی و اوضاع اجتماعی در این مجالس مردم را بیدار کنند و دعا را به غرض های شخصی و خصوصی و تجزیه و تفرقه آلوده ننمایند و همه برای عملی شدن احکام اسلام و مبارزه با معاندین و هدایت منحرفین جداً و دلسوزانه بکوشند.

بهترین خدمت و وسیله تقرب به درگاه حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - احیای سنن اسلامی و میراندن سنت های کفر و مبارزه با روش های کفار است، که نزدیک است اجتماعات مسلمانان را به کلی مسخ نماید.